حکایت آمدن فقیر بسم الله الرحمن الرحیم که او را بسلطنت ...

یک پریشان فقیر بی‌نوا | رفت بیرون از زمین نینوا
گشت وارد در بشهری دلپذیر | لیک بدحال و پریشان و فقیر
اهل آنجا بر سر وی ریختند | خاک نعلینش بسر می‌بیختند
گفتندش سلطان تویی بر ما همه | حاش لله گر نداری واهمه
تخم عزت بهر او بکاشتند | تاج شاهی بر سرش بگذاشتند
دسته دسته آمدندی با ادب | حلقه حلقه با سرور و با طرب
راه مردم از عبورش تنگ شد | بهر دیدارش همه در جنگ شد
خاضع و خاشع کبار و هم صغار | گشت سلطان و در ملک اقتدار
پس بفکر افتاد روزان و شبان | من همی بودم بشهر خود شبان
دست خالی با دل خون آمدم | من چه بودم حالیا من چون شدم
ها ن چه شد اینجا که سلطان گشته‌ام | من همان بیچاره سرگشته‌ام
گرچه بر مردم به سلطان بدی | روز و شب در کار خود حیران شدی
مجملا در کار خود هشیار بود | لیک عالم پیش چشمش تار بود
تا یکی از اهل وطن از دور دید | پیش زنان چرخ دلش انگار برید
گفت او که چه جهت آخر چرا | بر سرم آورده‌اند این ماجرا
گفت اینجا عادتی دارند پیش | حاکم ایشان ز نسل اینجا نیست
عزت اینجا تو را پاینده نیست | سال دیگر تو را خواهند نیست

[illegible]

مدت یکسال سلطان بیدادان / پس از آن آیند زودت بردمان
از شهرت برون نایند این کسان / کی یکی باقی گذارند این اساس
مشورت کردی بیا ای موتمن / آنچه داری میفرست اندر وطن
تا توانی تو وطن معمور کن / چشم دشمنها در آنجا کور کن
آنچه خواهی میفرست از نیک و بد / هیچکس بر تو ندارد دست برد
چند روزی بیش نیست این کر و فرش / روز و شب اندر وطن دائم بکش
چون بدقت پادشه تحقیق کرد / از دل و جان جمله تصدیقها کرد
روز و شب ساعی بُد در کار خویش / از جواهرها لب رو بند بیش
از جواهر اشتران را بار کرد / روی هم اندر وطن انبار کرد
وز دنانیر و دراهم روز و شب / از خزانه رو بجانب بی‌لقب
تخم عزت در وطن میکاشتی / ناتمامی در وطن نگذاشتی
چون رسید سلطان بروز آخرش / از تنش کنده لباس فاخرش
تاج شاهی از سرش برداشتند / ساعتی در ملک تخت نگذاشتند
دست خالی شد برون از شهر شاه / در وطن شد صاحب تخت و گشت شاه
ای پسر خوابی بیا بیدار شو / زین حکایت اندکی هشیار شو
هر آنکه هست برادر سر بسر / این حکایت میدهد با تو خبر
تا توانی قدر نعمت خویش باش / نه برای این سرا درکش خاش

دار فانی

دست خالی میبرند تو روز گور / دنیا با طول عجب کرد بیا کور
تخم غفلت در دل خود کاشتی / این همه بر روی هم بگذاشتی
تو بیا حالا وطن معمور کن / این همه سهل از دل خود دور کن
همچو آن سلطان اگر تو عاقلی / روز و شب بهر بهشت بد دل کاهلی
دست خالی چون شوی زینجا روان / رفته باشی در جهنم سرنگون
زین همه اسباب امید مکن / حاش لله گر بری الا کفن
آنچه خواهی حالیا در دست هست / میفرست اندر وطن ای خفته مست
تو اگر آنکس نباشد حال و دان / پس بیا حالا تو قدر خفیه دان
چون شوی بیرون از این دار و دیار / تا نباشی با سر پر دروا اعتبار
این جواهرها که داری نیست بخت / چون بری توشه است هر که نه بخت
این همه اسباب پشت ریخته / تو بوقت خاک حسرت بیخته
چند روزی در وطن میدر گوشه / بهر عقبای تو فکر توشه
عمر فانی گشت بگذشت ای نوا / تو مریض روز وسیع فکر دوا
الحمد در کار خود درمانده ام / از تمام همرهان وامانده ام
وای بر من وای بر احوال من / فکر بی رونق من و اعمال من
آه از این ضعف تن و این ساده ور / چند بود حالم دران زندان گور

خاتمه

نعت

نه هرکه جامه چو کرد از شیعه در پوشد | توان زاهد شیع شمردنش حاشا
کسی است شیعه شاه نجف که چون خورشید | ز لوح سینه فرو شست نقش کبر و ریا
کسی است شیعه که با شیعه جز وفا نکند | اگر ز شیعه رسد بر دلش هزار جفا
اگر ز شیعه شاه نجف نشان داری | بیا و درس تو لختی از آن گروه مرا
بظاهریم همه شیعه و بباطن نه | خوش آنکه ظاهر و باطن بود ولی صفا
بصد طریق همه کیمیاگری دانیم | ولی چه سود که اکسیر نیست در مس ما
همه کلام خدا خوانده ایم و میدانیم | ولیک هیچ نیاریم در عمل او را
طریق شیعه طریق محمد است و علی | از این طریق منه پای خود برون اصلا
بپوش جامه تقوی و پاک دامن باش | بکوش تا که شوی شیعه خود نه شیعه نما
اگر تو شیعه شاهی و راست میگوئی | چنان بزی که ز تو شادمان شود مولا
ز دوستی زر و سیم دست کوته کن | بزن بدامن هشت و چهار دست ولا
اگر گناه کند شیعه در تمام عمر | گناه او ننویسند منشیان قضا
ولیک شیعه همان به که پارسا باشد | قدم برون ننهد از سفینه تقوا
اگر ترا هوس است اینکه یار او باشی | مکن خلاف حدیث رسول و قول خدا
بهشت را مده از دست بهر شیطانی | بهوش باش و مکن پیروی نفس و هوا

قال علی علیه السلام [illegible]

حق از آن زاهدان بود بیزار ∴ که رسد شان خلق را آزار ∴ فرقه حیله باز و زرق و فضول
کرده تضییع شرع عیب رسول ∴ شعرا دام مکر و شید کنند ∴ تا که انسان را غمر و فور کنند
هر که خلق را از خبث تمام ∴ بفراغت همی دهد دشنام ∴ نیست لعنتی و هند خلق
عیبه طعون او و کت بدکیش ∴ تا که عامی بدان فروشد دم ∴ گاه بر کردن کنند هجوم
جور اگر کم بود اگر افزون ∴ زان زمان بهار رسد در کار ∴ ای [illegible] دود ما که خواهد حرب
آتش را اند کسب اگر لباس ∴ تیغ شهد ما که آن نیست ∴ از ظلم و مظالم [illegible]
هر محتاج را نمود هبا ∴ خوان مظلوم را اگر چه بدر ∴ حیله بار را شهر [illegible]
از عذاب بغات مستغفر ∴ انچه که امروز کند خود چه [illegible] ∴ گونه خرش [illegible]
امروز مگر توبه بکند جابا و گر نه ∴ فردا نه پذیرند از او عذر بداست ∴

فائده

بدانکه حکم رویت هلال امری است آسمانی که دخل ملک و زمین و ادوی [illegible] از دلیل حکمش هم
آسمانی است [illegible] حکم به حد آن در رویت هلال یکی است با ظهور [illegible] اگر در شهری
ماه را در هلال شب دیدند و در شهر دیگر او را ندیدند هر گاه خبر رسید با مر [illegible] آن شهر باید آنها
قبول کنند رویت را به دلیل شهادت و شیوع و افطار کنند **فائده** بدانکه [illegible] نقش
مرده بر زیر آب [illegible] شدند هر دو میرو [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] کم کم خون بدنش تمام میشود [illegible] از خون خالی میشود پس [illegible]
[illegible] چونکه خونش باقی است [illegible]
[illegible] علامت گوشت [illegible]
[illegible] آتش اگر جمع شد هلال [illegible]
[illegible] است و باد هم [illegible] از باب [illegible]
[illegible] آب اگر بر زیر آب رفت هلال است و اگر بر روی آب [illegible]

فائده بدانکه اصل روح حیوانی ملالت حاصل نمیکند بالذات از حرکت کردن
چراکه ملالت از عوارض اضداد است و ترکیب او طوری شده است که ضدیت
در اجزاء خود وشی یافت نمیشود و حفظ او نیز مثال است و مثال ایشان ملالت
حاصل نمیکند مثل اینکه آتش ملول نمیشود و آب ملول و خسته نمیشود
و هر یکی کار خود میکند بی ملالت و لکن این ملالت و خستگی ابدان است
پس آتش از فعل آب خسته میشود و آب از فعل آتش خسته میشود
از اینجهت است که چون قدری راه حرکت کند خسته میشود چراکه
خلط بلغم او از فعل صفرا منزجر است پس عاجز میشود و تعب می یابند
و معالجه میشود به نشستن که به نشستن تا صفرا آرام شود و معالجه
آرام شدن صفراء به نشستن است چنانکه در حدیث وارد
شده است پس بلغم بحالت اعتدال می آید و صفراء کم میشود و خستگی
تمام میشود و اگر بر کسی صفراء مستولی باشد دیر خسته میشود آ
نمیبینی که آهو میشود بیشتر میدود از گوسفند و کمتر خسته میشود و
لکن اگر گوسفند را بقدر آهو بدوانی میافتد و عاجز میشود و
همچنین صفراء از نشستن خسته میشود یعنی چون قدری
به نشیند که از حد اعتدال خارج باشد پس خسته میشود
مثل اینکه دو پا باشی و پاهای تو را درد میگیرد همچنین چون
زیاد بخوابی خسته میشوی چنانکه اگر زیاد تنها باشی صفرا او دم

تو خسته میشود چون زهره می عشرت کردی سودای تو خسته میشود
پس خشک از جهت اضداد است پس اگر در رگهای تار غالب شد حکم
ما ضعیف میشود البته ملالت او از حرکت کم میشود پس افلاک
ابداً از گشتن و حرکت کردن ملول نمیشوند خلاصه اصل ملالت
از اخلاط است و هم چنین ضعف نیز از اخلاط است و کاهلی
که ملالت و ضعف از جهت کم و زیاد شدن

فائده بدانید که رطوبت کشتهای در بدن حیوانی هست که هنگه دست
پس او زدی باریش خبر میشود و اگر باد ریش روی سرش خبر نمیشود **فائده**
در جمیع اشیاء آب است که تا واسطه رجی بر آن شیئ غالب شد و
آب شر انداب که دو زنم و روان کرد آن جاری میشود و اگر برودت غلبه کند
آب او یخ میکند و منجمد و خشک و سخت و سفت میشود پس جمیع
عناصر را تازه تازه میفرستند و کل نخوری که اینها محتاج به خبر
عناصرات تا ثابت نباید زنده شد شهار روشنی میوه جات و بقول
که میوهای بار بیار سو مردم خورند و تعوطش کنند ازین میوه اها
تا نا غذا اینها سوختی و **حکمه** جمیع الاشیاء دوایی که غذا در حقیقت
خلق فرمود جمیعش از شما حکمت و مصلحت است و باید در جای حفظش
هر کدام را حرف و خرج کرد و لو از صفات رذیله باشد شد حسد و
حرص و بخل و عداوت و غضب که باید در جاهای حفظشان هر
کدام را خرج کرد که اگر در غیر جا اینها خرج کند مورد مواخذه و غضب خدا است

فائده باید دانست که قلب حقیقی و قطب این بدن همان روح بخاری است
که در قلب صنوبری حاصل میشود آن جسمی است لطیف که از صفوه اخلاط
غلیظ حاصل میشود و از جسمانیت خارج نشده لکن بلطافت جسم فلک قمر
شد و از این جهت روح حیوة در آن ظاهر شد تا آنکه آن بخار صعود
و عروج میکند بدماغ و لطیفتر میشود از آن بخاری که در قلب صنوبری
بود و بلطافت فلک عطارد میشود پس روح عطارد در آن ظاهر میشود
که آن روح فکر است و باز صعود و عروج میکند تا بلطافت فلک زهره
میشود و از جسمانیت بیرون نرفته پس روح زهره در آن ظاهر میشود
که آن روح خیالات و تصورات باشد و هم چنین درجه بدرجه صعود
و عروج میکند و از جسمانیت بیرون نمیرود تا اینکه بلطافت جسم
عرش میرسد پس روح عرشی در آن ظاهر میشود

فائده عرش یعنی تخت است هر چیز عرشی دارد بالنسبه پس مثلا
عرش ظاهر عرش و تخت است برای نشستن خدا و امر کردن و
فرمان فرمائی کردن او است بر روی آن تخت و کرسی تخت است از
پایان عرش که هر حکمی میخواهد بهر کسی که مادون او است میکند

وهكذا آسمان ششم عرش است برای آسمان هفتم وهکذا الی آخر وزمین
عرش وتخت است از برای این آسمان اول که آسمان اول بر روی
عرش وتخت زمین هر حکمی میخواهد میکند پس هر فوقی فرمان فرمای است
ما در تحت حقه تعلیم از جهت بی شوری و ندیدن که این خلق منکوس است که تعقل
در امورات نمیکنند لهذا خدا ورسول وائمه ومؤمنین وحکما وعلما
برای هر مطلبی چند مثال می آورند چون باز عقل ایمز دم که چشمهای
است از روی عقل وروی فکر نمیکند لهذا مثالها را هم از
همین عالم جسمانی میآورند مثل اینکه نمیدانند طفل چگونه در
شکم مادر بزرگ میشود ونقص این مطلب را هم نمیکنند پس باید
مثل ترقی درختها ونباتات را برای او مثل کنی تا بفهمند
فائده مثلا تولید روغن اصلش نوعاً از همین آب نفک است
یعنی که این آب و در همین خاک عقد میکند و همین خاک را
در همین آب حل میکند و او و در شکم تخمه در صحرا آورد و آن تخمه
نباتی میشود سبز که شاخ میکند و بالا میرود و ریشه میکند و زمین
فرو میرود و صاحب جذب وهضم و امساک و دفع و ترتیب است
و زرع میکند و بزرگ میشود یعنی صاحب برگ و شاخ و شکوفه
و میوه میشود و میوه او همان دانه هایی است که در او است که آنهم
چریده و گوسفند که خورد و شیرش چنین چرب و چوب میشود این است
طار تولید روغن

بسم الله الرحمن الرحیم

العلم قدر انفس الاشیاء ۔ واماء فیض ایما اماء

محب مغرم متوله ۔ شدید الهوی منی علیکم بدمع الی الدهر
من مشوق فؤاده ۔ الغنی لقد اضحی لکم ودائم الذکر
اسیر الهوی الدنف ۔ مدامعه من بعدکم انه لمن لعجبی
الیکم کعطشان الانار دیجی
البادرانما با طفلکم لبرمی
نحو خوه دمن الحب کالنهر
مفصل من الهم
کالبدر

سلام ۔ علیکم ۔ من ۔ غریم ۔ مهیم ۔ صفی ۔ الیکم ۔ فادع ۔ حافظ ۔ صبی

فحق حق ظلمة التوف الفا ۔ علیکم بالاف التحیة والثناء
وانتم طائش ۔ علی غصن بان او نفخ فی الوکر
رهین صبابة ۔ وصن ظل نهجه الکرم غادم الصبر
سوء الدهر ۔ ودعی عن احادیث الحبیبة لایدری
من الحب امسی کاسف البال والصدر
الیف العزاء الا لحسنة
نائل منازل السنة
نوائم الحجر
السر

فائده

وعلمای عظام
از فقهای کرام طایفهٔ اثنی عشری رادالله امثالهم تصانیف و تألیف بسیار حجّه
روزگار مانده است که همه متعلقند باحکام دین نبوی و مشتمل‌اند بر شرع مصطفوی
چنانکه شیخ مفید رضی الله عنه را نوشته اند دویست مجلد تصنیف دارد و ابن
بابویه را دویست و بیست و اند مجلد و سید مرتضی علم الهدی که پیشوای فرقهٔ شیعه و
سنی مشهور و معتبر است و مذهب او در اصول و فروع در کتب مخالفین
مذکور و معروف است که بمیر ثمانین ملقب بشمعا است زیرا که از هر
نوع از اجناس مختلفه صاحب هشتاد و از آن نوع بود چنانچه از غلامان
هشتاد و از کنیزان هشتاد و از مزارع و قری هشتاد و از کتب هشتاد هزار جلد
که بعضی از آنها را خود تصنیف کرده و بعضی را بر اسامی خوانده بود و
بعضی را بجهت در تصرف داشت و همگنان در یکعصر در حلّه که مسکن علّامه
حلّی شیخ جمال الدین حسن بن مطهر است چهار صد و چهل دانشمند که بصفت اجتهاد
منعوت بودند در آن شهر اجتماع داشتند که از آنجمله شیخ مذکور بود و والد
ماجد او و شیخ المحققین شیخ ابوالقاسم خال او و شیخ فخرالدین خلف صدق
علامه و دیگران بر این قیاس در هر عصر و زمان بسیار بوده اند خصوصاً
در بلاد قم سیصد و هشتاد نفر از فقها و محدثین و مجتهدین و راویان
تصانیف مختلفه بوده اند و همچنین در سایر بلدان پیش از پیش بوده اند
که از احاطهٔ عقل و اندیشه بیرون بوده اند و روز بروز در تزاید بوده اند

حاشیه

فائده مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از دعاها میفرموده که ای
روزی دهندهٔ زاغ بچها در آشیانه ها است. از اصحاب پرسیده شد که یا
رسول الله همه مخلوقات را خدای تعالی روزی میدهد و شما زاغ بچه ها را
مخصوص میدارید حکمت چیست فرمودند که در تولید زاغ بچه ها عجب
بسیار است و آن چنان است که چون زاغ بیضه نهد و مدت گذارش تمام شود
آن شود بچه زاغ یکتکه گوشت سرخ از میان بیضه بیرون آید پدر و مادر
چون آنرا برنگ خلاف رنگ سیاه است نمی بینند در غضب میشوند و تعهد
او نمیکنند و او را میگذارند تا چند روز که پر بر او بیرون آید و مانند
سیاه شود از آن وقت روی به تربیت و تعهد او در میآیند اما حضرت
رب العالمین بکمال پروردگاری خود در این چند روز پشه ها را از
میدهد و بدان ایشان میفرستد که زاغ بچه با ینه و زاغ بچها
نیز منقارها را گشاده میکنند و پشه ها خود در گلوی
ایشان میروند تا آنگاه که سیاه میشود و منقار بر هم میزنند و هر روز
به نوبت حضرت رب العالمین با ینطور ... روزی میدهد
فائده در حدیث است که البلاء للولاء و در حدیث دیگر فرموده اند البلاء
موکّل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم الامثل فالامثل

سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
سبحانک ما عرفناک حق معرفتک
سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک
سبحانک ما شکرناک حق شکرک

حدیث اول یعنی بلاها حاضر و مهیا اند برای دوستان و حدیث دوم یعنی بلاها
موکلند با انبیا و پیغمبران اول بار و به اولیا ثانیا پس بعد از ایشان الامثل
و فرستاده است بسوی اولیا و راستان خدا بالعرض و همچنین است
بر وجود ایشان برای هر که مثال و شبیه ایشان انبیا و اولیا باشد
یعنی راست رضا و خوبان باشد از برای متقیان و خوبان است بلاها
چنانکه الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر دنیا زندان حبس مؤمن است
و بهشت و محل راحت کافر و منافق است و چونکه محبوب خدا و
رسول و انبیا بلا است پس همیشه برایشان نشد و بدایشان بلای ایشان
بزرگواران در محل صدمه و حرارت و اذیت و آزار و گرسنگی و تشنگی
بجهة رفع درجات ایشان و زیادتی قرب ایشان در هر که هم در عقبی
و عبادات شبیه بایشان و نزدیک بمرتبه ایشان است مثل
در مقام اذیت و آزار رو و روده ها و محنتها است بقدر محبتش
و خلاق عالم هم مثل طبیب حاذق ایشانرا از دنیا و مافیها همیشه پرهیز
میدهد در مقام اصلاح درجات ایشان همیشه ایشانرا آزار است
و صدمات مثل فصد و داغ و بریدن و سوختن آنها که نزدیک شفا میکند
چنانکه نقل کنند که روزی حضرت موسی گفته راز و نیاز بدرگاه خداوند عالم آغاز
از مردم بنی اسرائیل غافل که بطور میرفت شخصی از محبین و مؤمنین

ملاقات

٨

ملاقات فرموده کسی از پرستش حاجت بیکی که حضرت کلیم عرض کرد که عرض حاجات
مرا بخدا بکن و بگو درجات مرا رفیع و منازل مرا منیع قرار دهد موسی عرضهای
او را کرد و جواب شنید که چنان خواهم کرد چون موسی از کوه طور برگشت
عبور بسر منزل او افتاد دید در زنا او سوده ریزه و گوشت او منتشر
حوزه و استخوانهای اش را شکسته عرض کرد که با دوست خود چنین کنی
وحی شد ای موسی هر که درجات رفیع خواهد این جور صدمات را
باید متحمل شود اسباب رفع درجاتش شده اینست که در کلام آن بزرگوار آمده

در وصف النبی صلی الله علیه و آله

خلاصهٔ اولاد آدم محمد است	سرمایهٔ شادی آدم نتیجهٔ ابوت محمد است
سعادت شیث و سلطنت نوح محمد است	دولت سلیمان نمونه از نجابت محمد است
صلوات ابراهیم رشحه از خلق محمد است	صدق اسماعیل لمحه از صداقت محمد است
جمال یوسف لمحه از جمال محمد است	صبر ایوب ذره از محبت محمد است
شکر داود نغمه از نعمات محمد است	تخت سلیمان کوکبه از سلطنت محمد است
تخت ذو القرنین دبدبه از شوکت محمد است	مکالمت موسی نامه از قربت محمد است
عصمت یحیی سایه از عفت محمد است	نفس عیسی نغمه از دم جانبخش محمد است
سبحان الذی اسری حکایت شب محمد است	ملائکه ملأ اعلی سپاه محمد است

حق سبحانه و تعالی پشت و پناه محمد است

نعت رسول

ای درویش دانی که محمد کیست سلطان تخت سروری برهان کنت پیغمبر لولاک

طریقت غواص دریای حقیقت سنبل بستان نبوت سنبله آسمان

مروت مشک نافه فتوت والی ولایت حکمت تالی آیات رحمت مقتدای

جمیع امت انبیای همت شکوفه گلستان دولت سیمرغ قاف ملت

ثمره شجره خلت سروج چار رحمت شمس فلک سیادت برج اسما

ساحت موج دریای ملاحت بلبل چمن فصاحت طوطی باغ بلاغت

منبع چشمه هدایت مرجع قبله حاجات شمع شب افروز کرامت آفتاب

تابان صبح قیامت مرکز دایره وفا گوهر معدن صفا حضرت محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم : آن خاصه که عالم و آدم غلام اوست : توقیع شرع مهر

نبوت بنام اوست : گر رفت تاج انا ملک او فلک عنبرین : احکام دین

رسالت به تنگ عام اوست : یا رسول الله : ای با علو همت تو آسمان

زمین ایام اولین تو برج مقیمین : فیروزه فلک سودی

لکه وجود : نام محمد از نه بدی نقش بر نگین : آدم که دانه زانشش

بیرون نکند : از روی شفاعت نزهت خوشه چین : ایضاً :

دکان شرع آمد دکان دار احمد مرسل که باشد عقد تا سازد دکان بالای دکانش :

از آن شد عقد کل دانا زهی علام نادانا : که خواند الجد ابراهیم و آدم درد نستعانش :

قلم نبوده انگشتش ولی بر لوح خمتیت : خطی بشد محقق بهر نسخ جمله ادیانش :

بلی

ختم

نوع مولا

بینی در صورت حال حضرت امیر مؤمنان و امام متقیان مقتدای زمان

دافع کفر و طغیان و شیر حضرت رحمان حافظ جمله قرآن شافع عاصیان

و رهنمای اهل ایمان و ایقان زوج زهرای از مهر والد شبیر و شبر

ساقی حوض کوثر فاتح خیبر و عنتر تاج معراج بر سر خلعت انما شی در بر

شافع روز محشر قاسم بهشت و کوثر صاحب دلدل و خواجه قنبر ولی

الله حضرت امیر المؤمنین حیدر رضی الله عنه سلام الله الملک الاکبر

ایمان پاسی مقبول نیست و ایمان یاس آن است که در ارتفاع بحنجره و حلق آدمی

برسد حکم رکن را و یقین شود که ایمان آورد از او مقبول نیست و همچنین

بعد از مشاهده عذاب ایمان کسی قبول نیست چنانکه فرعون در میان رود

نیل ایمان آورد از او مقبول نشد لیس ایمان این دو نفر در این دو وقت

قبول درگاه الله نیست و همچنین ایمان کسی که ملاحظه عذاب شود ایمان ما و او

قبول نیست و روایت از ایمان عذاب هر کسی را کیفیت اصحاب صفه که نهصد

چهار نفر بودند از جمله علما و عباد و زهاد صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله که خانه و منزل نداشتند

مگر در صفه از مسجد قبا که نزدیک حجره رسول الله صلی الله علیه و آله بود آنجا در آن صفه

منزل و مکان داشتند و دائما به کشف و سر تفسیر و تعبیر آیات و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله

مشغول بودند و از حقوق هیچ نداشتند بلکه چهار نوبت آن کو ده الا لحظه ای ده روز ان

می‌گذشتند که عورت هر کس به نه بینند و آن چهار نفر جز یکی پیراهن که بر هم

بپوشیدی آنچه و نماز جماعت حاضر می‌شدند و شب و روز با تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول بودند

ودرو کار و در نماز و روزها و در گرسنگی میگذرانیدند و در علم خدای بود و هر که
مسئله در میان اصحاب مشکل شدی از ایشان میپرسیدند و از
بی حاجتی بر صفه بودند که بدولت بدلشان خشک شده بود و همواره ایشان
در زاری بودندی از خوف سرانجام کار و هر چند آیت رحمت ایشان را
بشارت بیشتر مجاهدها کردندی لاجرم مکافات کار ایشان آمد که صدر عالم
و بهترین اولاد آدم حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله نفسی نفسی گوی کاینات
ملهمات ایشان کردی پیکی میخواستی که دیگر را بشنوید گنهکاران را بشد
• وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ
يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ • یعنی ای رسول گرامی
نگاهدار نفس خود را با آن کسانی که میخوانند پروردگار خود را
در هر صبح و شام یعنی با ایشان باش و استغفر با ایشان خالص باید
باشد و در باب پاکیزگی دل ایشان این آیه فرستاد که فیه
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا یعنی در مسجد قبا مردانی چند هستند
که دوست دارند که پاکان و پاکیزگان باشند و در تجرید از دنیا و ترک
آن و در ظلمت در عبادت و دریافت کار ایشان را چنان رسانیدند که خدای تعالی
ایشان را مردان خواند قوله • رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی مردانی هستند که بازرگانی و مشغول نمیکرد از ایشان را

نماید

نماید زیاده و چند درویشی از یاران خدا و غم عالم خلاصه روایت کرده اند که روزی
رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصحاب صفه آمد و در میان ایشان صحبت
و دید که هیچکس در میان شان نیست که جز آن اشعار گویند مگر از ایشان
این دو بیت گفته اند قَدْ لَسَعَتْ حَيَّةُ الْهَوَى كَبِدِي • فَلَا طَبِيبَ
لَهَا وَلَا رَاقِي • إِلَّا الْحَبِيبُ الَّذِي شُغِفْتُ بِهِ • فَعِنْدَهُ رُقْيَتِي
وَتِرْيَاقِي • یعنی جگر بیمار عشقت جز لبت را • ز طبیب چاره نه
فسونگران دوا را • هر آنچه و الهم من کجا جانفزا نیست • [illegible]
شفا تواند که در حق گنهکار • عیبست بزرگ بر کشیدن خود •
و ز جمله خلق برگزیدن خود • از مردمک دیده بباید آموخت • دیدن
همه کس را و ندیدن خود را • سر گنجا است عامر از آن بود در پیش همگی
گناه بخشید شرمسار رحمت نشنید خاطر مرد خدا گر ز تو مجروح شود •
حالت نوح شود ظاهر طوفان اینست • تیر آهی که زند عاجز مظلوم از
درد • سپر چرخ بدرد پیکان این است • گر قبول دل مرد خدا کردی
تو • مرد کاری بده ای جان سر و سامان این است • دل بدست آر که منزل
که دلدار دلست • دل مجروح میازار که فرمان این است •

ای ستمگر مکن از جور دل مومن ریش ❁ زانکه تحقیق بدان رنجش حق این است ❁
گر کسی یکدل مجروح کند آباد ان ❁ به که صد بت شکند حاصل عرفان
این است ❁ هر که پامال کند این سگ نفس دون را ❁ او است بهرام
زمان رستم دستان این است ❁ پهلوانی بنود همچه خودی را کشتن ❁
گر سگ نفس کشد غازی دوران این است ❁ لیکن که آه فقیری شبی بیرون
تازد ❁ فغان و ناله بعرش ملایک اندازد ❁ ز تیر رنجش یتیمان مکن تیر سپی
بسوز سینه پیری که ناوک اندازد ❁ حذر بکنی از ناوک سحر گاهی ❁
که گر بکوه زند روز فوج در اسازد ❁ بوقت نیم شبی گر بگوید ای الله ❁
هزار همچو تو از خانمان براندازد ❁ هزار دشنه کشید است و تیغ زهرآلود ❁
برای گردن آنکس که گردن افرازد ❁ مکن که گردش این چرخ آشنای تو نیست ❁
تو شیشه داری و او سنگ ده من اندازد ❁ چنان بشیشه زند سنگ آه مظلومی ❁
که شیشهٔ نفست را چه توتیا سازد ❁ هزار قلعه روبین اگر بسازی تو
ز سنگ رعد سحرگاه سرنگون سازد ❁ هزار جوشن فولاد اگر بپوشانی
باه گرم فقیری چه موم بگدازد ❁ متاز بر سر مظلوم ساکن ایطالم ❁ که
دست فتنهٔ ایام بر سرت تازد ❁ دران سینه محروم ناتوان محراکی [illegible]

[illegible] زار زد ❁

روا بو

روا بود که خجالت بری ز درویشی ❁ تو سر فراز ز شرم او سر افراز د ❁
اگر بجل بکند سائل ستم دیده ❁ جزا دهند ترا در جهنم انداز د ❁ مکر
بپاشی در افتی و عذرا نخواهی ❁ که تا بحال تباهت نظر بیندازد ❁
ز جور های لئیمان چه نالی عبد الله ❁ که گر حقیقی بزند کردگار بنوازد ❁
نظم ❁ شیر خدا شاه ولایت علی ❁ صیقلی شرک خفی و جلی ❁ روز
احد چون پی هیجا گرفت ❁ تیر مخالف به تنش جا گرفت ❁ غنچه پیکان
بگل او نهفت ❁ صد گل حسرت ز گل او شکفت ❁ روی عبادت
سوی محراب کرد ❁ پشت بسوی صف اصحاب کرد ❁ غنچه الماس
بیند اختند ❁ چاک بتنش چون گلش انداختند ❁ غرقه بخون غنچه
زنگار گون ❁ آمد از آن گلبن احسان برون ❁ گل گل خونش بمصلا
چکید ❁ گشت چه فارغ ز نماز او بدید ❁ کین همه گل چیست در این
پای من ❁ غرقه بخون گشته مصلای من ❁ صورت حالش چه نمودند
باز گفت که سوگند بدانای راز ❁ کز الم تیغ ندارم خبر ❁ گرچه ز من هست
خبر دار تر ❁ طایر من سدره نشین شد چه باک ❁ گر تن و دم تن چه قفا چاک چاک ❁
جامی از آلایش تن پاک شو ❁ در قدم پاک روان خاک شو ❁

[illegible] ❁

خاتمه

لطافة من تحت شعر كانها ببلج صبح تحت جنح مساء فلوانها
في عهد يوسف نطقت قلوب رجال لا اكف نساء ؛ تحفه امردو
باداشش شكر ريز ؛ دو باداشي زنجموراي سحر خيز ؛ قمرايم شهري بي كوكب او
شكر جمشيره لعل لب او ؛ عذار كالطراز على الطراز ؛ وبكر في
الحقيقة لا المجاز ؛ فلو جاز السجود له سجدنا ؛ ويكون لكني
ذلك عجبا ؛ ذو رشك دوشيا هوتن الامر نعشق مع ساختران نهوتر ؛
والاسهون لا يكون الامر سهلا وكلم ؛ انما الامر سهون و
حزون ؛ نطلب الراحة في دار الفنا ؛ خاب من يطلب شيئا
لا يكون

الليل صح
لست عن عادتك
ثابت بكلمات نافرة

خلیفهٔ هفتم مامون الرشید بود مذهب معتزله داشت و محمد بن ادریس شافعی رحمه الله
که یکی از ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت است در زمان خلافت او بدرگذشت و قبرش
در مصر است و فخر رازی در بعضی از مؤلفات خود آورده که او اول من صنف
فی الاصول الفقه و فوت مامون در رقه بود و در عراق عرب است [illegible]
و در زمان خلافت مامون الرشید بابک خرم دین که او را بابک خرمی نیز گویند خروج کرد
و این بابک مردی بود ملحد و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت محارم حلال
بود و او در ولایت آذربایجان و سیلان خروج کرد و هر کرا از اهل اسلام
می‌دید بقتل می‌رسانید و مدت بیست (?) چند با چند خلیفه کرد و در هر دفعه فتح
نمایان می‌کرد بالاخره کار او بالا گرفت و امرش قوی شد تا آنکه در
زمان خلافت معتصم بن هارون حیدر بن کاوس که ملقب بافشین
بود و از بزرگ زادگان ماوراء النهر بود بسپهسالاری بدفع بابک خرم دین
نامزد شد و افشین با سپاه گران روی بآذربایجان روانه شد و مدت که
سی چند نوبت میان او و بابک جنگ اتفاق افتاد و از طرفین خلق
بسیاری کشته گشت آخر الامر بابک شکست فاحش یافته با معدودی چند بطرف
ارمنیه رفت و در آن نواحی قلعه بود و یکی از رومیان موسوم بسهل بن
سنباط در آنجا بحکومت اشتغال می‌نمود بابک بسهل پناه داده در درون
قلعه برد و در قصر امارت در گذشت بنا در مقام خدمت او ایستاد
تا حین طعام کشیده گشته و در آغاز طعام خوردن کرد بابک از آنکه
نخوت گفت ای سپهدار ترا سزد که با من در یک خوان طعام خوری
سهل [illegible] برخاست [illegible] بندی گران بر پای بابک
نهاده و او را [illegible] افشین از صورت واقعه خبر یافته معتمد
سوار با چهار هزار سوار بکرمینه فرستاد تا سهل بن سنباط بابک را نزد او آورده

فائده

[illegible]

انسان در آفرینش [illegible]
[illegible] انسان [illegible] از آنکه [illegible]
[illegible] و در [illegible] از آن [illegible]

[illegible]

در بابا سهید الطاف بی‌نهایت کرد و بابک بسو بابک برادر و جمعی از متعلقان
مصحوب جوینش بدار الخلافه برد و معتصم اظهار و اعزاز بسیار باستقبال
رفته و فرمان داد تا بابک بسو بر فیل و برادرش را بر شتر نشانند و
بسامره داخل کردند چون بابک بسو ملاقات کرد فرمان سیاستش
فرمود که اول دست و پای او را از مفصل جدا ساختند بعد از آن سرش را بریدند
و بابک ملعون حالی عظیم داد تا از خونش در کوزه و معقول نشو نفهمیدند
که بعضی یاد دست بابک بسو بریدند دست دیگر معتادی حنا اکثر روی
خویش مالید بعضی از حاضران پرسیدند که سبب این حرکت چیست جواب
داد که ترسیدم رنگم زرد شود و مردم حمل بر جزع کنند و بعد از آنکه هم بابک
قتیل یافت جثه او سوخته سرش را با برادرش عبدالله بدار السلام
بغداد بردند و او نیز به ستور بابک بکشتند و زمانی چند گذشته
معتصم نیز در سامره مرد و در آنجا مدفون گشت خلیفه نهم الواثق بالله
هارون بن معتصم است و در رسوخش او هم مذهب اعتزال داشت و از
کثرت اکل همیشه بمرض استسقا مبتلا بود تا اوقات حیاتش بنهایت رسید
در جوار پدرش مدفون گردید خلیفه دهم المتوکل علی الله جعفر بن معتصم متوکل
با سایت خلق و شرارت نفس موصوف بود و پیوسته بارتکاب
اعمال ذمیمه و افعال رذیله مشغول بود و با سادات علوی معادات می‌ورزید
و هرگاه طواف مشهد فائض الانوار ائمه بزرگوار می‌رفت ازوی متاذی
میگردید در سنه ست و ثلاثین و مایتین از هجرت النبویه از غایت شقاوت
حکم کرد که فرق انام را از طواف مرقد فایض الانوار حیدر کرار
و اولاد بزرگوارش منع کنند و حکم کرد تا روضه منوره امام حسین علیه السلام

سوی شهدای کربلا همواره خفته‌اند که زراعت آب بران بندند و هر چند
فرمان بران آن سر حد ابد عصیان سعی کردند که آب بر موضع قبر مطهر آن
امام عالی گهر و سایر شهدای عترت طاهره خیر البشر جریان یابد
و اینمعنی سبب ازدیاد اعتقاد خلایق گشت آن مشهد کثیر البرکات
حایر نام نهادند و حنبل حنبلی که یکی از علمای اربعه اهل سنت است در
زمان خلافت المتوکل بدرگاه رفته که از خواص اصحاب شافعی بود و
مذهبش حرب است و هم در سنه وفات کرد و حافظ بغدادی یحیی بن اکثم مدارک
رفت و آخر الامر متوکل سر آمد منتصر به سبب ترکان او را در موضع
بابایا بکشت خلیفه یازدهم المنتصر بالله محمد بن المتوکل است با سادات
بانعام و حرکت می‌کرد خلیفه دوازدهم المستعین بالله احمد بن معتصم است و در زمان
خلافت او یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید العلوی در کوفه خروج کرد مردم
بیعت کردند چند نوبت الخناب با امرای عباسیان
محاربه اتفاق افتاد آخر الامر مغلوب گشته محمد بن عبدالله بن
طاهر است و در همین سال حسن بن زید الباقری که الداعی الی الحق لقب
داشت در طبرستان خروج کرده آن مملکت را بحیطه ضبط در آورده ایام
دولتش نوزده سال امتداد یافت بعد از او برادرش محمد
قایم مقام او شد عاقبت بر دست محمد بن هارون که
از امرای سامانیان بود کشته گشت و مستعین سه سال و نه ماه خلافت
کرد و آخر الامر بزور ترکان از خلافت معزول گشته بحکم معتز کشته گردید

خلیفه

خلیفهٔ ۱۳ المعتز بالله پسر متوکل در زمان خلافتش سه سال و شش ماه اول
خلیفه ایست که بر زین مذهب نشست و چنین بر رجالی که وصیف [illegible] بود
از امنا و حکام لشکر و بیه سرهر که ترکانی داشته اند همه سرداری بودان
لشکرش بر او شورش کردند پس برادر او [illegible] اتراک با یک بیعت
کرده بودند دیگران از امرا خلیفه را گرفته او را از دار الخلافه به
زمین کشیدند و در آفتاب نگاه داشتند تا خود را از خلافت
خلع کرده تن او را محبوس کردند و [illegible] علی [illegible] از بغداد او
لسامره آورده با او خلافت بیعت کردند و در آن چند روز بعد
طعام [illegible] غذا کم آب سو [illegible] باز گرفتند تا در حبس
زندان بیرون کشیدند [illegible] خلیفه ۱۴ المهتدی بالله محمد بن الواثق
در امور زهد و صلاح تالی عمر بن عبدالعزیز نوشته اند در زمان [illegible]
او یازده ماه و [illegible] المهتدی بنابر [illegible] صلاح و میل
به تهذیب [illegible] والانصاف [illegible] سعی [illegible] تدبیر
[illegible] ترکان [illegible] اتراک [illegible]
[illegible] که در ماه رجب ۲۰ با غواء اولاد متوکل سلاح و [illegible] کشتند
خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
خلافت شکست و [illegible] نتعول [illegible]
و در شب عید فطر [illegible] صحیح بخاری فوت شد

و هو اعلای او معتزه نام [illegible] بخاری و [illegible] الجعفی که در بخارا [illegible]
داشت سلطان شد و محمد بن اسماعیل در ده سالگی بطلب علم اشتغال داشت
در اندک زمانی بمزید دانش از اکثر علماء [illegible] زد داشت و جهت سماع حدیث
بخراسان و عراقین و بصره و شام و حجاز رفت و از وی منقول است که گفته
صد هزار حدیث صحیح یاد گرفتم و صحیح بخاری را در شانزده سال تصنیف کردم
و ننوشتم حدیثی مگر بعد از آن غسل کردم و نماز گذاردم و [illegible]
بخاری هم چنانکه بدست راست کتابت میکرد بدست چپ نیز خط مینوشت
و [illegible] او [illegible] در [illegible] سمرقند [illegible] کشته [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] است و [illegible] حدیث صحیح او سه هزار و [illegible]
[illegible] حدیث است خلیفهٔ ۱۰ معتمد علی الله احمد بن متوکل است [illegible] معتمد
بعد از مهتدی بر مسند خلافت نشست [illegible] دار الخلافه
[illegible]
[illegible] یعقوب بن لیث صفار در ممالک خراسان و سجستان در زمان
[illegible] سلطنتش [illegible]
[illegible] مسلم بن الحجاج صاحب
صحیح مسلم از دنیا برفت [illegible]
[illegible] که مسلم صحیح [illegible] از سیصد هزار حدیث مسموع تصنیف
[illegible] علماء [illegible] صحیح بخاری و صحیح مسلم اختلاف
است و مشهور آنست که کتاب بخاری افقه و کتاب مسلم احسن سیاقاً للروایات است

[illegible]

وعمان بنا بر فرمان والی الدولة
نیز بسبب سهولت سر مشد گردید
و احمد بن ... با مارستان عامره بنا
و کم سوها که ... کرده بود برای
... و ... شد حکومت واحد
مردی ... بنا بر ... و عهد ... داشت
و بعضت ... برداشت ... ابراهیم
او و پسر ... بود ... تا زمان معتمد
خلیفه در آن ولایت حکومت داشتند
و چون معتمد خلیفه ... شاه ... بود
نام ولایت ماوراء النهر ... بنام

[illegible]

ندارم هیچ کاری جز کتاب حکایات ... باشد و جهت تحصیل فضل المحققین بگیم • کنسبتر العلماء الکبار با لجهال ...

همای ای برادر ... بسی
دل اندر جهان ... بند و بس
... که ... دست
... بر دوش ...
... ایمن ... بر ... شد
... بر ... ادا
... بدیدم ... خطار
... خار ... بر
... اد ... دوا

... ایران ... درست
... ز ...
... بود ...
... ایران ... آمد زبون
... عمران ...
... زاده ... بیرون داد
... کیفیت ...
... ایران ...

اگر مرد دانا ... هیچ
... مرد ... باشد
اگر ... گفت
... بر ... از ...
... ایران ...

در سخن با دوستان آهسته باش
تا ندارد دشمن خونخوار گوش
پیش دیوار آنچه گویی هوش دار
تا نباشد در پس دیوار گوش
... آن ... نکند
... خود بیند

بسم الله الرحمن الرحیم تمت جمعه غره محرم ۱۲۴۶

فائده

بدانکه روح و ریح در لسان عرب معانی شبیه بهم هستند و در هنگام خواب روح از بدن جدا میشود پس
اگر روح جذب ریح الجاذبه جذب کرد این شخص بمیرد و اگر ریح روح را بسمت
جذب نکرد زنده میشود بر میخیزد و در روح نسبت این بدن مثل چشمه است که
محیط است بر اطراف بلکه امام علیه السلام بیان فرموده که روح مثل کله است یعنی همه
همان لانه و اینها است که اهل رشت و مازندران در شبها بر خود میپوشند
تا از شر پشه ها آسوده باشند پس امام علیه السلام چگونه برای توضیح
امر روح مثل تشبیه آورده که تو از او مطلب را بفهمی پس نه روح در بدن
مثل آب است در کوزه و نه مثل آتش است در چراغ و نه خارج از او است
بلکه یعنی محیط است بر این بدن که دور او را گرفته است که ذره از او
وا نگذاشته است و این از باب تشبیه است و بدانکه گفتیم که این بدن که
محسوس مراد است زیرا که روح جزء ملکوت است و از عالم ما بعد است و
لطیف است پس بدن او هم باید مناسب با او داشته باشد پس
بدن او همان روح بخاری حیوانی است که او است که ریح لطیف است
آن روح ملکوتی و از این مثل تقریب بفهم معنی آن فقره دعا که شریف
که والکبریاء ردائی والعظمة ازاری زیرا که جمیع مخلوقات در عالم
مرتبه اند لهذا این مثل ظاهر میشود چون مطلب سخت است یعنی کبریای
خدا رداء او است که بر او احاطه کرده و حاجب ما سوای او شده

فائده الحیز به الجمیع تعینش از سقف شده مثل جمادات یا حیوانات
هیئت تعینش بر داشته شد و باطل شد او از تعین مطلق
میرود و میشود اسد که تعین او همه اش از عناصر اربعه است همچه که برود از
اسدیت سبعیت مطلقه میرود یا هر کسی تعینش از الله باشد

ابخاته

یا از او اسقاط باشد هیئتکه مرد تعینش بهم میخورد

فائده بدانکه ما همه اشیاء هر کدام در جای خود شان عدم محض اند برای جمیع صورتهایکه
از او ساخته میشود یعنی که در ماده اصلاً صورت جزئی نیست یعنی صورت
زمین یا تثلیث مثلاً یا صورت لیس بشیء و غیره ای اصلاً در ماده نیست بلکه ماده
است خالی برای جمیع صورتها بطور عدم صورتها یعنی الخ اما صورت شایع
در اشیاء نیست بلکه انما ماده بشیء که صحیح است برای جمیع صورتها
پس ماده هست ولی صورت نیست نه خیال کنی که الخ صورتها هستند
ولکن به کوچکی و صغر اینها پیدا نیستند خیر اصلاً هیچ صورت الخ نیست
پس ماده عدم صورت است این است معنی آنکه پس حاصل معلوم شد
معنی آیه شریفه که میفرماید صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد اینها همه واحد
ماده اشتراک آنها است و اما چونکه در بدل در خت نارنج رفت
مزاج و طبع او سبب کیفیت مزه دواب نارنج میشود و در بطن سیب که
رفت طبع او مزه مهر گردید پس هر جزئی مرکب است از ماده الاشتراک
که جمیع اشیاء الخ در ماده اشتراک دارند و مرکب از
ماده الامتیاز که از اشکال و اقرانش جدا شده پس شده ها ماده الاشتراک
این نباتات است و انحصار ماده امتیاز آنها است از یکدیگر معلوم شده

فائده بدانکه دار دنیا دار فانی است و دار برزخ دار سرمدی است و دار آخرت
دهری است که گذشتی را بنیت و چونکه از برای این مخلوقات دهری است

فافهم این مطلب را که ...
بدانکه حیوان از روح عقل دارد
که ماده ان ... سبب اینها
اصول در ... که ...
حوات ... و حسن
... و جنت در جنت ...

در حدیث شریف

و در روایت آمده در قیامت می‌آیند مرکب‌ها شیعیان الحدیث و از حضرت امام علیه السلام
منقول است که در روز قیامت می‌آیند یوم جمعه و یوم عدیر و عید اضحی و عید فطر
مانند عروس زینت کرده با آیات ماه رمضان با آیات قرآن بهترین و حسب
حال این آمدن آمدن در روایت اینها است و نسبت با قرآن آنها
با غیر آنها متعدد شبیه فی لفظ لکنه عند لفظه اسمی و رسمی ندارد و ثابت
و دائم و باقی است بموثر حقه در نزد بموثر حقه که هیچ حالتی با اسمی و رسمی
و صفتی و نعتی ندارد و جهت شبه است و تغییر و تبدیل نمیکنند و اعلی
پایه قرآن بغیر در بیان آمد و نسبت بغیر دادن و اسم یکشنبه و دوشنبه
و پنجشنبه و جمعه بردن حال اداء و در صف این اعداد در میانه و در نماز بیش
من حیث المعلومیة و چونکه قیامت دار قرار و ثبات است لهذا
در روایت اشیاء التی آورده هیئت و اعراض خود همیانه ندارد
و همچنین زنده زنده است در پیش مؤثر حقیقی خویش نه اسمی دارد و نه رسمی
هیچ جز ندارد و لیکن نسبت اقترانی که در بیان آمد زنده بمعنی زنده ثابت
بپیش حقیقی و لیکن بمعنی نسبت به مولودش و شوهر بمعنی نسبت
زن حقیقی و همچنین اعراض را از جوهر اخذ است لذا اسم نه
دارد اسم و لا صفت له و لا نعت له لا تغییر له و لا تبدیل باین مخلوق
است برای خالق حقیقی

۱۸ بخانه ۲۵

فائده جنی که انسانی در عالم جسمانی باشند و مشهور آنکه هنوز کثیف است و لطیف
لطیف بعدم الکل علیهم السلام اینها بیاید حرف جسمانی برای آنها بگوئی و باید
بسیار نقصه و بر هیچ نبی از نقش کمالی که از صفت و آثارهای راست شده اگر
بگوئی مثل این حقیقت او در شکم یا در صورت جدی میکند چونکه مثل از جنس
انسان نیست تصدیق میکنند و انکاری ندارد و اگر بگوئی او که مثله
تلقینه او را همین میکنند با شخص از این حق انکار میکنند منکر آن
میشوند و تکفیر میکنند و هر چه بگوئی بگوش آنها فرو نمیرود پس باید متکلم
رعایت تقسیم و صف میکنند بعد حفظ آن مجلس از ضعفاء و فقراء و مستضعفین

در نفی شیطان [illegible]

فائده بدانکه در بین طبیعیین و اطباء و متکلمین بر چه حرفهای است و ربط
میزنند که حضرت [illegible] شعور نمیکنند شد میگویند که از طبیعت است
که سیال باشد و بارد و رطب گشته و فلان باشد یا آتش از
طبیعت او او اقات است و فلان و سرکشی و لقاعد و فلان و همچنین
کلماتی است که لاغی شعور میگویند و حرفی نیست که از هیچ و تا سر زبان
او حرکت میکنند و با الهام شیطان که او سو کرده میگوید طبیعت
فلان عنصر فلان حرارت یا طبیعت فلان نبات یا حیوان فلان
حرارت و برودت [illegible] از برای تمام آنها خالق است و مصور است آنها و آنها
در آنها تصرف میکند و آنها شعور از حالی بحالی تغییر میدهند به قول شیطان
این کلمات را بر زبان میرانند نعوذ بالله خالق علیم حکیم سمیع بصیر

قدیم چه قادر رازق او سوختن که موجود نیست و اینجواهی با دل
او را او هست تا زمانی که ما مور باشند پس دیگر صفات خدا را
برای طبیعت ثابت کردن یعنی چه آخر ببین این طبیعت لکیت
و کار ایشان چه کاره است آخر چطور یک قطره منی میتواند جوهر شریف
از صنف منی نطفه آورده و از علقه مضغه یا از ضعف بقوت
آورد یا از عهد جنین و از کوچک بزرگ کند همه اینها از کوکب ها
که این همه طایفه را کور کرده است که این همه کار طبیعت و دور
و روزگار است که میخواهم بالطبیعه همچنانکه اسم خدا را از قلب
آنها بر داشته بهمان طریق لذت با نهادن اسم بر دارد که دیگر اسم خدا از افق
در بین نباشد نعوذ بالله و مآل آنکه جمیع جزئیات و غیر جزئیات از
عالم غیب و شهادت یک عبد مرزوق و رزق مخلوق خدا است قد اوله خالق
کل شیء لا خالق و لا رازق سواه فائده ربع در حقیقت صورتهای
مجرد و ملکوتیه که چون ارتباط با مواد جسمانیه پیدا کرد و داخل شد و فقیر
باین ماده دانست لهذا این ماده اسمی گرفت و ترکیب او شد و
و آن مقام تجرد و قیام بالذات فراموش کرده و فراموش کرد و از یوم الست
فراموش کرد این است که امام علیه السلام میفرماید ثبتت المعرفة و نسوا
الموقف و سیذکرون یوما ما ثابت و معین است حکایت یوم
الست و اخذ میثاق از آنکه و بعد که تعلق باین ابدان گشته غلط
رفتند از آن یوم و عهد فراموش کردند پس خدای عالم در میان
آنها پیغمبران مبعوث کرده که ایشان را متذکر کنند بآن عهود و مواثیق

دریا است و بار او در آنجا نمانده آن مقامات قرب بوده و این سبب بعثت
انبیا از اینجا است اینکه فرموده من تعلق بشیء وکل الیه یعنی
کسیکه دل بسته بچیزی پیدا کرد و تکیه بر او میکند و او کس او در نار فعل فرع
مسئله عقیده که محمد و آل محمد علیهم السلام دارند اصح است و عقیده که
ما امامیه داریم عقیده ایشان است و از نظر عقیده صحیح ما در وجود محمد
آل محمد است علیهم السلام بر اثر آنکه ما اصحاب عقیده شده ایم
و هم چنین است علم ایشان و قدرت ایشان و صفات ایشان و سایر
صفات حمیده و مکارم پسندیده ایشان که در ایشان اصلی
است و در سایر رعایای ایشان ظلی است و همه چیزهای اصلی برای
ایشان است اینستکه فرموده کنا اصل کل خیر و من فروعنا
کل بر و دیگر کاری نیکی که خوب باشد ان مسئله سوم فهم که همه انکه
توحید ازلی تعلق است و ایشان دارند حقیقه و جوهر و آن
ذات عقول بوده و جوهر سایر صفات کمالیه را دارا هستند فائده
نه آنکه عالم در بند گفته میفرماید انهم الا کالانعام یعنی نیستند آنها
مگر مثل حیوانات زیرا که حیوانات شعور و عقل ندارند و روبه و فهم
ندارند و فکر و تدبیر در امورات ماضیه و مستقبله ندارند
بلکه ایشان را سه روح است روح جمادی و روح نباتی و روح حیوانی
که این کفار هم همین سه روح را دارند دیگر روح ایمان و اسلام در
ایشان نیست که آیه را عموم دهر در با منافقین و ملحدین ای است و ام
چنین میشود که انعام قرار میکند از چیزهای که برای ایشان ضرر دارد و قتال
میکنند لیکن ما آنچه نفع و ضرر است نزد ما این دار ما از سمت خدا و رسول و ائمه

فائده شطرنج که در زبان اهل هند ... از او افتاد حسنی است از انواع
و اصناف ریاضت و شرط با آن مرادات و الا شطرنج کسی ... از شدن نمره و سوخته
که بر او مستولی و مستعلی باشد و مثلا اگر بدیه ... نکند که مرتبه او بالا
تر باشد و الا کسی که تسلط و تصرف بر او دارد و سجاده عجز و طلب
حق سو ... و پا ... دو ... و تشبیه میکنند و از او التماس
و همت ... میکنند این است وجه شطرنج در میان این رعیت و الله اعلم که
مستعلی و مستولی از هر چه ... حکم آنها جاری است در ... که هر کار
که بخواهند ... روز قیامت پنجاه هزار سال است که حکم میکنند
با ... که با ... جاری ... و ... نمیکنند و هکذا ... تقدیر است

فائده در باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که قل انما انا
بشر مثلکم یعنی بگو ای پیغمبر که من بشر و مردم که ... بشر هستم ... یعنی
از نوع شما ... از ... محمد و آل محمد علیهم السلام تمسک
باین آیه ... از ... و ... عجز و ضعف و جهالت و عدم
علم و قدرت محمد و آل محمد ... که خدا هم ... حکم فرموده که
حق آنحضرت در میان مردم ... که ... از شما ... وحی ...
... واجب ... که ... تر ... است
رسیدن است این آیه برای ... نوع است ... نه ... که
... آیا ... است ... میان ... عت
... است هم بلند هم ... است هم ... هم عالم است هم جاهل
... پیغمبر ... همه ... که ...
و معقول نیست ... که ... نوع ... یعنی ... مخلوق
هستم ... اعلا ... از ... و ... که ... سو ... دانم

... ملوک ایران ...

فائده بسم الله الرحمن الرحیم در تواریخ ملوک ایران زمین
پارسیان و علمای تواریخ گویند که ابتدا اول که در ... پادشاه منسوب است به بهمن و ... شاه
ملک عجم ... از او ... ده نفر و ... یعنی عالم و دانا که ... نام داشته اند
و ... کیش ... قوی گردید و بر روی او ... پشت به پشت پیشوا و
پادشاه مردم شده و ایضا پارسیان گویند ملکه ... و آنرا ... که
گویند یعنی جای ... چنانکه پارسیان صورت کواکب ... در عالم ...
خانه ... پرستش ... کتاب ... ترجمه ...
فائده پارسیان گویند کیومرث یعنی زنده ... در پارسی ... گویند
... کیومرث ... ساختند ... کیومرث ...
... ایضا ... لغت فارسی ... شناسند
... لفظ طهمورث نام پارسی ... است زیرا که ... در ...
... کیومرث یعنی بزرگ ... تهم ... یعنی شجاع ... زیرا که
تهم ... شجاع است چنانکه تهمتن یعنی شجاع در بدن و ... ترکیب
... است پس تهم ... کیومرث یعنی شجاع ... طهمورث ...
... ایضا ... ایضا ... فرزند زاده و بهمن یعنی عقل
و شاپور ... ایضا
... قسطنطنیه است و قادسیه و نهروان از بناهای ... بلدگان
بلده ... از بناهای بلاش فرزند است و انوشیروان عادل ... سلطنت
... طاق کسری از بناهای او ... و ... است ...

فائده هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه به مدینه مشرفه در روز دوشنبه
غاره ربیع الاول بوده و در روز دوازدهم ربیع به مدینه مشرفه نزول اجلال فرمود
که در آن وقت سی و دو سال از ملکداری و سلطنت کاری خسرو پرویز پسر هرمز پسر
انوشیروان عادل گذشته بود و وفات آنحضرت نیز در دوشنبه ۲۸ صفر شد

خلفای اربعه

۱ عبدالله ابابکر بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمر خلیفه اول است دو سال و سه ماه و [یک] هفته
غصب خلافت کرد عمرش شصت و سه سال بعضی نوشته اند ۲ عمر بن خطاب
به تغلب عمرش شصت و سه سال مدت خلافتش ده سال و شش ماه بوده است
۳ عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه عمرش هشتاد و دو سال مدت خلافتش
دوازده سال بوده است ۴ علی بن ابی طالب علیه السلام مدت خلافتش چهار سال و نه ماه
تولدش در روز جمعه ۱۳ رجب در میان خانه کعبه قبل از بعثت و بعد از هجرت
سی سال فائده اول معاویه بن ابی سفیان بیست سال غصب خلافت کرد علیه اللعنه
دویم یزید بن معاویه سه سال خلافت کرد در سال اول امام حسین علیه السلام را شهید کرد
در سال دویم مدینه را قتل و غارت کرد و در سال سیم مکه را خراب کرد سیم معاویه بن
یزید چهل روز خلافت کرد مرد و بیزاری بود ۴ مروان حکم نه ماه خلافت کرد
۵ عبد الملک بن مروان بیست و یک سال و یک ماه خلافت کرد و در زمان او حجاج
بن یوسف ثقفی خانه کعبه را خراب کرد جهت عبدالله بن زبیر و عبدالله
و مصعب برادرش را بکشت و هدایت ... خانه مبارکه کرد ۶ از
خلفاء ولید بن عبد الملک است نه سال و دو ماه خلافت ناحق کرد و [اندلس]

و کاشغر

خلفای بنی امیه ۱۴ نفر ...

و کاشغر و هند را مسخر کرد ۷ سلیمان بن عبد الملک است دو سال و هشت ماه خلافت کرد
۸ عمر بن عبد العزیز دو سال و شش ماه خلافت کرد ۹ یزید بن عبد الملک چهار سال
خلافت کرد به نهایت پلید و خبیث بود ۱۰ هشام بن عبد الملک نوزده سال
و هشت ماه خلافت کرد در زمان او زید بن علی بن الحسین علیهما السلام خروج
کرده شهید شد و بدن او را سوخته بر دار مصلوب داشتند ۱۱ ولید بن یزید یک سال
و دو ماه خلافت کرد ۱۲ ابراهیم بن ولید سه ماه خلافت کرد ۱۳ مروان حمار
شش سال خلافت کرد و بر دست ابو مسلم مروزی داعی آل عباس به درک رفت
فائده خلفای بنی عباس سی و هفت نفر بوده اند و مدت سلطنتشان پانصد
و بیست و سه سال بوده است اول ابو العباس عبدالله سفاح بن محمد بن علی
بن عبدالله عباس چهار سال و نه ماه سلطنت ناحق کرد ۲ ابو جعفر منصور دوانقی
بیست و دو سال خلافت کرد شهر بغداد را او بنا نهاد ۳ مهدی عباسی یازده سال
و یک ماه خلافت کرد ۴ هادی عباسی یک سال و سه ماه خلافت کرد ۵ هارون الرشید
بیست و سه سال و دو ماه در طوس به درک رفت ۶ محمد امین چهار سال و هفت ماه بود
۷ مأمون ملعون بود بیست سال و هفت ماه خلافت کرد و همین ملعون بود که امام
رضا را زهر خورانید ۸ معتصم بود هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود زمان
خلافتش و در عهد او بابک خرم دین خروج کرد و هزار هزار کس در معارک کشته
رود آخر مدت ایام در بغداد بقتل رسید و این ملعون را خلیفه مثمن خواندندی
زیرا که هشت هزار غلام داشت و هشت هزار کنیز داشت و هشت هزار اسب
ابلق با سواران او داشته و هشت هزار هزار مثقال طلا و هشت هزار
هزار درهم نقره از او باز ماند و هشت شهر بنا کرد و لهذا مثمنش گفتند
و همین ملعون بود که زهر بام الفضل داد تا حضرت جواد را مسموم کرد شهید کند

۱۲ ابراهیم بن ولید ... خلافت کرد

خلفای بنی عباس ۳۷ نفر بوده اند

و این ملعون بود که ... حضرت جواد ... در رفع او وارد شد

٩ واثق عباسی پنج سال و نه ماه خلافت کرد ١٠ متوکل عباسی چهارده سال و نه ماه خلافت
کرد و بغایت ملعون بود که چند بار آب بر قبر مطهر سید الشهدا امام حسین بست و آب
حیران و سرگردان ایستاد و پیش نرفت او این ملعون را پسرش بکشت
١١ منتصر عباسی است شش ماه خلافت کرد ١٢ مستعین عباسی است
سه سال و نه ماه خلافت کرد ١٣ معتز عباسی چهار سال و هفت ماه
خلافت او بود در مجلس از زرنگ مرد ١٤ مهتدی عباسی یکسال و پنج ماه خلافت
کرد ١٥ معتمد عباسی بیست و سه سال خلافت کرد ١٦ معتضد بالله عباسی
نه سال و نه ماه و نه روز خلافت کرد ١٧ مکتفی عباسی شش سال و
هفت ماه خلافت کرد ١٨ مقتدر عباسی بیست و پنج سال خلافت کرد
قتل او در جامع بغداد بدست لشکر مونس خادم خواجه سرا اتفاق افتاد
١٩ قاهر عباسی یکسال و شش ماه خلافت کرد سپاه ترکان از او برگشتند
و او را میل کشیدند در [illegible] گدائی میکرد و نابینا رفت فاعتبروا
یا اولی الابصار ٢٠ راضی عباسی هفت سال خلافت کرد ٢١ متقی
عباسی چهار سال و [illegible] ماه خلافت کرد ٢٢ مستکفی عباسی یکسال و چهار
ماه خلافت کرد در سنه ٣٣٤ در بغداد بدست معز الدوله دیلمی [illegible] شد
٢٣ مطیع عباسی بیست و نه سال و شش ماه خلافت کرد ٢٤ طایع عباسی
هفده سال و [illegible] ماه خلافت کرد در سنه ٣٨١ در بغداد بدست
بهاء الدوله دیلمی معزول و محبوس شد ٢٥ قادر عباسی چهل و یک
و چهار ماه خلافت کرد ٢٦ قائم عباسی چهل و چهار سال و هشت ماه
خلافت کرد ٢٧ مقتدی عباسی نوزده سال خلافت کرد و دختر ملکشاه
سلجوقی را خواسته دختر [illegible] با تجمل تمام با نظام الملک [illegible] روانه بغداد
نمود ٢٨ مستظهر عباسی بیست و پنج سال خلافت کرد ٢٩ مسترشد

عباسی

این دو نفر [illegible] عباسی [illegible]

خاتمه

عباسی هفده سال و [illegible] ماه خلافت کرد آخر او را کشتند ٣٠ راشد عباسی
یکسال خلافت کرد و سلطان مسعود به بغداد آمد او را گرفت [illegible]
سلطان مسعود با مقتفی بیعت کرده راشد سرگردان و حیران افتاده
در بیرون اصفهان کشته شد ٣١ مقتفی عباسی بیست و چهار
سال و نه ماه با استقلال خلافت کرد ٣٢ مستنجد عباسی یازده
سال و یک ماه خلافت کرد ٣٣ مستضیء عباسی نه سال و هشت
ماه خلافت کرد ٣٤ ناصر عباسی چهل و هفت سال خلافت
کرد خلیفه دانشمند بزرگوار بود ٣٥ ظاهر عباسی نه ماه خلافت
کرد کریم و رحیم و معطی و سخی و عادل بود ٣٦ مستنصر عباسی هفده سال
خلافت کرد ٣٧ مستعصم عباسی پانزده سال و هفت ماه خلافت کرد
و آخر دولت بنی عباس است که در بغداد بدست هلاکو خان ایلخانی انقراض
یافته گویند در آن سال که عدد قتیلان بغداد هزار هزار و هشت
صد هزار رسید و دولت بنی عباس منقرض گردید لعنهم الله جمیعاً [illegible]

فایده یکی از سلاطین سلجوقیه چغر بیک بن میکائیل سلجوقی است چغر بترکی
نام شکاری [illegible] چغر را [illegible] صقر [illegible] ایضاً سنجار
نام شهری از دیار بکر است و سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی در آنجا متولد شد
نام او سنجر شد [illegible] و علاء الدین
محمد خوارزمشاه [illegible] بسلطنت رسید بیست و یک سال
سلطنت کرد در علم فقه و اصول و تمهید علماء [illegible] رتبه عالی داشت و شجاع
جسور و [illegible] لباس درویشانه میپوشید و [illegible]

[illegible] سلجوقی [illegible] لفظ [illegible] نوبت [illegible] سلجوق [illegible] گفتند [illegible] این نسبه [illegible] [illegible] میخواندند [illegible]

ورنیت دولت نمیداشت بر خراسان وخوارزم ومازندران وتهران وارمان
ولکیج وسیستان وغور وغزنه وهندوستان ولعقبی ولایات تاتار
حکمران بود وچون غبار نفاق در میانه او وچنگیز خان مرتفع شد با
وجود چهار صد هزار سوار مغلوب ومنکوب گردید عاقبت در جزیره
آبسکون استراباد بمرد ولکن بر داشت فاعتبروا یا اولی الابصار
جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس فائده
سلاطین مغول چهارده نفر اند از ششصد و سی سال سلطنت کرده اند
اول ایشان چنگیز خان است که بیست و پنج سال در ایران زمین سلطنت
کرد در زمان خلافت مستنصر عباسی بود در زمان سلطان محمود
سلجوقی بود در مغولستان و در زمان خلافت ناصر عباسی و سلطنت سلطان محمد
خوارزمشاهی به مسند خانی عروج کرد و کرد آنچه کرد و به درک رفت در
زمان خلافت مستنصر عباسی در ترکستان ۲ ایلچی اوکتای قاآن بن چنگیز خان
سیزده سال در عدل و بذل بجهت اهتمام و در مدت سلطنت لشکر
شکست ایران مغولان ده هزار نفر این زمان است
بمردم ورعایا بذل کرد ۳ کیوک خان بن قاآن یکسال سلطنت کرد
در سمرقند وفات یافت بعد از آن ۴ منکو قاآن سه سال
سلطنت کرد ۵ هلاکو خان بن تولی خان نه سال سلطنت کرد و بحکم برادر
بزرگش منکو قاآن با یکصد و بیست هزار سوار تسخیر ایران و روم
وشام و مصر روی آورد و فتنه و غارت بسیار کرد از جمله در بغداد
که با بغداد سال ۹۸ بود هزار هزار و هشتصد هزار کس قتل نمود از

سلاطین مغول عدد ایشان ۱۴
تولدش
یکی از فتنه‌ها و غارت کردن شیخ یاساو باره شهرها را خراب کردند
۴ سلطنت کرد

مراجعت از شام و روم در تبریز توقف جست در مراغه رصد بست در سنه
اران بمرد و طغای تیمور اباقا خان بن هلاکو خان سلطنت کرد و ۷ احمد خان
دو سال و دو ماه او مسلمان شد و برادر یعنی ارغون خان او را بکشت
۸ ارغون خان هفت سال سلطنت کرد و او هم در گذشت ۹ کیخاتو خان
برادر ارغون خان سه سال و هفت ماه سلطنت کرد و در میان کشته شد
۱۰ بایدو خان هفت ماه و هشت ماه ملک داشته بحکم غازان کشته شد
۱۱ غازان خان هشت سال و نه ماه تمام سلطنت داشت مسلمان بود در حوالی
قزوین رحلت از دنیا نمود ۱۲ سلطان محمد خدابنده دوازده سال و نه ماه
سلطنت کرد او شیعه اثنی عشری بود ۱۳ ابو سعید بهادر خان نوزده سال
و شش ماه بر مسند خانیت متمکن بود امیر چوپان که بزرگ قوم او بود خطش و اولاد او را
از میان در آورد ۱۴ اربا خان نه ماه ملک داشته بدست موسی خان هلاک
شد و دولت چنگیز خانیان در ایران منقرض شد و ملک اشرف برادر
شیخ حسن چوپانی سیزده سال سلطنت کرده در ظلم برادر حجاج و فرزند ابلیس بود
چهار صد قطار استر و هزار رفطار شتر جواهر و نقود او بود باری که بقصد
بدست جانی بیک خان اوزبک کشته شد و بیک جبر کرد اشرف را او نظلمه
بر دوار زنجان برد و حکام و ملوک سربداریه اول ایشان امیر عبد الرزاق
باشتین بود و او از ملازمان سلطان ابو سعید خان بود که روزی ابو سعید
اشعار اهوال و دیوانرا بحکم تیغ لفت نه حرف که در شغل خزینه سلطان را
شنید لشکر قدر رفته طالب اثارت شما بردم گفت اگر در این فتنه
هست هله که همه کشته شوم بهتر از سر بدار دیدن به بهتر از ذلت کشیدن است

ایلکانیان
رسمه

اتان گفتند یا نیز در تبت ذکر سیر بدار خواهم بود لیکن با بخت مسمی بایم
اسم شد **فائده** سبب تسمیه گورکان اینست که چون امیر تیمور داماد امیر حسین
حاکم توران زمین بود امیر را گورکان یعنی داماد گفتند و باین لقب معروف
شدند و ولد دو تش در بلباکش سمرقند بود و امیر تیمور در بیست و
پنج سالگی بحکومت تفرد تیمور خان خان بزرگ رسیده حکومت [illegible] کش
و توابع آن مخصوص گشت و با امیر حسین نزاع کرده او را [illegible] آنجا او سوهم
کرد و بر جمیع بلاد توران حکمش روان شد و بعد روم و مصر و شام
و خوارزم و ایران و توران را بتصرف در آورد و بعد از مراجعت از
ایران بترکستان در اترار رحلت یافت رحمة الله علیه **فائده** سلاطین
صفویه دوازده نفر بعد از اول شاه اسماعیل بن سلطان حیدر صفوی بیست و
چهار سال در کشورستانی و جهانگیری بود ۲ شاه طهماسب بن شاه اسماعیل
پنجاه و شش سال سلطنت کرد پادشاه بزرگ عادل عاقل عالم بود ۳ شاه
اسماعیل ثانی بن شاه طهماسب [illegible] سلطنت کرد ۴ شاه سلطان محمد بن
شاه طهماسب ده سال و شش ماه ۵ سلطان حمزه ابن سلطان محمد ۶ شاه
عباس بن سلطان محمد صفوی چهل و دو سال [illegible] سلطنت قرار
گرفت صاحبقران سلسله صفویه و دانای هنر و شجاع [illegible] ۷
شاه صفی بن [illegible] عباس [illegible] سلطنت کرد ۸ شاه عباس
ثانی بیست و پنج سال سلطنت کرد پادشاه عاقل عالم [illegible] عادل [illegible]
دل عالم پرور بود ۹ شاه سلیمان [illegible] سلطنت کرد ۱۰ شاه سلطان
حسین بن شاه سلیمان [illegible] پادشاه [illegible]
عاقبة الامر افاغنه از قندهار با جمعی آمده او را مغلوب و مخذول و مقتول

کرده

و مقتول کردند و [illegible] نفر از فرزندان و اقربا او در روز [illegible]
اصفهان کشته شدند ۱۱ شاه طهماسب ثانی یازده سال سلطنت کرد [illegible]
[illegible] ۱۲ شاه عباس ثالث [illegible] نادر شاه [illegible]
فائده نادر شاه چند سال باسم وزارت و وکالت شاه عباس ثالث [illegible]
و بعد از چند سال در هوای [illegible] پادشاه شد و [illegible] رفت و
[illegible] که در ایران [illegible] مملکت [illegible]
از روی [illegible] گرفت محمد شاه هند را مطیع و [illegible] دست [illegible]
ترکستان را از ایران [illegible] سال باستقلال سلطنت کرد
و کریم خان زند [illegible] از [illegible] طایفه زند از [illegible]
[illegible] از [illegible] سلطنت رفت [illegible] ماه سلطنت کرد
اما سلاطین قاجاریه آغا محمد خان [illegible] سلطنت کرد ۲ فتحعلی خان [illegible]
۳ فتحعلی شاه [illegible] ۴ محمد شاه [illegible] ۵ ناصر الدین شاه قاجار
در بیست [illegible] ذی قعده ۱۲۶۴ [illegible] بر تخت سلطنت مقر گرفت

فائده [illegible]

[illegible]

پند

پند بزرگان و سلاطین و حکام را از پنج چیز پرهیز باید چرا که آن پنج چیز
موجب زوال دولت است اول شرب مدام زیرا که چنین آن بزرگ از نیابت
مست شود امر را اصلاح لازم است که او سوار شد اعدا و حسود یابد مخالفت
کند و صلاح اینکه آن بزرگ حارس و نگهبان رعایا است دویم آنکه
ز کارها و رعایا دست ندارد که باید رعایا سوار دوست اوشان گرگان در تما
دستان و مغزان نگاهداری کنند چرا که از غفلت ورزند و گرفتار
معنه و مغز شوند به انسته که گرگان سود در گله سر در هند و رها
کنند دیگر چه از گله خواهد باقی ماند سیم باید آوازه و در این شکار نشند
که خطر زیاد دارد و لذا بسا که پادشاه از حشم جدا و تنها ماند و دشمن با او برسد
و گرفتارش سود لند چهارم باید از ازدیاد بادلران ماه سیما و گلرخان
خورشید اشتباه حذر سود پرهیز چرا که ره مجامعت و را ضعیف کند
و تن سو بکاهاند و توان نقشه را او وست پنجم آنکه باید از لیس رز خون
ریختن خونخوار نگاهداری کنند زیرا که اکثر روز سفک دماء دلهای خلایق تقوا
از آن بزرگ یکبارگی و مردم سوء باور است و بغض آن بزرگ در دلها جا کنند
فایده یکی از اولاد سعد طیب را پرسیدند که میدانی کدام سبب دولت از
دودمان شاهان صفاریه انتقال یافت جواب داد که
الشرب بالغدات والنوم بالعشيات وتفويض الامور الى غير الكفات
یعنی شراب خوردن در شب و خواب کردن در روز و تفویض امور بنااهلان

۱۰

حدیث شیخ از امیر المؤمنین علیه السلام التماس کرد که شمه از خلق کریم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
بیان فرماید حضرت امیر فرمود که نعمتهای خداوند را که در دنیا به عباد خود ارزانی
فرموده تو احصا کن تا من هم بیان خلق حضرت رسول را بر تو بیان نمایم سائل گفت
نعمتهای خدا را که احصا نمی توان کرد چگونه احصا شود امیر فرمود امام المتقین فرمود
که متاع حقیر دنیا را قلیل شمرده که قل متاع الدنیا قلیل و
خلق آنحضرت را عظیم شمرده که انک لعلی خلق عظیم چون تو از شمار
کم عاجزی چگونه شمار عظیم نمایم اما همین قدر بدان که هر یکی از انبیا
بخلقی کریم متصف بوده و محمد مصطفی جمیع ادعیه و انبیا بجمیع اخلاق متحلی بود

فایده در اختلاف طبایع آدمیان مولف کتاب طبایع الحیوان
آورده که ارسطو در اختلاف طبایع انسان وقوف یافته
و بر عیار اخلاق آدمیان اطلاع پیدا کرده چنانکه عیار طبیعت آدمیرا
مانند شراب نسبت داده زیرا که برخی باشند که شراب چون می خورند و
اصلا حرکات نامناسب از ایشان در وجود نیاید و خوش طبعی و
لطیفه از ایشان کسی نشنود و بعضی باشند که چون شراب خورند
تفاوتی در اقوال و افعال ایشان پدید آید تا زمانیکه بهوش آیند
و جمعی باشند که چون شراب در ایشان اثر کند در رقص درآیند و
پای کوفتن و رقاصی درآیند و طایفه باشند که چون مست شوند
شمشیر و از سخن رانند و ... ننگ و بلا بینند و از ... اثر

شراب بدماغ رسد در گریه افتند و از فراق دوستان و یاران یاد آورند
و قطرات حسرات بر رخ بارند و زمره باشند که چنانکه ... ایشان
افتند و از هر چه بگویی بخندند و بیشتر ... خندند و بعضی در حالت
مستی مردم را آزار و اذیت میکنند و دلداری واجب دانند و دوست و پای مردم
را بوسه دهند و جابجا بی رحمی تا نهایت اخفی و اقوال از اختلاف
طبایع است

صفت زنان

فایده بدانکه زنان سه قسم اند یکی از دولت و بر دولت
و یکی از دولت و نه بر دولت و یکی از نکبت و بر دولت اما آن
زنی که از دولت و بر دولت آن دختریست که بهتر از تو کسی ندیده
باشد و محبت تو در دل بسته بغیر از تو کسی ندیده اما آن
زنی که از دولت و نه بر دولت زنیست که شوهر دیگر داشته
که چون با تو باشد دلش بجانب شوهر اول باشد و هر کلمه سخن
میان تو و او گذشته شود بر آن شوهر پیشین کند و در حضور تو نام
او بر زبان آورد و اما آنکه از نکبت و بر دولت است زنیست که
از شوهر دیگر فرزند داشته باشد و همیشه متعهد فرزند خویش
است تا هر چه در خانه تو باشد در مصالح اولاد خود صرف
کند

حکایت آورده اند که پیری از عهد جوانی زر گرانی اندوخته بود
و بیرون رفت ... بطلیقه ... و زیبا رویی و جوانی گرفته ... و حرکات
در غایت صباحت دیده و ملاحت گفتار بی که زوجه او و در آورده

و این دختر لیلی‌فری و رعنا و مکروهه و پرحیله بود که ابلیس سبق عشق او
خواندی روزی جوانی بود که از آن منظر راه دختر افتاد و سلطان عشق بتختش
شود در مملکت دل فرود آورده حکایت عشق و محبت پیش عجوزی که
در عالم فسق و فساد خطیر و فیلسوف بنام او بود شرح بحر باز گفته
درمان درد خود از او طلبید و وعده چند برای او آورد زال
قدم در سعایت نهاد به دکان زرگر آمد با دختر آغاز سخن کرد پرورش
از هر طرف برداشت و ماجرای آن بیدل با دلدار باز گفت دختر
گفت شوهرم بسیار سخت غیور است لیکن آن یک شب روی زال شود سیاه
گفت و او را بفریب چه کنند برون در باغ بیاید و در کنار آن
درعقب جنا خفتند و چون زال راه حیله درست می‌شود و یا تمت
ارسال کند آب باغ برون رفت و صورت قصه به جوان بدل
تقریر نمود و آن بیدل روی خانه جوان گفت که اگر محبوبه من مرا
خواسته که زال بود تا بدین جا و بود رسوا گشته با سخن تمام روی
او سیاه ساخت و چند به روی او سوسیاه کرده و او سوار از آن
مجرای آب از باغ بیرون که اما این جمع است با آن آشنا در شبها
که تمام بهشت بنا شد از راه روی آب به باغ بیا که با هم بعیش
بگذرانیم پس چون که تا او این چاه رسید و در شبی که این شب
سیاه بود از مجرای آب به باغ دلدار در آمد و دختر هم منتظر بود و

چون جوان به باغ درآمد فی الفور هر دو با رسانیدن وصال یکدیگر بهره‌مند
گشتند و شبها یکدیگر جوان به باغ رفته و دختر به بهشت وصل کشیدی
مدتی شوهر چون از آمدن جوان اطلاع میافت از کنار شوهر بر
خاسته پیش جوان به باغ میرفت تا شبی از شبها بخت زرگر
یاری نمود دختر زرگر پیر از خواب بیدار شد دید که زن
در کنار شوهر نیست برخاسته به باغ رفت در باغ دید
با جوان زرگر از عقب دختر رفته او را دید که در پای درختی با جوانی
خفته است زرگر ترسید که اگر تنها با پیش رود ایشان از ترس
خود را در رودی زنند باز گشته هیچ نگفت روز دیگر صورت حادثه
شوهر پیر با یک پسرش گفت دوش زوجه من تا صباح در باغ
خفته بود و از این نوع جرمها مرتکب شده از غصه‌اش از دست
این اعمال بیزار است شب دیگر زرگر مطلقا بخواب نرفت و چون دختر
صدای عاشق شنفت از جا به خواب بپر زرگر بیرون آمد زرگر او
تعاقب کرد با خود گفت اگر اینها از او بردارم و پیش با پسرم شاهد
که سخن من باور کنند چرا که تا دختر با معشوق گفت آهسته اینها پیش
خلق از این زن برهان کنم و چون دختر دانسته که پیر شوهر را از
حال او اطلاع پیدا شده فی الحال سیاهه جواب شوهر در آمد
او شوهر را در کرده گفت در این عرضه که فراش ... روی

در صحن چمن گسترده و نرگس و لاله جام و پیاله بر کف نهاده صلای عام در داده
و باد صبا نافهای چین را از فرو شیفهای عنبر تر بر گلستان نثار میکند
در خانه خفتن غبنی تمام است برخیز تا بصبح باغ خرامیم و لحظه
در میان چمن باستراحت مشغول گردیم و بدین افسانه و افسون
شوهر را سوی باغ برد در میان موضعی که با معشوق خفته بود
بخوابید و بعد از ساعتی دختر شوهر را گفت پدرت مرا در چنین
بدگمان [illegible] شده است زیرا که ایزد تعالی [illegible] آمد خلخال از پای من بیرون
کشید و چون از وحشت او در تو هم زدم و ترا بیدار نکردم خلخال [illegible]
زن فریفته [illegible] چنین باید [illegible] زرگر نزد پسر آمد و حکایت
آن بدکار و غدار [illegible] بود او پسر گفت ای پدر
[illegible] او در باغ خفته بود و تو [illegible] که
پسر [illegible] آمد [illegible] فضیحت داشتی زرگر چنین [illegible] طراز
[illegible] از تفحص و تفتیش باز نمیداشت و [illegible]
سخن [illegible] از وی [illegible] هیچ نتوانست گفت ای اولاد
[illegible] دختر [illegible] شد [illegible] هر
[illegible] و در آن شهر حکمای هند [illegible] ساخته [illegible] که [illegible] بود در
حوض [illegible] رفتندی [illegible] که بر لب حوض
نشسته [illegible] هر که قدم در آب نهاد [illegible] و آینه [illegible]
بلند [illegible] رسیدی [illegible] غرق شدی چنین دختر دید [illegible] خواهد داد

بطرفی

بمعشوق پیغام داد که [illegible] سوی [illegible] وقتیکه مرا [illegible]
بیگانه [illegible] رنگ زرگرفته [illegible] جوان [illegible] مجنون ساخته زارزار
آن لیلی و [illegible] قالی پیر و جوان دیوانه و از تاخته دختر [illegible] رنگ زرگرفته
روی [illegible] داد و مردم زرگر او سوزده از پیش [illegible] بر انداخته دختر چنین
[illegible] رسید [illegible] آورده [illegible] شوهر [illegible] دیوانه دست هیچ [illegible]
[illegible] اگر [illegible] در این آب غرقه شوم و قدم در آب [illegible]
از حوض بگذشت [illegible] دختر [illegible] زرگر
[illegible] از چشم و قرار از دل [illegible]
[illegible] گفت و اندیشه [illegible] مشهور
شده [illegible] رسید [illegible] گفت میخواهم [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] فیلبان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] از فیلخانه [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
فیلبان [illegible] از فراغ [illegible]
بر آن [illegible] گفت [illegible]
خوردن [illegible] عیش [illegible] ولدان [illegible]
و ملک سیاست و مهابت سلطنت [illegible] الله اعلم والعباد

[illegible]

سعلت و بهالحفظ بخواب رفته تا چاشت بیدار نشده روز دیگر او را سلطان
طلبیده کیفیت خواب را از او پرسید زرگر ماجرای که دیده بود تفصیل
عرض کرد [illegible] و قبلا نیز [illegible] زرگر [illegible] ارزند یافت
خاص کرده بندا انعام اختصاص داد فائده جهت دفع موش هر گاه استخوان سینهٔ
شتر سوخته خورد کرده با آب مخلوط ساخته در سوراخ موش بریزند [illegible]
نکشد فائده لعاب [illegible] شتر مست سوده با شراب بدهند دیوانه شود فائده
او سوخته [illegible] با قلاوه [illegible] دفع خوف [illegible] کند فائده
رماد سرگین [illegible] وجوه [illegible] اگر بر درخت [illegible]
بر درخت نیفتد فائده [illegible] او در خانه آویزند [illegible] در آنجا نرود و [illegible]
سو در خانه دفن کنند موش از آنجا بگریزد فائده موش از دود سم [illegible]
استر بگریزد فائده اگر زهره گربه با [illegible] در شب تار [illegible] هر شکل [illegible] بیند
فائده هیچ جانور [illegible] فاسق و فاجر [illegible] دیوانه [illegible]
مار و [illegible] کلاغ [illegible] فائده [illegible] باه
[illegible] فائده [illegible] رسوده
[illegible] فائده تریاق اربعه [illegible] اطبا مشهور است [illegible]
[illegible] الحار
[illegible] تریاق اربعه [illegible] اخلاط
سو برابر دان و [illegible]
فائده [illegible]
در وقت جماع [illegible]
[illegible] مجرب است

بسم الله الرحمن الرحیم

خلیفه اول ابوبکر پسر ابوقحافه مادرش سلمی مکنی بام الخیر بنت صخر و عمر او [illegible]
روضه اول ام رومان بود مادر عایشه و عبدالرحمن از او بهم آمدند
روضه دیگر اسماء بنت عمیس بود که اول زن جعفر طیار بود که عبدالله و عون پسران
از بطن او بوجود آمدند و بعد از شهادت جعفر با ابوبکر شوهر کرد و محمد بن
ابی بکر از او [illegible] و پس از ابوبکر حضرت امیر علیه السلام او را بزنی گرفت و یحیی بن علی از او بوجود
اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ او است و خواهر عایشه است و مادرش
قتیله بنت عبد العزا [illegible] و این اسماء زوجه زبیر بن العوام و عبدالله ابن زبیر از بطن
این اسماء است و عبدالله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکه و مدینه
خلافت کرد و مصعب برادر او والی کوفه و بصره بود [illegible] ملعون
بود که [illegible] ابو [illegible] ثقفی علیه الرحمه را کشت [illegible] حجاج
ملعون با امر عبد الملک مروان اموی عبدالله را در مکه معظمه محاصره
کرده بعد از هفت ماه که طول محاصره کشیده و سختی و عدم آذوقه بر اهل
مکه زور آور شده همه لشکر و [illegible] ابن زبیر از او دست کشیده از حجاج
امان خواسته از آن جمله [illegible] شدند حتی پسران خود عبدالله
که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته و رفتند و عبدالله پیش
اسماء آمد [illegible] او را [illegible] جنگ [illegible]
و او را در عزم خود راسخ دید [illegible]
[illegible] لشکر حجاج [illegible] از شوق [illegible]
گفتند عبدالله عمر گفت [illegible] عبدالله زبیر [illegible] متولد شد [illegible] تکبیر گفتند

واکنون مردم شام از فرزندان او ولشکر تکبیر میگویند وحجاج سر عبد الله را
بشام نزد عبد الملک فرستاد و اسماء بعد از چندی فوت شد و یکی دیگر عمر کرده بود
و نصب لقب او ذات النطاقین است این است که در شب هجرت حضرت رسالت
اسماء نطاق خود که کمر باشد یا زنار از میان که در زیر لباس میبستند
او را دو قسمت کرد نصفی را به سفره قرار داد و نصفی را بند مشک آب
لهذا باسم ذات النطاقین ملقب شد و عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت
بشام رفت دختر جودی بن عمرو غسانی را دید حسن و جمال مشهوری داشت و او
بدید شیفته جمال او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود و
بعد از فتح دمشق این دختر حصه وغنیمت عبد الرحمن شد و مدتها از وصال او
متمتع بود و دختر دیگرش ام کلثوم نام بوده است

بسم الله الرحمن الرحیم

خلیفه دویم عمر بن خطاب
مادر او صهاک حبشیه بوده

یکی از زوجات او ام عاصم است دختر ثابت انصاری است و حامله از عمر
پسری آورد موسوم بعاصم لهذا او هم مکنا شد بام عاصم
یکی از اولاد ذکور او عاصم بود که زنی از اهل مدینه گرفته که از او دختری
بعمل آمد موسوم بام عاصم که مادر عمر عبد العزیز اموی است که از خلفاء بوده
یکی از زوجات او ام کلثوم دختر امیر المومنین علیه السلام است

بسم الله الرحمن الرحیم

خلیفه سیم عثمان بن عفان مادرش اروی بنت کریز که با ولید بن عقبه
برادر مادری است که پدرش سابق اروی که از وحفدار وی دختر ام حکیم
البیضاء دختر عبد المطلب است

یکی از زوجات او رقیه دختر رسول خدا است صلی الله علیه و آله که عثمان او را شهید کرد
یکی دیگر از زوجات او ام کلثوم بنت رسول خدا است که او را هم بعد از شش ماه شهید کرد
و چون دو دختر از خانواده رسالت گرفت او را عثمان ذو النورین لقب کردند

فائده سر اینکه عکس تو در آب بعکس است اینست که عکس بعدی تو و عکس تو هر دو در یک شنا اند پس در ظاهر سر مقدم است و در آب پا مقدم است پس عکس عالم غیب که در شهاده افتاده باید عکس بعدی و لازمی او و عکس وجودش در عالم شهاده افتد پس اینجا اول سر است و بعد پا و در آب اول پا است و بعد شکم و در او سر است که عالم ظاهر عکس است برای عالم باطن پس از این جهت در دنیا اول خاک است و آخر ماء و در عالم غیب اول ماء است و آخر تراب **تتمه** و از این جهت که در سجود قرب بیشتر است بمبدء زیرا که آن وقت شبح عالم غیب و عالم قرب بیشتر که قیام حکایت سفلی عالم غیب میکند رکوع حکایت وسط عالم غیب و سجود حکایت اعلی عالم غیب میکند

فائده چون رطوبات معده و کبد بتحلیل سیم کیموس الکیفول میدا کرد و حرارت کبد رطوبات آن غذا را ناریت بیدا میکند و بیعد بعضو میکند و میایه میاید و کف میکند و صفرا میشود پس حیز و مکان صفرا اعلی است از آنها و اما بلغم چون زیر پای صفرا است زیرا که از او سنگین تر است و عدم تخالط بهوا در اول حیز او در تحت صفرا است و بعد از او دم است که بآنچه از جنس فوق آتش و بعد از بلغم پیدا میشود سودا چون غلیظ و کثیف است سحاب است پس اشکال میکرد بصورت سیاهی و حیز او بعد از همه است شرعی که کثیف را تا اینجا

وبعد شکم

[illegible]

فی القدسی

حضرت رسول فرموده اعمل بقدر فی الدنیا واعمل للآخرة
بقدر فی الآخرة یعنی عمل کنید از جهت دنیاتان بقدر آنکه در
دنیا می‌مانید و عمل کنید بجهت آخرتتان بقدر توطن شما در آن و در کلام
مجید حق بجهت فنای دنیا و کم مقداری او میفرماید انما مثل الحیوة
الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
هشیما تذروه الریاح یعنی زندگانی حیات دنیا را آب باران
و شدر زمین خدا چه معنی دارد چونکه فهم کلام آن از عقل ما قاصر بیکران
دور است و فهم کلام خدا را نتوانند لهذا مقتضی لطف شامل است نصیحتم
به کلمات خود سوی امثال و اشباه بیان فرماید تا نعقل و حسن کردم شود
ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین است یعنی کفار روشنائی
و مشرکین مکر کنند و خدا هم مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است مکر یعنی
حیله و فریب است و این از صفات رذیله است و خدا بر بندگان لشکر ام
صفت را نه پسندیده است پس مرجح دلیست و ارش یعنی جزاء اون
است یعنی خدا بهتر جزاء و سزا دهندگان است که بمؤمنین جزای خیر میدهد
و به منافقین سزای بد و شر میدهد **نصیحتا** ان الله فالق الحب و

النوی یعنی بدرستیکه خداوند میشکافد دانه جو یا بر را و تخم اشجار را که در وقت بذر
که در زمین ریخته اند میشکافد آن دانه را و شق میکند تا اینکه از میان شکم
او سبز میشود و آن پوست ریش او را دفع و او قرار داده یعنی او را حفظ میکند
از صدمات ارضیه و او را بپرورش طوبات ارضیه از زیر زمین بیرون
میآورد و به تربیت آفتاب بار و اشمر و ناید بهد باران بر او میوه بسته
و سیراب میکند او را تا او سبز گردد مثل میرساند **موعظه** حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده لا تکن کبهیمة المربوطة یعنی مباش مثل حیوانی که او را
پروار کرده باشند همه فی علوفته که غصه او در خوراک او است که جمع
شود و شب و روز مباشر علوفه خود است و دیگر نمی‌باید و نمی‌فهمد که مرگ او در
چاقی و مستی او است زیرا که اگر لاغر باشد صاحبش او را نمی‌کشد و لا
همینکه چاق شد کارد تیز میخواهد این تنبیه است و موعظه بلیغه حسنه
حضرت است با راه نجات شخص سامع میفرماید یعنی معصیت نکنی و نکند تو
بدنیا باز نباشد که هست و مغرور دنیا نشوی که دنیا لحظه بلحظه عمر را میکاهد بر سر تو
تباه زود و ترا هم چنان است و مبهوت دنیا بمقام وجب قیامت است
مات فامت قیامته حاضر نزد و به ترا جا با کار و جا بانماند
لیس شخص که مرد قیامت او برپا میشود از این کلام شریف پند کرده او

ذات حق در کلام حمید خود میفرماید لا تغرنکم الحیوة الدنیا یعنی مغرور نکند البته
شما را ای مردم زندگانی دنیا و غرور یعنی فریفتن و فریفته شدن بچیزهای بی
و پوچ بی اصل است که همه دنیا پر و پوچ و لهو و لعب و بازیچه است و مثل
او در نزد آخرت مثل و حکایت طفل جنین است که چون طفل در شکم
مادر است زانوها را بر بر و دقن چفه زده است و دستها را بر دو سمت روی خود
گرفته است و چنبلی نشسته است و غذایش خون حیض کثیف و نجس است
و جایش عالم مشیمه و فضایش فضای تنگ و بی وسعت است پس این طفل
در آنجا هست تا زمانی که خدا بخواهد پس چون زمان مکثش بسر رسید و
میباید بیرون برود میگوید نمیروم و همین جا هم خیلی خوب است
دیگر جائی از دنیا و فضای آن و کشادگی و وسعت آن ندارد و خبر از
لباسها و فرشها و ظرفها ندارد و خبر از میوه جات و غیره جات و
نعمتهای چرب و شیرین دنیا ندارد و میگوید همین مقام خیلی خوب است
پس ملک زاجره زجرش کرده او را میزند که سر از بر شما که از آنجا
بیرون است که اول سر طفل بیرون میآید و بعد باقی بدنش باش تا که به
والزاجرات زجرا پس همینکه طفل بدنیا آمد و غذای خون حیضش

مبدل

مبدل شد بشیر سفید لطیف گرم مقوی و لباس مشیمه اش عوض شد
بلباسهای حریر و استبرق و چیتهای فرنگی و آن فضای تنگ ظلمات
ثلاث مبدل شد باین وسعت و کشادگی دنیا که در نظر است و
هکذا تا وقت بزرگی و شباب و جوانی او پس اهل دنیا را هم هر چند
علما و واعظین میخوانند بآخرت و آن نعمتها و راحتها که
خلاق عالم میفرماید والآخرة خیر و ابقی که بهتر و باقی تر است
دار آخرت برای شما ای مردم و حال اینکه ای مردم همه را منشد که های
بهرام و کلندام می ندارند و گوش نمیدهند و توجه بآخرت نمیکنند
و میگویند که همین دنیا از همه جا بهتر است اما همینکه ملک الموت او
قبض روح فرمود و رفت بعالم آخرت آنوقت می بیند که چه عالم
آخرت کجا و عالم دنیا کجا دنیا همه اش پر و پوچ بوده است و نعمتهای آن
همه اش چون خون حیض شکم مادر بوده است که در دنیا از او پرهیز میکرد
و آنرا نجس میدانست و در آنوقت هم جمیع نعمتهای دنیا در نظر او
رجس و پلید می آید و زنهایش همه عفونت و عجوزه و هوائی تنگ تر
از زندان و اولاد و رفقایش همه شد بار دعوائی پنهانه ناقص را نام خواهر
حسودی را لقب کرده برادر عدوی خویش را فرزند خواند ز خود بیگانه خویش و خرانه

[illegible]

حبت

بیا بر گو تو باری حال و غم لیک : ور ایشان حاصلی فرد رد و غم

رهشان رسته اند و رستگار : چه کنی تا از ایشان رستگار شوی

اندر این رسته رستگار گری : تا در آن رسته رستگار شوی

نفس

گر برون نفس چه آموز کنم : هر لحظه هزار غم پس اندوز کنم

چون حرف نباشم که بهانه پس از این : روزی ز شب آرم و شبی روز کنم

هر چه دلم خواست نه آن میشود : هر چه خدا خواست همان میشود

تو زاهد مشغول دار و زدوست : گر انصاف پرسی ولد است آن دوست

طمع دار سود و بترس از زیان : که بی بهره باشند فارغ زیان

عربی

ظهور صباح الشیب فوق مفارقی : بلذ توبان لیل الشباب بمفارقی

ظاهر شدن صبح پیری در بالای سر من است : که تیر شب جوانی [illegible]

ثمانون قد مرت بعمری و بعد ذا : مضین سراعا مثل لمعة بارق

هشتاد سال است از طی کردن عمر من [illegible] : در حالتیکه گذشته است [illegible]

فیا لیته ایام الشباب فوقها : یسحب بها اذیال لهو عاشق

[illegible] : که گذشته [illegible]

وقد کنت فی دجی من الشعر غاسق : وقلبی فی ضوء من الانس شارق

و تحقیق که بودم در شب تاریک از موی [illegible] : در حالیکه دل من [illegible]

فاصبحت فی ضوء من الشعر شارق : وقلبی فی دجی من الهم غاسق

پس بر گردیدم در [illegible] روشنی از شب تار : پس اینکه دل من در تاریکی غم و هم بود

ترحشت حتی و هم القوم اننی : تعالیت فی الاسلام دین زندیق

دوری کردم تا اینکه گمان کردند قوم [illegible] : که من [illegible] در [illegible]

[illegible] ره [illegible] تا اینکه گناه [illegible]

لعمر

لکل اناس مذهب فی معاشهم : وترک فضول العیش بات مذهبی

از برای هر مردم است هر کدام طریقه در زندگانی : و ترک زیادتی گذران است که قرار داده ام از مذهب خودم

فائده تابوت سکینه تابوتی بود که در میان بنی اسرائیل در خانواده نبوت
که هر خانه که پیغمبر بود تابوت در آنجا بود و این علامت پیغمبری آن خانواده
بود و معجزه آن پیغمبر بود و بود در میان بنی اسرائیل سالها و پنهان نمیشد
تا ابتدا زمان موسی که بخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط شد و پیغمبرها را کشت
و پیغمبرزاده ها را اسیر کرد و بیت المقدس را غارت کرد پس تابوت
سکینه مفقود شد و خانواده پیغمبری بر مردم مشتبه شد تا از آن
زمان چهار صد سال گذشت و زمان داود آمد و در جنگ طالوت با
جالوت تابوت سکینه پیدا شد و بخانواده داود نزول کرد و مردم فهمیدند
که داود خانواده رسالت و ولی و عصمت است پس بنی اسرائیل او را گرویدند
تنبیه هفتاد پیغمبر از بنی اسرائیل در میان کوههای بیت المقدس از گرسنگی
گیاه خورده بودند که سبزی گیاه از شکم و رگهای بدن آنها معلوم بود و
ضعف که بودند و از گرسنگی در کوهها میمردند فائده در شرح مثنوی
که تورات را در صفحه [illegible] عرض کرد که تورات هزار سوره است و هر
سوره هزار آیه و هر آیه بقدر سوره بقره و طه [illegible] که کفایت کند

دعا شد که پاره گیاه را با هم بیامیز و بر مس بیافکن تا زر گردد پس حضرت موسی بارون

داد و بار زن تو گفت از انها و یوشع را امر باد و آوردن یکی از آن یک چهار کرد و قارون ایکی و سامری را یکی

پس آن پاره یکی را آورد و در مس گذاشت آن زر شد و طلا بسیار جمع شد

پس قارون آمد و یوشع و سامری را با قارون قسم داد تا آنکه کیمیا بدو نشان

دادند پس قارون اکسیر بسیار درست کرد و دولت بسیار او آمد چنانکه

رسید از هزار هزار چهارپای خادم داشت و آخر بسبب زکات و عداوت

با موسی کم کم از دین خارج شد آخر با اسباب بزمین فرو رفتن در دنیا

معذب شد تا قیامت او معذب شود

سبب وقوع کیمیا
قارون

ذات حق در کلام پاک در صدد وضع میفرماید در مذمت کفار و منافقین که

اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم

وما کانوا مهتدین مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت

ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون صم

بکم عمی فهم لا یرجعون یعنی این طایفه گرفتند گمراهی و ضلالت

بهدایت پس نفع نکرد تجارت و معامله ایشان و نیستند ایشان

هدایت یافتگان یعنی کسیکه عقل و عمر خود که سرمایه نجات و فلاح

اوست

اوست که صرف نمی سازد در این بازار دنیا معامله کند بعبادات و طاعات و تحصیل عقاید

حقه و معارف یقینیه که سبب نجات اوست این عقل و عمر را میدهد و ضلالت

و گمراهی را میخرد یعنی صرف میکند در تحصیل دنیا و اسباب دنیا و سلیقه گذران

دنیا میکند این عقل و عمر را که عین گمراهی است پس این تجارت و خرید و فروش

نفع نمیکند و ثمری ندارد برای آنها و دیگر آنها قابل هدایت نمیشوند مثلهم

کمثل الذی استوقد نارا احوال ایشان مثل کسی است که امیدوار

روشنائی است از آتش و شمع و چراغ دارد و او را امیدوار و قدری خار و

خاشاک بر میدارد و آنها را روشن میکند که ببیند بر او آنها سوخته و تاریک و

ظلمت او سویش گردید بطریقه دیگر چشم نمی بیند احوال ایشان مثل شخص

است که عقل و عمر خود را ضایع میکند در تحصیل دنیا و اسباب دنیا که مثل

همین شخص است که شمع و چراغ او را انداخته و بقدری خار و خاشاک

قناعت میکند یعنی مال دنیا و اسباب دنیا مثل خار و خاشاک است که

عمر و عقل خود را داده و بهشت را سر داده و جمع خار و خاشاک اسباب دنیا

قناعت کرده میکند عزرائیل میرسد و چراغ عمر او را خاموش کرده میماند

در تاریکی و ظلمت قبر و قیامت که امید چشم شفاعت نمیدارد

صم بکم عمی فهم لا یرجعون یعنی چنین شخص کر است و کور است و لال است

کلما اضاءت ما حوله
ذهب الله بنورهم
وترکهم فی ظلمات
لا یبصرون

ودر زمان دولت حق رجوع هم بدنیا ندارد یعنی مقصد ایشان وقاعده ایشان نیست

نگاه بدارد لام زمانی که بهبینند دولت حق را اما حظ نا دل خواهند

یکجهه تقرب فرمایند و فهم بندگان اشتراک اسباب دارد وضع دنیا سال

بکار وخاشاک کو شغول طلب و محصول دنیا را بعدل وکره وکردد دنیا و آخرتشرا

بنای کار ظلم ده معامله اشرار الخسران وزیانکاری در عاقبت او را از انصاف نوکرانی

دست کشتند و جبران *فائده* تاثیر اشیاء را هیچکس نمیداند غیر از خدا که آنها

را خلق کرده است و چیزهائی که تاثیرات یا نافعند یا ضار رند لهذا بر زبان

پیغمبر صلی الله علیه و آله نافع وضار اشیاء را برای رعیت بیان فرموده

و هیچکس سوای نمیر و تاثیر اشیاء که مرکب ضد ایشان نفع وضرر اشیاء را

هیچکس نمیتواند بدست بیاورد مگر بغیر از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام

پس عاقبت همه اشیاء را خدا میداند ولیس پس بیان حلال و حرام

با او است و انبیا و حجج الهی آنچه میفهمند و میدانند و تکلیف رعیت و

است که میرسانند و همین نفعها و ضررها متعلق احکام الهی

شده است و اینها را احکام شریعت میگویند و حلال و حرام و مستحب

و مکروه و مباح و از همین جا است مقصد است که حلال میکنند و حرام میکنند

و حکمه اکسیر شان نیز در که طیبات چه چیز است و خبائث کدام چیز

شارع مقدس آنها را بیان کنند و برای رعیت واضح نمود

دیگر

دو سیر و برهانی و بیان نمیخواهد و حجت و سندی نمیخواهد چرا که قول و فعل و تقریر

آن بزرگوار حجت است پس هرچه را فرمودند حلال است باید عرض کنیم

سمعنا و اطعنا و هرچه را که فرمودند حرام است عرض کنیم سمعنا و اطعنا

چرا که ایشان بنده عالم بعواقب امور و دانا به جمیع منافع و مضار خلق

و همه آنها در سینه ایشان است *مضمون توجه* انسانی به هرچه توجه کرد خودش

همان جا است و همان صورت است مثلا اگر بدن در اینجا باشد

و تو توجه و خیال طهران را بکنی و در کوچه و محله او سیر کنی حقیقت تو آنجا

اگرچه بدنت اینجا باشد و از همین باب است که فرمودند در بارات

توجه بکنید که شما و متوجه بارگاه قدس او شود و از سایر مخلوقات که شما

مالکان موجود باشد تا اینکه توجه تو معینی دار باشد و بیش خدا

باشی و نماز تو واقعا نماز باشد و اما اگر توجه تو بسیستی دجانه

و جوی بگردی پیش این چیز هستی و پیش خدا نیستی و حقیقی را دیگر

فائده حرکت و سکون تو بسته بقدرت تو است و تصدیق تو است بلکه

بسته بقدرت تو است و قدرت تو بر قصد تو است و صادر از تو است

و الحرکت و سکون تو بقدرت تو خارج میشد هم چنین قدرت خلاق

عالم بسته که قدرت او به قدرت کار را میکند و خلقها میکنند و حکمها

[illegible]

کارها را درست میکند و همچنین علم خدا و حکمت خدا که اینها صادر از خدا است و اینها صفات ذاتیه خدا اینند که هرگز از خدا سلب نمیشوند و دور نمیشوند

فائده حضرت رسول صلوات الله علیه بعضی روزها نیت روزه میکرد خدا که ثواب روزه را ببرند بعد از خانه بیرون میآمدند در موعظه دعا میکرد ...

رحم الله من افطرنی یعنی رحمت کند خدا در عالم کسی را که روزه مرا افطار کند یعنی چیزی بمن بخوراند که ثواب بیابم برای آشنایی با خدا مثل این طور بخشید گمید میخوردند

فائده خداوند عالم حضرت منزه و مبرا است از جمیع صفات خلق چنانکه صفتی از صفات خدا دور است پس هر کس صفات خدا را مثل صفات خلق نفی کند البته در باب آنها تقصیر و تفریط کرده و در مقام شرک و زندقه است و کوتاه است

فائده است اینها که باشعورند میفهمند که از معلومات چیزی فی الجمله اطلاع دارند و از جهول است ضعف احد چیزی ندارند مثل اینکه هر چه را میدیدی با چشم خودتان آن چیز دادی و هر چه را که نمیدیدی احدی چیزی از او نداری

پس معلومات تو چیزهایی است که با چشم خود دیدی و لمس کرده و هکذا در مصات انچه یافته تو است و معدوم تو است که او را با گوشت خود شنیدی و هکذا در مذوقات هر چه را چشیدی آن هم تو است و معدوم تو است یعنی میفهمی که آن ترش بوده یا شیرین یا تلخ بود یا شور و هکذا پس معلومات تو

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ذات حق در کلام نبی در حدیث حضرت میفرماید ان النفس لامارة بالسوء یعنی بدرستیکه این نفوس و همه این نفسها هر آینه و بتحقیق البته را امر کنندگانند بجمیع بدیها و منکرها عجب آیه غریبی است این آیه بلکه معجزه قرآن است که دو کلمه مختصر و چطور معنی جامع کاملی دارد که تفصیلها دارد و چطور مشتمل است بر بیان حقیقت امر و شما ملاحظه حقیقت را و سوء بکنید لفظ و نظیر او سوء معنا که این دو کلمه بزبان ملائی یک جمله است که مشتمل است بر بیانات کثیره و چه قدر محکم است این آیه کریمه که هم ان که در صدر کلام و جمله دارد که برای ثبوت مسند است از برای مسند الیه و بیان تحقیق و حقیقت امر را میکند و هم الف و لام نفس را دارد که دلالت بر تمامیت و جمعیت او میکند و هم لام لامارة را دارد که برای تحقیق و ثبوت است و هم صیغه مبالغه را دارد که اضافه باشد و هم الف و لام السوء را دارد که جمع منتهی الجموع باشد یعنی بدرستیکه همه نفوس امر خلائق بدی است و بتحقیق که البته را امر کنندگانند صاحبان خود بسوی همه بدیها و کناهان عجب آیه غریب عجیبی است **شعر** این نفس که بر طوق دلم بنهاد کشته هر که تیر جهانه بکمند ... نیز بهر خدا است هر چه او را امر کنند تعمیر دل است یا از خانه کل هر کس دلی که مرد حقیقت که ...

فائده

ذات ذو الجلال در کلام بهشت نظام خود میفرماید ابالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزؤن
یعنی آیا بخداوند عالم و آیات او و رسول او ای بنی آدم استهزا میکنید یعنی هر
وقتی که یکی از رسولان و اوصیا و اولیا ایشان بر شما آیاتی از
آیات توحید و نبوت و امامت و معاد و یا احکام شرعیه فرعیه یا قاعدهٔ
از قواعد طریقت میخوانند شما استهزا و ریشخند میکنید و بد
میگوئید و غیبت او را میکنید آیا شما خبر ندارید که استهزا و
ریشخند زدن با او استهزا بخدا و آیات خداست و در جای دیگر میفرماید
وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا
یعنی و اگر جن و بنی آدم شما با استقامت و راستی باشید بر طریقت
که آن تهذیب اخلاق و تکمیل مکارم و صفات نفسانیه است
از زهد و ورع و تقوی و سخاوت و شجاعت و علم و حلم و غیره
صفات کریمه نفسانیه هر آینه که ما میگفتیم لاسقیناهم ماء غدقا
هر آینه سیراب میکنیم ما ایشان را از آب خوشگوار که آن ماء حیات
و آنقدر جوارات و همسایگی با محمد و آل اطهار او سلام الله علیهم
و برادری و هم دوستی با مؤمنین و اخیار و ابرار
اخوانا علی سرر متقابلین پس اول چیزی که بر بندگان از زن
و مرد و سیاه و سفید و غنی و فقیر و پیر و شاب و غریب و بومی

لازم

لازم و واجب است آن تحصیل علم است و تحصیل علم واجب است چنانکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید طلب العلم فریضة علی کل مسلم
و مسلمة و علم منحصر در سه چیز است آیة محکمة و سنة قائمة عادلة
چون مراد از علم حدیث نه غایب از درک حواس و ناپیدا از عقول
واقعیه ناس است پس لازم آمد که شخص کاملی که از همه جهات تام و
کامل باشد بسفارت در میان خلق و خدا برانگیزاند و آن سفیر از
جمیع جهات تبلیغ کلمات و احکام را از خداوند غیبی نماید و بخلق او
برساند و باید که این سفیر معصوم و مطهر از جمیع خطا و زلل باشد
و سهو و نسیان و لغو و شبهه بر او مستولی نشود تا اینکه خلق از کلام
او خاطر جمع و مطمئن القلب باشند و با آسودگی احکام را از او گرفته
و عمل نمایند و این امر عصمت امری است بسیار رکیک و اشکالش سخت
و مشکل که اگر کسی بر عدم عصمت قائل شود شد امر تشنیع پس انبیاء
و اولیاء در مقام خوف ... که از جانب خدا لازم بحکم
عصمت انبیاء که خدا ایشان را معصوم خلق نموده پس ایجاد چیز
دیگر را معتقد شده یا سلب قدرت از خدا که که خدا نتوانسته ایشان را

در وجوب بعثت انبیاء

[illegible]

معصوم خلق کنند پس قایل بضعف شما باشد بجز سهو در بار رحمت الهی که
سها داده که توانسته ولی نمیکند پس بگذار که از کجا است ان پیغمبر
میتوانند که مطمئن شوند بکلمات او و احکام او و میگویند شاید
اینجا خبط کرده سهو کرده خطا کرده پس عصمت در انبیا و اولیا لازم
شد و معنی دیگر آنکه چون انبیا و اولیا آینه خدا نمایند و کمالات
و جلالات و اسما و صفات خدا را بروز و ظهور میدهند پس اگر
معصوم نباشند گواهی میدهند بحالات و افعال و اعمال خود
که خداوند هم خطاکار و معصیت دوست و سهو کننده میباشد
نعوذ بالله پس به این عقیده کفر است و لهذا شد عصمت انبیا
و اولیا تا اینکه ظاهر کنند خداوند عالم ... نعمات او

فایده: الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق: حدیث افترای از طایفه
صوفیه و انفاس هم لفظ غلط و مرجع نیست بلکه حقیقی انفس است
یعنی هر مطلبی را باید دلیل و برهان باشد و هر که بلا دلیل و برهان
بگوید مفتری است و هر کس قول کسی را بی دلیل و برهان بشنود
براه باطل رفته است و ... خواهد بود و معارف و خلاص
نخواهد بود بلکه ... خواهد بود ... پیغمبران ...

معجزه میاوردند که مردم با دلیل و برهان نبوت آنها را بشناسند اما مردم
کانه جاهل دین و مذهب حق نمیخواهند و جهدشان بعث خدا و پیغمبران
نکته و با بصیرت و دانائی منکر میشوند و بدرک اسفل خواهند
رفت اما اول وهله خدا حجت و برهان حق تمام میکند تا هر که خواست
با بصیرت مؤمن شود و هر که خواست با بصیرت و عمد کافر شود یعنی بود که
کار رو ... که مردم سوء ظن میکردند از رفتن پیش پیغمبر و دین
آوردن بان حضرت ولیکن ... میکردند که میگفتند گوش کن ...
ندیده نگاه بصر رشتی نمیکنند نگاه بچشمهای دیگر میکنند که به جای او ...
و مردم را با پیغمبر ... و کافر میکردند و حاصل آنکه حجة الهی تمام بود
ان الطرق الی الله طریق واحد که همان سبیل انبیا و اولیاء است و
همین است که فرموده است در قرآن ولا تتبعوا السبل
چونکه همه این خلق در شناختن دین ... و بطریقه ... هر که
را دینی جدا و دین جدا: که بود اینها همه دین خدا: اینست که
ان طایفه ... جمیع اشیاء را خدا میدانند و همه را از ذات خدا
میدانند و ... همه را از خدا میدانند ... میدانند و مردم
... و ... پس هیچکس ... از خدا است و ... هیچ چیز ... است

فائده

همه مخلوقات خدا اینند و خدا در صفات و اسماء مخصوصه خود بروز و ظهوری دارد
لا غیر چرا که هر حقیقتی در مظاهر خویش پیداست و از مظاهر حقیقت کارها
میکنند و در جاهای دیگر پس این خلق هیچ از خدا خبر ندارند مگر از انبیا تعلیم گیرند
بیت و منزله حضرت آدم است علیه السلام که نور محمد النجبا در پیش روی
او بستند و هذا اجابش فرمود و در بیت نوادانوار جمله را اقرار داد و
باز ستدها کرد که مرا اینها سوبه بینم شما او را عالم نور رسول را که انگشت
در انگشت نهاد او و از امیر را در وسطی و نور زهرا را در بنصر او و
نور مجتبی را در خنصر او و نور سید الشهدا را در ابهام او گذاشت
که متصل و نزدیک بود به رسول خدا اقرب مکانی هم **حکایت** شخصی از علما
در صد است که اینقدر مقدس بود که هر وقت به دکان خباز و بقال
و قصاب میرفت هرچه با و میدادند میگرفت و صیغه میخواند با اینها بلفظ
بعتک هذا بهذا و کار اشخاص دیگر نیز همراه خود میبرد که آنها
بخرند و با و بدهند که اینقدر احتیاط کار بود و همچنین در مدرسه که منزل
داشت معلوم که آنها هر روز خربزه و روزه میخوردند و تخم خربزه در سر پله و میان
حوض ریخته بود دیگر از آن حوض وضو نمیگرفت و میگفت که
آسیان تخم خربزه را حرکت میاورد و جایز نیست الفرق قدر بیت غیر کون

خاتمه

و آن خرمقدسی آفرینش و درویش شد و بوقت وی و کشکولها و منتشا بر داشته صوفی شد و مرشد گردید
سوالها با نهایت پیش گرفته طالب مولی الموالی شعار شیخ و کامل پیدا کرده
و ترک طاعات و عبادات را نمیخواهد که با اهل طریقت سوهنیا زیم نه اهل گز
فایده توحید عام مردم توحید با یات عامه است که شمس آسمان و زمین و
که مبیینند میگویند پس از برای اینها خالقی و صانعی هست و آن خداست
و همین قدر قناعت کنند و اما توحید خاصه مال مؤمنین موحدین است
که با یات خاصه ایمان دارند مثل انبیا و اولیاء که آیات خاصه خدا اینند
و از نیمچ هذا اعلم انه **و باید فهمید** قدرت همیشه تابع علم است که هر گاه علم نباشد
و قدرت نباشد لا قدرت بی علم کارها نمی از روی حکمت و اتقان نیست
فایده حواس ظاهره احساس زمانه در اهل این دنیا سبب حضرات ماضی و
مستقبل نمیبینند چه که اهل زمان حال شد هرچه پیش چشم اهل بیند
هر صدائی که پیش گوش آید میشنود و همچنان سایر مشاعر ظاهره را حواس
باطنه آنها اهل عالم برزخند و سیر و ماضی و مستقبل هم و یکسره
و خیال گذشته و اینها هر سو میکند و اما نفس و روح و عقل و فؤاد
اینها اهل آخرت و بقا هستند هرچه پیش نفس آید همه را ضبط میکنند و در پیش
او حاضر است و وجدوا ما عملوا حاضراً

فائده

صفات شخص واحد و اسماء شخص واحد همه از همدیگر خبر دارند و همه از مسمی و
موصوف خود خبر دارند و از او جدا نیستند و تعریف او میکنند و مسمی در
تمام صفات و اسماء خود شایع است و اسماء و صفات ظاهر از مسمی
است و همه شان از اسماء است و عوض شان مسمی است و هیچکدام
از اسماء و اوصاف جدا نمیگردد و هیچ صفت از موصوف و اما اسماء و صفات
اشخاص متعدده هیچکدام از همدیگر خبر ندارند و اطلاع از هم ندارند
لیکن اگر این مطلب معلوم شد معین شد به آنکه اسماء و صفات خدا از ایشان
از همدیگر خبر دارند و همه از خدا خبر دارند و خدا جلوه در تمام اسماء و صفات
و آنها مانند شمس و شعاع اند و خدا است قادر که هیچ چیز در او عجز
نیست و خدا است علیم که هیچ چیز در او جهل راه نیست و حکیم است
که هیچ در او سفاهت نیست و او است غنی که هیچ در او فقر یا
احتیاج نیست و قوی است که هیچ در او ضعف و سستی نیست
و زنده است که هیچ در او موت و مرگ نیست و سمیع است که
هیچ در او کری نیست و بصیر است که هیچ در او کوری نیست
پس ذات صاحب جمیع صفات کمالیه و جلالیه و جمالیه

فائده

از عبدالله بن طاوس که یکی از صحابه خاص حضرت امام رضا علیه السلم است روایتست که
گفت از آن حضرت پرسیدم که یحیی بن خالد برمکی زهر داد پدر تو
موسی بن جعفر را فرمود بلی او را سی رطب زهر داد و در سی و اند رطب گفتم
آنحضرت ندانست که این رطبها زهرناک است گفت در آنوقت
محدث از پیش او غایب شده بود گفتم که محدث کیست گفت او
ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که با حضرت رسول الله بوده و با ائمه
با ایشان بوده و چنین نیست که هر وقت بطلبند بیاید و از اینجا
است که گفته اند هذا هو الاتحاد و هی التجلی والاستناد

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند * که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی * چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفتا احوال ما برق جهان است * دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینیم * گهی بر پشت پای خود نبینیم
اگر درویش بر یک حال ماندی * سر دست از دو عالم برفشاندی

[illegible]

در ثواب بیماری

فائده بدانکه بیمار را چهار خصلت میدهند اول انکه برداشته میشود از
او قلم یعنی گناهی برای او نمینویسند دویم انکه امر میکند حق تعالی فرشته را
که بنویسد برای او ثواب هر عملی را که میکرده در ایام صحت خود سیم
انکه بیماری هر عضوی از جسد او بیرون میبرد گناهان ان عضو را چهارم
انکه اگر بمیرد آمرزیده میشود و اگر زنده باشد باز آمرزیده میشود و هرگاه
بیمار شود طفل بیماری او کفاره گناهان پدر و مادر او است ایضاً فرموده
که تب یکروزه کفاره گناهان یکساله است بجهت انکه الم آن تب تا یکسال
در بدن او باقی میماند و هر مؤمن که یکشب بیمار باشد و صبر کند برای
بیماری و شکر حق تعالی را بجا آورد دو سال گناهان او آمرزیده میشود
یکسال بجهت قبول آن بیماری و یکسال بجهت صبر بر آن بیماری و بدانکه
که این ثوابها و کفارها مخصوص مؤمنین موحدین است نه کفار و مشرکین
چنانکه فرموده که بیماری مؤمن سبب پاک میکند از گناه و رحمت است
برای مؤمن و اما کافر سبب عذاب و لعنت است و همیشه بیماری
بمؤمن سبب ... تا باقی نماند بر او گناهی و در روایت دیگر است که یکشب بیماری
جمیع گناهان ... مگر گناه کبیره لیکن این احادیث شامل حال
مؤمنین است و بس

فائده

در ثواب ترک حرام خوردن و مذمت حرام خوردن است
فائده حضرت صادق علیه السلام میفرماید که ترک کردن یک لقمه حرام دوستتر است
نزد حق تعالی از گذاردن دو هزار رکعت نماز نافله ایضاً فرموده که رد کردن
یک دانگ از مال حرام بصاحبش برابری میکند نزد حق تعالی بهفتاد حج مقبول
ایضاً فرموده که حق تعالی را فرشته ایست که ندا میکند هر شب بر بالای بیت
المقدس که آن کسی که حرام بخورد قبول نمیکند حق تعالی از او عملهای سنتی
و واجبات او ایضاً فرموده که اگر نماز کنید تا آنکه مثل تار مو باریک شوید
و روزه دارید تا همچو چوب خشک شوید قبول نمیکند حق تعالی نماز
و روزه شما را مگر بورع و پرهیزکاری که مانع باشد شما را از خوردن کسب
شده حرام ایضاً فرموده عبادت کردن با خوردن حرام همچو بنا
نهادن است بر آب فائده وحی کرد حق تعالی بعیسی بن مریم که ای
عیسی دعا کن و بخوان مرا مانند دعا کردن کسی که غرق شده باشد و
اندوهگین باشد و هیچ فریادرسی نداشته باشد ای عیسی ذلیل
خوار کن از برای من دل خود را و بسیار یاد کن مرا و ذکر کن در خلوتها
و بدانکه سرور من در انستکه تملق کنی و فروتنی نمائی برای من و در تملق
کردن زنده دل باشی نه مرده دل باشی و بشنوان بمن آواز خود
اندوهناک ... ایضاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که

ثواب صلوات فرستادن

بدانید

خدای تعالی شنیده را چهار رکن داده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و بهشت و دوزخ و حور العین پس هرگاه بنده از نماز فارغ شود
باید که صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد سؤال کند از خدا آزادی
خود را از آتش جهنم و باید که سؤال کند از حق تعالی دخول در بهشت را
و باید که سؤال کند از خدا که در نکاح او در آورد حور العین را پس کسیکه
آنکه که صلوات بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دعای او را بالا
میبرند بسوی آنحضرت و ایشان بزرگوار کریم و تلافی با حسن خواهد کرد
و آنکسیکه زنهار ببرد بحق تعالی از آتش دوزخ دوزخ میگوید که ای
پروردگار من زنهار ده بنده را از آنچه زنهار جسته و آنکسیکه
سؤال کند از حق تعالی بهشت را بهشت میگوید که ای پروردگار من
عطا کن به بنده خود آنچه را که طلبیده و آنکسیکه سؤال کند از حق تعالی
حوریان را حوریان استدعا میکنند از خدا که ای پروردگار ما
عطا فرما به بنده خود آنچه را که از تو سؤال کرده است و بدانید
که درهای آسمان گشوده میشود برای صلوات فرستادن بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله و گناهان ریخته میشود مانند برگ که از درخت فرو [illegible]
میشوند که برای او صلوات بفرستند تا قیامت و در حدیث

دیگراست

دیگر است که مرغی است در بهشت که او را مرغ صلوات میگویند و در بهشت
دریائی است که او را دریای رحمت یا برکت مینامند و در کنار آن
درختی است که او را درخت کمیات میگویند پس چون کسی بر پیغمبر خدا
صلوات میفرستد آن مرغ میشود و از شوق پرواز میکند از روی
آن درخت و بآن دریا فرو میرود و چون بیرون میآید بالهای
خود را میافشاند پس بهر قطره که از او میافتد خلاق عالم
ملکی خلق میفرماید که مشغول میشوند بحمد و تکبیر و صلوات و ثوابش
برای گوینده صلوات است و حضرت باقر علیه السلام فرموده که نیست
در ترازوی اعمال بندگان چیزی گرانتر از صلوات محمد و آل محمد بدرستیکه
عمل مردی را در ترازوی اعمال مینهند در روز قیامت پس ترازو سبک میکند بسبکی
از جهت سبکی اعمال پس بیرون کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات
را که آمرزنده فرستاده است برآنحضرت و صلوات را در ترازوی اعمال بنهند
که ترازو سنگین شود و این مرد نجات یابد **فائده** در حدیث است که
حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از کیفیت دعا کردن و دست بلند کردن
در حالت دعا آنحضرت فرموده که دست برداشتن بر پنج وجه میباشد
اگر دعا کند جهت پناه جستن است از چیزی کف هر دو دست را بجانب قبله بکنی

کیفیت دعا کردن

و اگر دعا کند جهت طلب روزی است باید که هر دو دست خود را بگشاید و کف دستها را
بجانب آسمان بگیرد و اگر دعا از روی تبتل است انگشت سبابه را بگرداند
شهادت خود و مراد از تبتل بریدن است از خلق و پیوستن است بحق
و اگر دعا از روی ابتهال است بر میدارد هر دو دست خود را و میگذراند
از سر خود و ابتهال زاری کردن است با گریه و اگر دعا از روی تضرع است
حرکت بدهد انگشت شهادت را نزدیک روی خود و دعا از روی تضرع
دعای پنهانی است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود آیا
دلالت کنم شما را بر سلاحی که نجات دهد شما را از دشمنان و بگرداند
بسیار روزی شما را اصحاب عرض کردند بلی یا رسول الله آنحضرت
فرمود دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه
سلاح مؤمن دعا است فائده جامعه دشمنان تو چهار اند هوا و دنیا و شیطان
و نفس اماره و این چهار دشمن جمعست در این دعا که ماثور است
از ائمه علیهم السلام که یا غوثاه ثم یا غوثاه بک یا الله من
هوی قد غلبنی و من عدو قد استکلب علی و من دنیا
قد تزینت لی و من نفس امارة بالسوء الا ما رحم ربی
یعنی پس استغاثه میکنم و پناه میجویم بتو ای خدا از هوائی که غالب شده
است بر من و از دشمنی که میخواهد که غالب شود بر من و از دنیائی که

اعدا چهار اند

زینت

زینت داده است خود را برای من و از نفسی که امر میکند به بدی
مگر آنکه رحم کند پروردگار من یعنی بمن رحم کند و از شر نفس نگهداری کند
و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که هر آن بنده که بگشاید دستهای خود را
بجانب حق تعالی را با حاجت شرم کند خدای تعالی که خالی برگرداند از دست او را
و بدهد از فضل و رحمت خود آنچه بنده بخواهد پس هرگاه دعا کنید باید که
برنگردانید دست خود را تا بمالید بر سر و روی خود و در روایت دیگر است
بر روی و سینه خود و باید افتتاح نمود دعا به صلوات و ختم شود
به صلوات تا دعای میان این دو صلوات مستجاب شود چنانکه حضرت
صادق علیه السلام میفرماید کسیکه حاجتی داشته باشد بخدای تعالی باید که ابتداء
کند بصلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام و بعد از آن حاجت خود را طلب
کند و ختم کند بصلوات بر محمد و آل او علیهم السلام بدرستیکه خدای تعالی کریم تر
از آنستکه قبول کند دو طرف دعا را و قبول نکند میان آنرا بجهة
آنکه میان صلوات بر پیغمبر و آل او و میان حق تعالی هیچ حجاب نمیشود
و چون هیچ حجابی نشد قبول میکند حق تعالی صلوات را و هرگاه دو
طرف را قبول کرد البته دعا را نیز قبول میکند فائده حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که نشستن در مسجد جامع بهتر است نزد من از نشستن

در بهشت زیرا که نشستن در بهشت خشنودی و رضای نفس است
و در نشستن در مسجد رضای پروردگار است **ممّن** وحی کرد
حق تعالی بسوی مریم که ای عیسی دعا کن و بخوان مرا مانند دعا کردن
کسی که غرق شده باشد و از همه کس ناامید باشد و هیچ فریادرسی نداشته باشد
ای عیسی دل خود را بمن ده و مرا بسیار یاد کن و مرا
ذکر بکن در خلوتها و بدانکه سرور من در آنست که تملق کنی و فروتنی
و در تملق کردن زنده باش نه مرده دل باش و بشنوان بمن آواز
حزین از خود را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر چیزی کیلی است
و وزنی هست مگر آب چشم بدرستیکه قطره اشک چشم فرو می
نشاند دریای آتش غضب الهی را هرگاه فرو چکد آب چشم
بر رخسارها در فردای قیامت نرسد بر روی او غباری و خواری و هرگاه
آب چشم او روان شود حرام گرداند حق تعالی آتش دوزخ را بر او و اگر
مردی بگرید در میان امتی حق تعالی ببرکت آن امت رحم کند که گریه آن مرد
و ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی کرد بموسی بن عمران
که بندگان من نزدیکی نمیجویند بچیزی که آن چیز دوست‌تر باشد نزد من از سه
خصلت موسی عرض کرد که ای رب آن سه خصلت کدام است حق تعالی

فرمو

فرمود زهد در دنیا و پرهیزکاری از معصیتها و گریستن از ترس من موسی
عرض کرد که یا رب چیست جزای آنکسی که این خصلتها را داشته باشد
حق تعالی فرمود که ای موسی اما زاهدان در دنیا را پس حکم خواهم کرد که ایشان را
بهشت ببرند و اما گریه کنندگان از ترس من پس ایشان در جای بلند
از بهشت خواهند بود که شریک نباشند با ایشان کسی و اما پرهیزکاران
از معصیتها پس بدرستیکه من تفتیش و تحقیق خواهم کرد از حال مردمان و کردار
ایشان و تفتیش حال پرهیزکاران نخواهم کرد **اداب دعا** حضرت صادق
علیه السلام میفرماید که اداب دعا کردن اول مدح کردن حق تعالی است
و بعد از آن ثنا و ستایش کردن اوست و بعد از آن اقرار بگناهان خود
و بعد از آن دعا و سؤال کردن از حق تعالی بحق خدا که بیرون نمیرود دنیا
از گناه خود مگر با اقرار کردن بگناه کاری و با اقرار بگناه پنج قاعده است
اول بریدن از خلق و پیوستن بحق دویم شکستگی دل و شکستگی دل را
فضیلت بسیار است سیم آنکه نزد اقرار کردن بگناه رقت حاصل
شود و رقت دلیل اخلاص است و نزد اخلاص دعا مستجاب است
چهارم آنکه اقرار بگناهان بسیار شود که سبب اداب دعا است
پنجم موافقت امام جعفر صادق علیه السلام **فایده** در حقوق مومنان بر یکدیگر

اداب دعا

وحی کرد حق تعالی بموسی بن عمران که هر که بترساند دوستی از دوستان مرا
پس باید در مقام جنگ و محاربه در آمده باشد با من و منم خواهم کرد با او
و انتقام خواهم کشید از او در روز قیامت و از حضرت امیر علیه السلام
منقولست که نظر کردن بعالم عبادت است و نظر کردن بپادشاه عادل
عبادت است و نظر به پدر و مادر از روی رحمت و مهربانی عبادت است
و نظر کردن ببرادر مومن که دوست داشته باشد او را برای خدا عبادت است
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که دو مومن که برادری گرفته باشند
بجهت خدا یکی مرتبه او بلندتر باشد در بهشت از آن دیگری بیک
درجه پس آنکه درجه اش بلندتر است عرض میکند خداوندا مصاحب من
مرا امر میکرد بطاعت تو و نهی میکرد مرا از معصیت تو و ترغیب و
تحریص میکرد مرا بانچه نزد تو است پس جمع کن میان من و او در این درجه
پس جمع کند حق تعالی میان ایشان در این درجه و دو منافق که یکی
فروتر باشد از مصاحب خود بیک طبقه در دوزخ پس بگوید آنکه
در طبقه فروتر است که ای پروردگار من مصاحب من مرا امر میکرد بمعصیت تو
و نهی میکرد مرا از طاعت تو و دور میداشت مرا از آنچه نزد تو است از
فیوضات و کرامات و انعامات و نمیترسانید مرا از عذاب و عقاب

دوازد

دوای تو پس جمع کن میان من و میان او در این طبقه از دوزخ پس جمع
کند حق تعالی میان ایشان در آن طبقه پس حضرت صادق علیه السلام
این آیه را خواندند که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقین یعنی دوستان در آن روز بعضی از ایشان مر بعضی را
دشمن باشند مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی آنکه بجهت دوستی
بهای عبادت و ترک معصیت باشند که ایشان هم دشمن شوند و ایضا
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر مومنی که بخواهد از برادر مومن
خود حاجتی و او قادر باشد بر ادا کردن آن حاجت و رد کند آن حاجت را
و بر نیاورد مسلط کند حق تعالی بر او در قبر او ماری را که بگزد انگشتان او را
و کسی که قدم نهد برای بر آوردن حاجت برادر مومن خود و هر چند و الحمدی
که دارد نکند و تقصیر کند در جهد کردن پس خیانت کرده است با حق تعالی
و رسول او و با مومنان و هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد او مردی از
برادران مومن و طلب یاری کند از او در حاجت او و امداد نکند و
یاری نکند او را و حال آنکه قادر باشد بر آن مبتلا کرداند حق تعالی
او را ببر آوردن حاجتهای دشمنان ما تا عذاب کند او را بجهت آن و کسیکه
حقیر شمرد مومن فقیر را و استخفاف کند با او و خوار شمرد او را بجهت آنکه
درویش است او چیزی نیست نزد او رفته یا و فقیر است محشور کرداند حق تعالی

فایده

در دیدن بنفا ... از حضرت ... که طینت ادم ... بیست و ادم ... در دولت فقد رحیم ... و درودست ... است ... او ... ده هزار ... و نه ... است ... شده ... عینت ...

اورا در روز قیامت نزد خلایق وحقیر کرده اند اورا و مهیشه با او در جفا)
غضب باشد و کسیکه غیبت کنند نزد او برادر مومن اورا البته او
یاری کند آن برادر مومن را و منع کند از غیبت کردن او با ...
اورا در دنیا و آخرت و کسیکه نه یاری کند و نه دفع غیبت کند از
برادر مومن خود و حال آنکه قادر باشد بر دفع آن فرو گذارد حق تعالی
اورا در دنیا و آخرت هر دو **ایضا** ان الله خلق آدم علی صورته
یعنی بدرستیکه خدا خلق فرموده آدم را بر صورت خودش علما در این حدیث
شریف گفتگوها کرده اند بعضی گفته اند یعنی بر همان صورت خود آدم که
همین روش باشد خلقش فرموده است و بابان گفته اند که اینجا خلق
بنی آدم اولا از تراب است و بعد از نطفه است و بعد علقه میشود و بعد مضغه
میشود و بعد استخوان میشود و بعد گوشت بر او میروید و بعد روح
دمیده میشود و بعد متولد میشود اینها قاعده آدم است ولی آدم را
بهمان طریق صورتش خلق فرموده بدون اینها و بعضی گفته اند یعنی
خداوند خلق کرده است آدم را بر صورت خودش یعنی خلق فرموده است
اورا بر صورتی خدا که در او تعبیه کرده است جمیع صفات جلالیه و جمالیه
خود را که در ملک و ملکوت آدم کامل میتواند فرمان فرمائی بکند و در
وقتیکه جسد کلی آدم ساخته شده هنوز روح در او ندمیده بود شیطان

هر وقت بر او میگذشت سر پای بر جسد او میزد و در او نگاه میکرد
جز در او و بنا خت و دستگیرش نشد تا آنکه دست بر شکمش زد دید صدا
میکند فهمید میان تهی است با خود گفت چون این میان تهی است و خالی است
و محتاج است غذا پیدا میکند و مرتکب معصیت میشود پس خوشحال [illegible]
دیگر نفهمید که جز قوه بهیمی و سبعی و حیوانی را آدم باید تابع قوه عقلانی
خود بکند تا باعث نجات او بشود و از شر فتنه نفس اماره و شیطان
خلاص باید **حکایت** شبی معاویه ملعون در خانه خود صدای گریه شنید
از غیبا تمامی در تجسس که حکم کرام شود بدلیل صدا بر آورد که ای گریه
کننده این چه گریه است که در خانه من میکنی آن شخص بالای صدا بلند کرد که
این خانه من است تو بر جو عرض کرد چرا گریه میکنی گفت بر احوال
خود گریه میکنم که هر چند من زحمت میکشم و مردم را اغوا میکنم که کم
همراه خود ببرم پسر تو یزید کار میکند که جمیع زحمتهای من بهدر میرود
گفت مگر تو کیستی گفت من شیطانم و قسم خورده ام که مردم را
گمراه کنم و بجهنم ببرم لاکن یزید پسر تو امام حسین علیه السلام را میکشد و
بر او گریه میکنند پس گناه همه آمرزیده میشود و زحمت من ضایع میشود

فائده شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که یا ابن رسول الله چه میفرمایی
در لعن جبت و طاغوت حضرت فرمود که هر که در صبح یکبار ایشان را لعن کند
خلاق عالم تا شب روز بر او گناهی ننویسد پیغمبر حضرت پیغمبر
بعد از نماز واجب هیچ عملی بهتر از دخول سرور در دل مؤمن نیست انتهی بلکه
متضمن بر معصیتی و لغوی نباشد پیغمبر حدیث سگ نقاله صحیح است و
بیست و پنج حدیث در این باب بسیار است در روایات و حکایات
که برای اهل العین محروم دنیا از لب است والطیبات للطیبین است
تعلیم حضرت ختمی مآب در وقت ارتحال از عالم فانی فرموده که انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الخ میباید از قرآن کل احکام
حلال و حرام دانسته شود و مواعظ و احادیث وعد و وعید خدا فهمیده شود
آنها که میگویند ما قرآن را نداریم اگر منکر اصل قرآن شدند که کافرند و اگر منکر
معنی آن شدند و تطابق لفظ اکتفا میکنند که آیات ناسخ و منسوخ و محکم و
متشابه آن بسیار است و اینهم قاعدها از تشتت و مجسمه و فرق
بیا فرو ناصبی است که ظاهر قرآن سیره و متشابهات اخذ کرده اند و
از محکمات آن حذر دارند و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون

ماتشابه

ما نشاید حسنی و اگر منکر یکپاره از دو شوند که نصف افتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض منا او سوکا فر خواهند شد و کار
ما آتش جهنم است و اگر میگوید که پیغمبر خدا قرآن نازل شد و قرآن بیلی
دانسته کار ما دین بسته است و لیکن ما نمیدانیم اینهم قول خطاست
زیرا که بیشتر قرآن اوامر و نواهی است مثل جمله لا تاکلوا الربوا اضعافا
مضاعفة و لا تقربوا الزنی انه کان فاحشة و لا تاکلوا
اموال الیتامی که نواهی و اوامرش بسیار است پس مردم تکالیف را
از خود بردارند و بگویند اقیموا الصلوة و کتب علیکم الصیام
را ما نمیدانیم پس دیگر تکلیفی نداریم این اوامر و نواهی و نماز و روزه و حج
دیگر مراد است ما قرآن نمی فهمیم بار که امر خوب میکند پس پیغمبر و علما و ائمه
ما دین تابع اند که لا تقربوا الزنا با ما نازل شده است و پیغمبر و علما
نماز نمیکرده اند و زکات نمیداده اند که اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة
بابت ما نازل شد اگر این قرآن به پیغمبر نازل شد برای خودش پس چرا پیغمبر
در منبر و مسجد میخواند و مردم سوتا نهاده امر و نهی میکرد پس پیغمبر بدون
امر از خدا مردم سوخر انبا قرآن و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول را

پیغمبر هر خود نشی در میان قرآن زاید کرده است و هر که یک کلمه از قرآن را کم
و زیاد کند کافر است بدانکه اینها همه هزلیات و زخرفات است بلکه این سار را
خدائیست که به پیغمبر کرامتش فرستاده است و در او است احکام حلال و
حرام و واجب و مستحب و وعد و وعید و قصص و حکایات و اتمام
حجت است بر جمیع مخلوقات و مردم مامورند که هر چند از اهل قرآن
احکام خود را بپرسند و درست گشته باشند فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون و اگر نپرسند مقصر باشند و از دنیا بی دین
بیرون میروند زیرا که کورد شاعقاید خود را درست نکرده و در وقت
مردن چشمک زدن شیطان بقیه ایمان عاریه او را که کاشته است
ببرد چنین در عاقبت آن گروه مور مرگ و آتش لازم است باشارا
فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و بئس المصیر
و مخلد میمانند در جهنم زیرا که تمکم استهزا اردو بنا کاری برای خدا
ملکه در انکار خانه خدا که آسمان و زمین است کار شیطانی کرده است
و جمیع زخارف و نفکر مزخرفات دنیائی مشغول بوده است و از امورات
حلال و حرام خود نه الا رضا ندانسته بی خبر بوده و کاری نکرده است و عقاید دین

وهر

وعذر حفوسه بتقلید آباء و اجداد و ملامکتبها درست کرده است که بمیدانه
توحید خدا یعنی چه و خدا عادل است یعنی چه یعنی بر زبان حرف میگوید خدا عادل
اما بعد در حکایت عالم در میگوید که پیش خدا در ازل یک عالم ذریه را از
سجین خلق کرد و یکی را از علیین و ادم گندم خورد و از بهشت
بیرون شد لکن از این عقاید ثمرت و اعمالش کم داده و زیاد کرده
است و معوجش و شر و زنا و لواط کردن است و اقوالش غیبت
و بهتان و افترا و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه و مومنین است
و بجز تن پرستی و شهوت رانی خیال جنة لعل خیال الحرام کاری دیگر ندارد
و وقتی را به و میگوید که از اینکار ها و بر و بیین قرآن چه میگوید میگوید
ما قرآن چه میدانیم بجز خدا و پیغمبر کسی دیگر قرآن نمیداند میان عاشق
و معشوق رمزی است جدوانند انکه اشتر بیچاره و بی فرمان
پر و پیچ حروف و دیگر نمیدانند که ذات حق در باب اینها
جور شخص فرموده و ذر الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا
و مگر نشنیدانند که فرموده ان القرآن بحر عمیق و مگر نشنیدانند که
رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق

کور شده و ترک
و در زمان است و
اعمالش فاجره

رعد صدای آواز نکیرین است و برق روشنائی چشم نکیرین است که از هول
و دهشت و از خوف و وحشت آن میت انگشتها را در گوشهای خود
نگذارد از خوف و ترس که مبادا صدای ایشان را بشنود نعوذ بالله

نکته در حدیث است که الحق مر و ثقیل و الباطل حلو و خفیف
کلام امیر مؤمنان است که حرف حق تلخ است و سنگین که کسی
نمیتواند حمل او بکند مگر صاحب قوتی که دارای نفس ناطقه و مطمئنه
و راضیه و مرضیه باشد و مزاجش از حسد و گرسنگیت و خودبینیت
و انانیت و وجود طبع سالم و صحیح باشد که سخن حرف حق را
بشنود و احکام او و اگر چنین نباشد میگوید تلخ است حق چیز تلخی
است بلکه حق همیشه شیرین و لطیف و خوشگوار و نظیف است پس
شما ببینید که آن مزاج ناخوش و آن طبیعت بیمار است و آن بیت
ضعیف است که در دهنش هر چند قند و شکر بریزند چون بیمار است
و درد همه او آبی است که از قلبش به دهنش سرایت کرده و آن تلخ
است و بجود ملاقات این قند و شکر هم تلخ میشود پس مزاج
مریض است نه اینکه کلام حق تلخ است بلکه کلام حق شیرینی اش
هزار هزار بار از شیرینی قند و شکر بالاتر و بیشتر است کول نخور

فائده ذات حق در کلام مجید خود میفرماید و اذ قال ربک للملائکة انی
جاعل فی الارض خلیفة الخ بدانکه انسان مظهر صفت جلال و جمال خداوند
عالم و نمونه عالم کبیر است و دارای عالم غیب و شهادت است و بروز و ظهور
نمیکند تمام صفات خدائی در کسی مگر در یک انسانی که بشرطیکه انسان
باشد نه نسناس و شبیه به انسان باشد و کامل و دارای صفات حسنه
و خزانه دار کنز کنت کنزا مخفیا آنکه باشد پس چنین اشخاص قابلیت
و استعداد داشت برای بار امانت الهی را کشیدن که نه آسمان و نه زمین
و نه کوهها و نه ملائکه و نه جن هیچکدام نتوانستند حمل این بار امانت را نمایند
مگر انسان او را کشید و برداشت باشاره انا عرضنا الامانة
علی السماوات و الارض الخ پس چنین شد که آنکه قرار گرفت بر خلقت
آدم علیه السلام حکم فرمود جبرئیل را که بیاورد یک قبضه از خاک پس چون جبرئیل
زمین آمد و خواست بردارد زمین گفت یا جبرئیل میخواهی چه کنی گفت
میخواهم مشتی از خاک تو ببرم تا جسد آدم از او ساخته شود زمین گفت
ای جبرئیل ترا بحق ذات اقدس الله قسم میدهم که از من مبر گفت
چرا زمین گفت زیرا که من پست و نیستم و مقام امانت کی دارم و بالاتر

مرمخلوقاتم مرا بمقام قرب چون بکشیتم که بمقام انس بردم و از هیبت و سطوت
خدائی نالان و لرزانم و نا ستطرد و دوری اندازم که معصیت بکنم و بعد مرا
رد و طرد کنند مرا تا سبب مقام قرب بیت پس چون جبرئیل اسم ذات احدیت
احد را شنید خاضع و خاشع شد سر خود کرفته براه خود رفت پس میکائیل
مامور شد زمین او را نیز بمثل جبرئیل رد نمود اسرافیل آمد او نیز از
کف محروم و معذور شد پس عزرائیل در هفت آسمان و عرش و کرسی
پیچیده که آیا این زمین چه قدر ناز و نیاز میکند و تمرد امر ملائکهای
مقرب الهی سه مرتبه و دیگر مقام بزرگ او را از باب خضوع و خشوع
نمیدانستند همین نظرشان بر ستی او بود تا اینکه عزرائیل مأمور شد
بیرون آمد و چهل رشی از او بر داشت و برد در فضائی که در روی
بهشت مهیا بود در تحت پس بر آن خاک چهل رشی باریده از چهار آب سفید و
و شیرین و تلخ و شور که چهار طبیعت خون و بلغم و صفرا و سودا از آن ها
بهم رسید و در زیر آن چهار باد باد صبا و باد شمال و باد دبور و
از جنوب پس از هر یک از این بادها در او کاری بروز کرد از باد صبا
محبت زنان و امر و عیال در او بهم رسید و از باد شمال محبت اکر

کیفیت خلقت آدم

در

بهشت

در شب در او بهم رسید و از باد دبور مرض سودا و صفرا العیاذ آید و از آن ضعف و
و از باد جنوب پس از چهار رنگ چشمه بهشت هم
بر او باریدند که یک چشمه زنجبیل و یک چشمه سلسبیل و یک
چشمه کافور است و یک چشمه رحیق مختوم است چهل هزار سال او را
خمیر کرده فائده واضح در کلام حق تعالی اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ

سخاوت و شیطنت و تکبر و عجله و کوشش کری بهم آمد

معنی اسلام

یعنی بدرستیکه دین درگاه خدا اسلام است و اسلام را چند معنی است یکی آنکه
یعنی سلامتی و امان است کسی که ایمان به اسلام آورده او همیشه در دنیا
از شمشیر انبیاء و اولیاء و تسلط شیطان در امان است و در قیامت از عذاب
دوزخ و سختی و عذاب که کتاب مختر الهی است یکی آنکه اسلام بمعنی تسلیم است
یعنی تسلیم میکند امر و نهی و حلال و حرام خدا را که هرچه فرموده تسلیم دارد و راضی
است و از قضا و قدر الهی شاکر و مسرور است پس از مرادات در جهات
دنیا و آخرت سالم است و در امان خدا است فائده حضور دو حضور است
حضور قلب و حضور قالب اما توجه کردن است بجانب بیت الحرام و اما
حضور قلب توجه دادن دل است بجانب خدا که در وقت ایستادن
نماز دل را از غیر خدا بردارد و جمیع توجهات خود را بخدا دارد و نیز او توجه

معنی حضور

حضور قالب

در حضور قلب خوانند و بدون این توجه هیچ عمل مقبول نیست و اگر حضور قلب نباشد
حضور قالب ثمری ندارد و بسیار از کسبه بازار که دکان‌ها در مقابله است
و تا عصر بخرید و فروش با اهل سوق و شهر و دهات مشغول است و شاید هم
نمازش بقضا گاهی میشود پس لکن حضور قالب بدون توجه قلب ثمری
ندارد اگرچه در ظاهر باعث سقوط التکلیف شخص و سایر خلق است
و شارع اقدس هم امر بقرأت نموده است بیطلد [illegible] وجوب قضای آن
و اینجا نه برای او نیست و خاتمه باو نمیدهد الا لله الدین
الخالص جای دیگر مخلصین له الدین یعنی از روی توجه قلب
و حضور دل دین بخدا و احکام او بپا دارید که قبول نمیکنند مگر خالص را
که بی شبه ریب و ریا و شبهه و سمعه باشد از مخلصین که از حضور قلب
و توجه دل باطنی عمل میکنند از روی علم و یقین خوش همراه دارد بیاد بسیر
جملگی یکتا [illegible] تفهیم جهت رقت قلب زنان آن است
که مشغله ندارند و با مردم آمیزش ندارند همان چهار دیواری خانه را دیده‌اند
و شوهر را دیده‌اند که تا باینها گفتی بالای چشمت ابرو است اشکش سرازیر
میشود لا محاله رقت قلب میکند بجهه خلط و صحبت با مردم دائم [illegible] رفت
و کثرات و تعینات و تعلقات پس اوراق رقت قلب میکرد

وازاین جهت

وازاین جهت است که فرموده‌اند نوحوا کنوح الثکلی گریه کنید
مثل گریه زنان طفل مرده که بیشتر رقیق القلب‌اند که صبر نتوانند کرد
و فریاد و جزع را علانیه و آشکار میکنند فائده بدانکه انسان نیز از دو ذات است
که خطابات انسانی و تکلیف انسانی باو شده است و روح
طبیعی هم دارد که مثل عرش هم مثل خودش طبیعی است و عقل طبیعی و نفس
طبیعی و علم طبیعی و این طبیعت هرچه در او نفوذ کند و منطبع شد او را درک
میکنند هر دو اگر نیاید و نفوذ نکند هیچ چیز را درک نمیکنند و قوای باطنه
او از متفکره و متخیله و متوهمه و عاقله و عالمه او همه مثل خودش طبیعی است حالا
اگر این را فهمیدی بدانکه روح انسانی اصلا با این اکل و شرب دنیا کاری
ندارد حالا اگر فی المثل چنانچه شراب خورد از روی عدم فهم که این شراب است
یا آب بروح انسانی هم او اصلا کاری ندارد و عقاب هم بدو قرب
نیست و اما چونکه شراب خورد و بدن طبیعی او داخل شد حالا در آنجا منطبع
میشود و نقش می‌بندد و بعلم طبیعی خود او را درک میکند پس او را آمیز میکند
و همچنین زهر او را میکشد و هکذا فائده شاعر عجم از روی حدیث حضرت
رسول صلی الله علیه و آله الحدیث سه شعر آورده است: [illegible]
[illegible] چیز نه تیر ندارند از آن چار چیز: [illegible]

در ماه رمضان عقلا را امر و حضرت ... باید و منع ... از ...

وچشم از نظر: زن از شهوت شوی ومرد از هنر: عالمی دیگر گفته در اینجا
بلکه زمین از خوردن وفرو بردن نعش اموات هم سیری ندارد وچشم
از نظر سیر نمیشود بلکه از نظر کردن هر بیننده ورزد و ... دنیا هم سیر
نمیشود وهکذا چشم عالم از مطالعه علم وچشم رباخوار از خوردن و
گرفتن ربا وچشم ظالم از نگاه بر رعیت مظلوم سیر نمیشود وهمچنین علامات
که شخص عالم از جمع کردن سیر نمیشود وزن از میل ورغبت بمردان
سیر نمیشود چونکه انس اوست **فائده** بدانکه در علم ترکیب حروف ثابت است
که بعضی از حروف تهجی نورانیند و برای نور است و بعضی مخصوص بظلمت
است و بعضی برای اظهار امور است و بعضی برای استتار است و بعضی برای
جذب و بعضی برای دفع است چنانکه در سوره حمد هفت حروف نیست
زیرا که این حروف ظلمانی اند و دلالت بر جهنم دارند و چهار آیات الله
وسبع المثانی شفاء است و خداوند عالم در این سوره آن حروف را
بیان نکرده است و هم چنین حروفات مقطعات در اوایل سُوَر
قرآنیه همه اش نورانی است و سبب جذب میشوند و حروفات نورانیه
جمع است در این کلمه مبارکه صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمْسِكُهُ و هم چنین
وقتی که ترکیب جیم با زاء شود اشاره سوء بر ساخته شد مثل جن وجنه

وجنه

وجنه وجنت و جهنم که شخص را اینها مستتر و پنهان میشود و هر وقت
ترکیب شود سه حرف که وسط آن حروف حلق باشد انها اظهار
و انکشاف را میرسانند مثل ظهر و قهر و طعن و سایر اینها و هرچه
حروف وسطش شدّه طاء مؤلف باشد آن تنزل از اعلی باسفل
میرسانند مثل قطر و مطر و عطر که از بالا بپایین آمدن میگویند
فائده مذمت بسیار در خواندن شعر در اخبار رسیده است
خاصه در ماه مبارک و شبها چنانکه در اخبار است که حضرت رسول صلعم فرمود
امیر ما نهی فرمود که با ... سازش ... دارد و مباشر چوب دار و مباشر ... و مباشر
طبال و مباشر طنبور و مباشر ... که توصیف محرم را بگیرد حکام و بزرگان
کنی چنانکه در زمان خلفاء آنها و سلاطین قرار بوده است ... و مباشر تمام و ... را
پس در فضیلت شعر همین بس که در شمار طبال و طنبور و ... دار وجود ار
و ... تمام افساد و غرض و است بلکه من حیث انها شعر
بسیار بد است و سبب ترغیب و تاثیر نفوس و ماهیة و انیة آنها میشود و این
ترتیب نفوس است و مذموم است و اما در مراثی و فضایل ائمه علیهم السلام بسیار
مرغوب و مطلوب است زیرا که احیاء امر ایشان و نشر فضایل ایشان
میشود وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

در مرثیه ... و ... ائمه ...

پس من حیث انها شود باعث ترقی نفوس و عقول می‌شود و اما از
باب اینکه شعر فی نفسه امری است بسیار ممدوح و مطلوب است چنانکه در باب
اشعار حضرت ابوطالب فرمودند که آنها را یاد بگیرید و تعلیم اولاد
بنمایید که در آنها است فضیلت رسول صلی الله علیه و آله و در اشعار آن
الحضرت ... در آنها است از حکم و نصایح و مواعظ پس هر جا که
با مراعات استعداد نفس مرغوب و محبوب است هر جا که بسته به بنا
و لغو و باطلست بد و مذموم است **فائده** بدانکه هر موجودی در عالم
که پا در دایره امکان گذارد دو حیثیت دارد مثلا زن من حیث انها مرءة
مقام ترابی را دارد و من حیث انها زوجة است مقام مائی را دارد و مرد
من حیث انه رجل مقام ناری را دارد و من حیث انه زوج زینب است
مثلا مقام هوا را دارد پس هر موجودی دو حیثیت دارد **فائده**
در علم موسیقی و عروض ثابت است که صدا از چیزی در بیرون نمی‌آید
مگر اینکه جفت باشد و آن جفت چند قسم می‌شود یکی اینکه یکی ساکن
باشد و یکی متحرک اینجا صدا می‌آید چه پس اینرا در حروفات کم گفتند
که لام متحرک است و میم ساکن و یکی اینکه هر دو متحرک باشند

پس اینجا هم صدا می‌آید و این را در حروفات کم گفتند و بعد نگاه
کردند و دیدند که صدا از سه حرف هم که با هم جفت گردد بیرون می‌آید
که دو تا متحرک باشند و یکی ساکن ولی ساکن در آخر باشد پس علم
را برای او درست کردند که عین و لام متحرک کنند و میم ساکن است
و باز چون دیدند که اگر در سه تا متحرک یکی را اول و آخر باشد
و ساکنش در وسط باشد باز صدا می‌آید آمدند و لفظ ظفر
را وضع کردند و باز چون دیدند که اگر هر سه هم متحرک باشند
باز صدا بیرون می‌آید آمدند و لفظ جبل را وضع کردند و چون
دیدند که اگر چهار حرف هم با هم ترکیب شود باز صدا می‌آید که
آخر ساکن باشد آمدند سمکتن را وضع کردند و این شش
کلمه را اصل در آن علم موسیقی و عروض قرار دادند و یکی را سبب
و یکی را وتد و یکی را ... اسم گذاشتند و از اینجا
بتتبع علم افلاک که متحرک و علم عنصری که ساکن است وضع علم موسیقی
و عروض نمودند ...

فائده بسم الله الرحمن الرحیم **فی التوحید**

باید فهمید که اصلا و ابدا هیچکدام از این خلق خصوصی آنها نیستند
و هیچکدام از جنس خدا نیامده اند و هیچکدام تکه تکه خدا نیستند که از خلق
شما جدا شده و باید غافل نشد که تمام موجودات از عالم امکان خلق
شما اند و هیچکدام تکه تکه خدا نیستند و از جنس خدا نیامده اند
پس ببینید چطور این صوفیه خبیثه به مذهبی دارند و به راهی میروند
و همین طایفه خبیثه هم اند و هستند و خواهند بود که متمسک
بمتشابهات کلام الهی و متشابهات کلمات انبیا و اولیاء میشوند
و دین و مذهب را باطل میکنند و میخواهند از آن حالت تفویض و تکرو دینی
قرار دهند چون خود را خدا میدانند و خدا باشند و خدا شده گفته و ادعای
الوهیت میکنند و خلق بسو بندگان طاعت و عاصی را یکی میدانند و ترک
عبادات که انداخته اند و بیازرشما اند به این طاعت و نماز
و همان متشابهات اخبار و آیات و احادیث متوسل و متمسک
میشوند و این سو و لبد دین و مذهب را باطل میکنند و بهانها استدلال
میکنند و میگویند ما اظهر الا نفسه و ما اوجد الا ذاته
و جای دیگر میگویند بسیط الحقیقة بساطتها کل الاشیاء

و جای دیگر میگویند لیس فی الوجود الا الله و ما اسمائه و صفاته
بهمین کلمات متوسل میشوند و باین سخنها باطل میکنند و از خلق هم
پنهان میکنند که مبادا رسوا شوند و مردم هم از مذهب آنها غافلند
و بعضی صفت ان اینها سوم هم مومن و مسلمان میدانند و حال اینکه از امر
کفره بترند لعنهم الله اگرچه اسم خدا و رسول و ائمه ببرند ولی در باطن گمراه
و کافر و ضالند و بدترین فرقه‌های کفر و ضلالت اند و باید
فهمید که هر چیزی که حد و حدود ممتاز و معلوم میشود و حد و حدود آن همان صفات
و اسماء و تعریف او است چنانکه ملکی را که میخواهند بشناسند حد و حدود آنرا
از هر جهت معین میکنند آنوقت آن ملک موصوف شناخته میشود و
آن ملک در میان آنها حد و حدود معلوم و واضح میشود که در کجا است و در
چه سمت است چون این مطلب را فهمیدی حالا بدانکه خدا از عالم هم حد و حدود
خود معلوم میشود اینست که میفرماید سَنُریهِم آیاتِنا فِی الآفاقِ و
فی اَنفُسِهِم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُم اَنَّهُ الحَقُّ پس خدا هم در حد و حدود آیات خود
معلوم و واضح میشود بانکه این آیات همه مراد است انسان و ارض و
و عناصر و موالید و بسایط که در آیات حد خود معلوم و واضح است

منع صادر و مصدر

وبهانطور باید او را شناخت اینجا باید دانست و فهمید که در اصطلاح خدا
و رسول و ائمه هدی و علمای ربانی و حکمای الهی است که میگویند در وجه
صادر را از استاد نجار است و سنخ و بیخ و بید و میل صادر را از استقرار اثر
است که عقد و مصنوع هر شیئی را که بعمل آورده میگویند از او صادر شده
و آن صادر رشد او دیگر لازم نیست که از جزء بدن او باشد یا از
خوش گرفته باشد و آن سنخ را مانند ساخته باشد یا آن در وجود
از شکم خویش در آورده باشد بلکه اینها همگی از اجزاء ذات او نیستند
و هکذا آن صانع استاد دیگر خود و علم و قدرت خود بمثل آن مصنوعات
نکرده نشسته است که خوش برود جای دیگر بلکه جمیع علم و قدرت و حکمت
و استعداد او همه اش بمثل خودش است و از او جدا نمیشوند و بجای دیگر
نمیروند پس حق این مطلب را اینجا خود سنجید و محکم کردید جای دانید
که همین حرفها در مشیت جاری است یعنی که خلق اثر فعل مشیتند
نه خود مشیتند و نه جزء فعل مشیتند بلکه اثر فعل مشیتند لیکن
از این جهت است که هیچکدام نه قادرند و نه عالمند و نه کاملند و نه حکیم اند
بلکه لا یملکون لانفسهم نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حیوةً
ولا نشوراً چرا که در علم حکمت حق ثابت و لایح است که هر چه هر

حقیقتی دارد همه اینها را گذاشته است در پیش منظر هر وجودی خود پس اگر
این عالم امکان مظاهر حقیقتند یا مظاهر مشیت حقیقتند پس چرا همه جزئیه
و همه جا هستند و همه بیهوده و لغو کار رفتند پس معلوم شد که این عالم امکان
همه آثار فعل مشیتند نه خود مشیتند و نه جزء فعل مشیت اند که
مشتبه یکی شود و چون اسم حقیقت برده شد باید این مطلب را هم دانست
بیان بدانکه حقیقت و جوهر و اصل آن چیزی است که هر چه عوارض
بر او وارد آید متغیر نمیشود اگرچه عارضی باشد عارض بر او وارد آید
و عارض او شود و لکن هر زمانی که این عوارض برداشته شد آن
حقیقت بجای خویش میماند کم و زیادی در او نشده است پس چنین چیز را
حقیقت و جوهر و اصل میگویند و هر چه بر او وارد آید و بعد برود آنها را
مجاز و فرع و عارض گویند **فائده** باید دانست که علم انبیا و ائمه
علم سیما و عیان است نه علم اخبار که همه چیزها را که بیابان حالت عقلی
می بینند و همه در مسمع و مرآی ایشان حاضر است که دیگر نیاز بهر
المحصول معنی ندارد و هکذا علم الهی هم اخبار نیست که کسی او را
مطلع کند بلکه همه خلق از اعلی و ادنی همه در حضور او حاضرند و حضار
هر چه باد در هر جا میخواهد و خواسته گذارده و پیش از خلق همه حادث

کیفیت علم انبیاء و ائمه

[illegible]

فائده خیال انسانی که از جزوهای انسانی است و جا و مکانش فوق این
عالم زمان است یعنی نه مستوی بر ماضی و مستقبل است که همه ماضیها و
مستقبلها در پیش او با زمان حال مساوی است و انسان اصلی و اهل
انسان آنست که خشت محکمش همه از علم و حلم و ذکر و فکر و نماز است
نزاهت و حکمت است نه از این گلهای ظاهری است چرا که این گل
ظاهری جایش در این عالم زمان و عالم جسم است و انسان اصلی جایش
فوق عالم زمان است و مکانش از عالم باقی است نه فانی و بعد از جدا شدن از
این عالم بقا است و وجود ثانی هم از آن عالم بقا است و مخلد ند در بهشت
یا جهنم اصلی و محشری که دیگر از این مراتب پایین که گذشت و با
عالم محشر رفت دیگر حال جا جایش است و همان جا میماند و این عالم
زمان و برزخ و محشر که عوالم پایین اند همینکه برا عضا گذشت انجا
میرسد بدار خلود و خلود در بهشت اصلی باشند یا جهنم اصلی که دیگر
برای آنها زوال و فنا نیست و هر که بانجا رسید ابد الاباد همیشه
زنده است یا منعم و مسرور یا معذب و مغموم پس از این مطلب
معلوم شد که انسان حشرش با جسد اصلی است از این عوالم
پایین که گذشت بانجا میروند و فنا و زوال ندارند مثل مراده طلا
و عدا سطلا و شمس طلا که در رحمه حال معدات زنده هم همان زنده است
در حالت نعمت و رحمت و آسایش و عذاب و شکنجه و درست

و هم

[illegible]

کیفیت بغداد — بسم الله الرحمن الرحیم — ایام ماههای رومی

تموز ماه رومی صد و چهارده روز که از نوروز بگذرد اول ماه تموز است
بدانکه اینماه سی و یک روز است بدانکه حکمای قدیم را در نم و باران از ماه
تشرین اول تا اول ماه حزیران تجربه سخت نیکو و پسندیده است و دانستن
این علم تجربه چنان است که با پنبه خبر و تری راست درست بسنجند و از
هفدهم ماه تموز تا شب بیست و پنجم آن پنبه را بر زیر آسمان نهند و بعد او
دیگر باره بسنجند اگر افزون تر از اول بود در آن ماه نم و باران بسیار
باشد اگر افزونی آن پنبه یعنی اگر پنبه زیاده افزون شده باشد باران هم در آن ماه
بسیار ببارد و اگر پنبه اندکی افزون شده باشد باران اندکی ببارد
در آن ماه و اگر پنبه از وزن اول افزون تر نباشد باران و نم در آن ماه
هیچ نبارد و چنانکه این یک تجربه شب هفدهم از ماه تموز از برای تشرین
اول است و تجربه شب نوزدهم از برای تشرین دوم است و تجربه شب
بیستم تموز از برای کانون اول است و به همین قیاس است که
تجربها را تا اول حزیران از این ماه تموز ترتیب باید دانست که علم
این تجربه سخت پسندیده و خوار و شان است چون کسی مرا نیک فهم کند
و دریابد و هم چنین تجربه دیگر است و هم سخت نیکو و مفید است

از بهر دانستن نیک و بد کشت و زرع دانها و حبوبها و آنچه بدان ماند
و دانستن علم این تجربه چنان است که در اول ماه تموز از هر تخم که
خواهند از جمله حبوبها اندک اندک در ظرفی بهی و بزرگ دهر
کشته جدا جدا آن تخمها بکارند و لکن شب و روز در زیر آسمان رها
نکنند تا سیزده روز از ماه تموز بگذرد و چون هفدهم ماه تموز که
آنطرف در زیر آسمان بنهند تا ستارگان بروی بتابد پس بامداد
دران طرف نگاه کنند هرچه ازان تخمها رسته و پژمرده یا زرد گشته
بدانند که بی آینها آن دانه ها که پژمرده یا زرد گشته تلف خواهد بود
چون دانسته بی آینها از آن تخم نکارند و آنچه ازوی سبز و پاکیزه بود بدانند
که بی آینها جنس آن تخم نیک و پسندیده خواهد رستن چون این را
دانستند بی آینها هرچند از آن تخم خواهند بکارند که ثمر و بر آن بسیار خورند
و فایده برند بعون الله تعالی و اگر شب هفدهم ابر بود و نیک نتوان دانستن
تجربه سه در شب هیجدهم نیز بازماید و در شب بیستم ایضا و بهای نوزد
کنند تا بهای آخرین و ماه اب بکند و هجده و دوازده
دو روز است و ماه اب بیست و دو روز است و حکایت روم سه دور ماندن باران

تجربة

تجربه سخت و پسندیده است که در کدام ماه باران خواهد بارید و دانستن این
علم و تجربه بدان چنانست که از روز هیجدهم ماه آب تا ۵ و ۲۰ وی که هر روز را از
وی از پس نمازها تا شب آسمان نگاه کنند اگر در هیجدهم آسمان را او ابر نیست
ابر بود و پیدا شد که اول هفته ماه تشرین الاول باران خواهد بارید
و لکن درختان میوه را بغبار آورد و اگر ابر نم شب بینند باران در
هفته دوم ماه تشرین اول بارد و اگر ابر هنگام سحر بینند یا بامداد
بدانند که باران در هفته آخر ماه تشرین اول ببارد و اگر در ۱۸
ایناه روز و شب هیچ ابر در آسمان نه بینند و پیدا کنند که در ماه تشرین
اول هیچ باران نبارد و اگر ابر سطبر و بسیار بینند و پیدا کنند که در آن ماه
باران سخت و بسیار ببارد و اگر ابر کم و تنک بینند باران اندک
و خرد ببارد و از بهر ماههای دیگر تجربه بدین سان باید کرد که گفتیم
چنانکه از برای ماه تشرین ۲ تجربه را در شب ۱۹ ماه آب کنند و از
بهر کانون اول شب ۲۰ ایناه و تا شب ۲۵ وی ایضا هم چنین بدین ترتیب
نگاه دارند که این تجربه سخت و خاص و آسان است و ترتیب ماهها اینست

اذار	نیسان	ایار	حزیران
۱۰ ۳۱	۳۰	۳۱	۳۰
تموز	اب	ایلول	تشرین اول
۳۱	۳۱	۳۰	۳۱
تشرین ۲	کانون ۱	کانون ۲	شباط
۳۱	۳۱	۳۱	۲۸

از کانون اول تا اخر شباط روز ۱۲۰ است

با ۶ و ۳۰ برابرات

با کواکب ۲۰۹ در ۱۵ اثنا عشر برج

سال شمسی ۳۶۵ روز

فی تعبیر الرؤیا

روی الامام الصادق الامین ؛ عن الامام الانزع البطین
ما جاء فی لیالی الشهر ؛ فاوجدوه فی علوم الجفر
اول الیوم لیس بالقبیح ؛ فانه من خیر ومن قبیح
وثانیکم ثالثا من بعده ؛ مهما ترى تاویله بضده
ورابعا وخامسا من آخر ؛ من لیالی وسنین من اشهر
وسادسا من بعده وسابعا ؛ کذلک الثامن ثم التاسعا
صادقة صحیحة لا تخرم ؛ ان کنت لم تعلم فسوف تعلم
وعاشرا باطلة رؤیاها ؛ فقد کفیت خیرها وشرها
وخامس العشر رؤیاها صادقة ؛ یا حبذا انت مرفقة
وسادسا وسابعا یقینا ؛ تاویله الایام والسنینا
وثامنا وتاسعا صحیحة ؛ فلیخبر تکون ام فضیحة
عشرینها وحادیا لعشرینا ؛ باطلة رؤیاها بالیقینا
وثانی العشرین یا مسرور ؛ تاویله الافراح والسرور
وثالثا ورابعا العشرینا ؛ مهما ترى بضده یکونا
وخامسا وسادسا ثم تراه ؛ من اصلها باطلة الرؤیاه

ربنا یعنا ثم منا صحیحة صادقة رؤیاها لا تکذب ثم تاسع العشرین تاویلها نهارا الظهر انثا . ابو جعفر . باو . در ص . ایوب باو زور
اما الثلاثون بلا مما تری صادقة رؤیا کما اخبر ثم الحدیث الصادق یقینا من الانزع الامام البطین . عن الرسول .

حکایت

نکته دلفین حیوانی است بحری در دریاها بهم میرسد بر شکل ماهی است بدنش
واملس لیکن سراو مانند سر گوسفند بزرگ مثل فوج است مشتمل بر دو شاخ
ودل بسیار آدمی را دوست دارد و هرگاه اگر غریقی را ببیند او سوی پشت خود
سوار کرده بکنار رساند آورده اند که محبت او را آدم دوست میمانند

طب در وقت فصد باید قمر در نقصان النور باشد زیرا که نقصان نور
قمر باعث نقصان رطوبت ابدان است چنانکه در طبایع کواکب مرکوز
شناخته شده باشد چون خالی حرف نشود مگر در زمان احتیاج
بکار آید و ایضا باید که قمر در برج آتشی باشد چه آتش دافع
رطوبت است یا در برج هوائی باشد که مناسبت بدفع رطوبات دارد

رباعی تا چند ز بردل چو غصه زرد ؛ تا جمع کنی سیم سفید و زر زرد
زان پیش که که نفس کرم تو سرد ؛ با دوست بخور که دشمن خواهد خورد

حکایت یکی از حکام ومشایخ عرب حجر نام داشت داو را زنی بود جمیله ساده
بهند امنوده تا وقتی با لشکر خود بر سر اهل بحران که جهت غارت انها
رفت دشخص دیگر از حکام ومشایخ عرب که او را حارث میگفتند
میگفتند چون رفتن حجر را از ملک خود شنید ابطال رمین حرد و

حکایت هند زن حجر

بر داشته بر سر خانه مجر تاختن برد و اموال و اثقال او سه بغارت بر
گرفت و هند الهنود سه نالان مجر بود اسیر کرد و پی در زندگی بکنار را او
بهم با او خوش بگفت و خوش بخفت و هند سه از می معت
حارث حظی کامل حاصل شد لیکن دل بر او بست و چون مجر از
سفر غارت بنجران برگشت و غارت کردن حارث را شنید
مثل پلنگ زخم خورده بر سر حارث تاخت و او سه با نیزه خود
از پشت اسب بر زمین انداخته اسب بر بدن او تاخت هند الهنود
چون کشتن حارث را معاینه کرد و بدید و همان نیزه را از تن حارث
برکشید بر شکم خود زده هلاک شد مجر چون الحال سه بدید
شمشیر بر او زد تا بمرد و این شعر را بگفت و بجواهر تیغ به
نگاشته شد: ان من غره النساء بشیء بعد هند لجاهل مغرور
که خلیع بی وفا و بی حقوق‌اند این است که حضرت امیر علیه السلم در باب
بی وفائی ایشان میفرماید: دع ذکرهن فما لهن وفاء
ریح الصبا و عهودهن سواء: یکسرن قلبک ثم لا
یجبرنه وقلوبهن من الوفاء خلاء؛ ایضا زن از پهلوی چپ
شد آفریدا لکی از چپ راستی مهر کند یا: زن رواج دین پیغمبر شکست
زن سر سلطان بگردون برشکست

دیه بزرگ جان

٦٦

خاتمه

حدیث

در کتاب کافی مرقوم است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که چون
عقب کند حق تعالی بر آن و عذاب بر ایشان نوشته گردان میشود بر خفهای
آنها و کوتاه میشود عمرهای ایشان و سود نمیکنند معاملات ایشان و دائر نمیشود
میوه‌های ایشان و پر نمیشود نهرهای آنها و بسته میشود از آنها باران و مسلط
میشوند بر آنها اشرار آنها؛ ایضا از جمله مناجات امیر است که بار خدایا اطاعت
نفس ترا در راه سزد بیچیزها بسوی تو که آن ایمان بتوست و عصیان تو
نورزیدم در دشمن ترین چیزها بسوی تو که آن کفر بتوست پس بیامرز
برای من آنچه میان کفر و ایمان است یعنی از گناهانی که حد کفر و شرک
نرسیدیا است و انکار ضرورتی نکرده است که اگر با بی حد رسید شخص کافر است
در کلامی از بزرگان است که خضیع و برطرف شدن وقت سحر است از
برطرف شدن جان چرا که برطرف شدن جان انقطاع از خلق است و از برطرف
شدن وقت انقطاع از خالق است ایضا حکیمی برادر حفوت ای
برادر پیر میرکن از براو را یعنی اکرام نمیکنند بدیدن آمدن تو پس نظر کن
روزهای عمر خود را و نمیرسی بموارات دنیا و آخرت خفت سر و سود روز
از عمر خود که هر ماه صرف شد روزهای تو بمصحبت دوستی نیست
پس بتحقیق که نقصان تو شد است دنیا و آخرت تو ایضا در جهان بر آمده

پنج چیز در پنج چیز پنهان است باید مراعات آن پنج چیز را بنماید تا ثمرات پنج چیز را
دریابد اول اولیای خدا در میان بندگان خاص مومنین پنهان شده
پس باید مراعات همه بندگان مومن را بنماید تا مراعات ولی خدا شده
باشد دوم اسم اعظم است که در میان اسامی خداوند عالم پنهان است
پس طالب باید مداومت بجمیع اسامی خداوند عالم نماید و دعوات که از ائمه علیهم السلام
رسیده است بخواند تا بثمره اسم اعظم برسد سیم غضب خداوند عالم است
که در معصیت ها پنهان است پس باید از جمیع معاصی صغیره و کبیره محترز باشد
که مبادا مبغوض و مغضوب خداوند عالم شود چهارم رحمت خداوند
عالم که در طاعت او است پس باید بجمیع طاعات واجبه و مستحبه
مداومت نماید تا اینکه در این میانه رحمت خدا او شود دریابد پنجم
شب قدر است که در میان لیالی سال غیر موصوف و مشهور است پس
باید که همه شبها را احیا نماید بعبادات و طاعات تا فضیلت شب قدر را
دریابد و بفیض آنها رسد نکته آدم را آدم نامیدند از برای آنکه از ادیم
و رنگ روی هفت زمین هفت اعضای او خلق شده است
سر او از زمین اول و گردن او از زمین دوم و سینه او از
زمین سیم و دستهای او از زمین چهارم و شکم و پشت او از
زمین پنجم و رانها و آلت تناسل و سرین او از زمین ششم

و ساقین

و ساقین و قدمین او از زمین هفتم خلق شده است و آن خاک که
بچهار آب تلخ و شور و شیرین و بدبو خمیر کرده از و بقیه آب شیرین را
در حلق او قرار داد و بدبو و شور را در چشم او و تلخ را در گوش او و بدبو را
در بینی او قرار داد و حوا را حوا نامیدند از برای آنکه از بقیه
طینت حضرت آدم که حی و زنده بود او را سرشتند که حوا از طینت ضلع
چپ آدم که مراد از نفس آدم باشد خلق شده است و ایضا آدم
را بشر نامیدند از برای آنکه پوست و جلد او ظاهر است و مخفی و پوشیده
مثل حیوانات بمو و پشم نشده است و صاحب مدارک و مشارع گفته
است که تا آدم وسط ممتاز از سایر حیوانات گشته و املاد او
در روی زمین پهن و روان ساخت بقوه محرکه که با این قواها از خاک کثیف
نفیس چه خامه لطایف عجیبه و غریبه است و اینها همه دلالت
بر کمال قدرت خلاق عالم میکند آدم ابو البشر و حوا ام البشر پس
به چشم و زبان و گوش و دهان ای لب فرمود از آن لعبت که
ریزه های خود پنهان فائده در بیان مصارف اموال است از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود خرج اموال در جمیع جاها
که حلال است از واجبات و مستحبات همه آنها بیست و چهار قسم است

در مصارف اموال

٢٤

٧ که صرف خرج مال در آنها جایز است هفت از آنها خاصهٔ خود شخص است
که خرج کند برای خود شخ ان طعام است و شراب است و لباس است
و خرج عروسی است و خریدن غلام و کنیز است و باز صرف کردن است
مال صرف در چیزهایی که محتاج است آنها از قبیل اصلاح متاعی که وارد
یا حمل و نقل او را از جایی بجایی شد تجار یا جهة حفظ او است از قبیل
کرایه دکان و کاروانسراها که مالش از دزد و گرگ محفوظ باشد و خرج
مسکن و خانه که دارد از قبیل کرایه خانه و تعمیر و مخارج در و بام
و حجره و حصیر و سایر مخارج آنها که لازم است که آنها همه خرج دارند و
٥ خرجشان صحیح است و جایز است و پنج از آن مخارج و مصارفی است که
بر اشخاص واجب النفقه خود بکند که اولاد او است و پدر است و مادر
است و زن است و مملوک او که لازم دارد آنها را در حالت تنگ و
٣ وسعت و سه تای از آنها در واجبات حتمی او است که اداش فرض
بر او است یکی زکات واجبه در غله و اغنام و نقدین و سایر
اجناس زکوی است که در هر باب بیاید و یکی مخارج سفر حج
بر او واجب است و یکی در صرف رفتن و مخارج اسباب و سلاح و حیوان
و ضروریات سفر جهاد او است در وقت جهاد و رفتن آن ق

پنج تا

٥ و پنج تای دیگر از مصارف و مخارج صله و انعام مستحب بر او است که یکی از
آنها صله موقوفات است که ملکی یا دکانی یا مزرعه را وقف کند بر سبیل الله
بشروط و تفاصیل مخارج صلاح و تعمیر آنها لازم است که از انتفاع نیفتد
و یکی دیگر صله و بخششی است که با رحام خود بکند و یکی انعام و پیشکشی
است که بمؤمنین بکند و یکی تصدق بر فقرا و ایتام و مساکین و ارامل
و محتاجها است و یکی در آزادی غلام و کنیز است که بنده و مملوکه آنها را آزاد کند
٤ اگر در مشقت و آزار باشند و چهار تای دیگر هم که واجب است بر او دادن
و هم خرج کردن یکی در ادای قرض او است و یکی کالای دو فرشی و چیزی
بعاریه دادن ببرادران مؤمن است و یکی قرض الحسنه دادن بمؤمنین
و مؤمنات است و یکی انفاق و خرج مهمان است که اینها و چند در
سنت و اخبار رسول الله صلی الله علیه و آله فائده چند نفرند که زکوة بایشان
با اینها نمیرسد یکی پدر است یکی مادر است یکی اولاد است یکی زن شخص است
یکی مملوک شخص است که از باب زکوة شخص زکوة دهنده با اینها نمیتواند
بدهد یعنی که زکوة محسوب نمیشود فائده در کتب مبارکه کافی است که
اگر شخصی پنج دانه خرما یا پنج قرص نان یا پنج دینار پول نقد داشته باشد

تنخواه صرف نمودن شخص بانواع مصارف

در بیان انفاق

حالا بخواهد انفاق کند پس افضل انفاق آنست اولا آنستکه بعیال
خود بدهد وثانیا خود شخص مقدم است وثالثا بعیال وزوجاتش
وچهارم بقوم وخویشان وفقیر خودش است وپنجم بهمسایگان فقیرات
وششم فی سبیل الله است واین بیشتر از همه است از باب ثواب یعنی که
شخص غنی متکلف باید این قسم ترتیب را در انفاق خود ملاحظه نماید

فایده معجزات انبیا وائمه واولیاء بر چند قسم است یکی آنکه در صورت
شیء تصرف میکنند نه در ماهیه او مثل آنکه سنگریزه را بزبان میاورند
وحال آنکه باز سنگریزه است یا سوسمار سوسمار را بسخن در میاورند وباز سوسمار
سوسمار است وهکذا رد الشمس وشق القمر ودیگری آنکه در ماهیه او هم تصرف
میکنند مثل آنکه آدمی را بصورت سگ وخنزیر میکنند که همه انسانی
اورا هم از او میگیرند وبصورت سوسمار هاتش میکنند حکمت بدانید که گناه
بلا نکه زنا ولواط وشراب وقمار نیست بلکه تقلید وتاخیر در خدمت است
که همان معصیت میشود مثل فطرس ملک که با وگفتند بیا او بقدر صد هزار
یک طرفة العین تعلل کرد پس عاصی شد ودر آنجا شد تا بواسطه وجود
مبارک امام حسین علیه السلم از او گذشتند وتوبه او قبول شد حکایت اول

کسیکه

کسیکه صابون ساخت وبوتان او اختراع نموده شد سلیمان بود و
واول کسیکه سوغات بعمل آورد ذی القرنین بود واول کسیکه کاغذ
ساخت حضرت یوسف بود واول کسیکه کتابت بکاغذ نموده در
اسلام بنابر شهرت حجاج بود حدیث قدسی مسطور است که حق تعالی
با حضرت موسی خطاب فرموده که من شش چیز را در شش چیز قرار داده ام
ومردم از غیر آن مواضع آنها را طلب میکنند اول راحت را در بهشت
قرار داده ام ومردم میخواهند در دنیا راحت کنند دویم علم را در
گرسنگی قرار داده ام ومردم در سیری طلبش میکنند سیم عزت را
در قیام لیل قرار داده ام ومردم از در خانه سلاطین طلبش
میکنند چهارم رفعت را در خضوع وکوچکی نمودن قرار داده ام ومردم
جای دیگر هستند در تکبر وسرکشی پنجم قرار داده ام اجابت دعا را در
لقمه حلال ومردم از حرام پرهیز نمیکنند ودر وقت دعا استجابت را طالبند
ششم قرار داده ام غنا را در قناعت ومردم طلبش میکنند در جمع
اسباب پس هر کس از مردم که از این شش چیز را طالب باشند
باید او را از موضع خودش بطلبند حکایت علمای صاحب تفسیر ومفسرین
قران در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چند نفر بعضی از صحابه

عبد نوحیاه

ابوبکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الرحمن بن عوف
و معاذ بن جبل و ابو درداء و ابو موسی اشعری و سلمان فارسی و عبد الله عمر
عبد الله عباس ابو سعید الخدری حذیفة بن الیمان سهل بن ساعدی
عبد الله بن مسعود ابی بن کعب عبد الله زبیر جابر انصاری
ابو ذر غفاری زید بن ارقم براء بن عازب جابر بن سمره
سمرة بن جندب شعبی مجاهد مقاتل عطا سعید بن
مسیب ابو ایوب انصاری زید بن ثابت عمران بن الحصین
انس بن مالک سعد وقاص عمار یاسر خذیمة بن ثابت ام سلمه
عایشه **ایضاً** پنج نفر از انبیای عظام دو نام داشته اند ۱ ادم ابو البشر
۲ صالح ثمود ۳ هود عاد ۴ یعقوب اسرائیل ۵ عیسی مسیح **ایضاً** ۱ پنج نفر
از انبیاء عرب بودند صالح و هود و اسماعیل و ایوب و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین **بیان شیاطین** بدانید که شیاطین و اجنه مانند
ما مکان منزل و مکانشان در عالم مثال است چنانچه این اناسی
در عالم جسمانیا شدند پس هرگاه شیاطین و اجنه غذا کنند یا بر قصد
پاسازو سر نابر شند اهل این خاک بفهمند ولی جثه و می شنوند
و از آمد و شدایشان کسی از این اناس مخبر نشده و اینطلب
از ضرورت اسلام و ایمان شده است پس ببین چه قدر
سخیف است قول آن شخص را شنیدی که ادعای دیدار از غفر

جن با جنیان دیدار میکنند و میگویند ما با این چشم جسمانی ایشان را دیدیم و
با آنها گفتگو کردیم پس ببین چه طور با نکار این ضروری از دین خارج شده اند
شعر نه مروت ان بترو کیع از و شده که با پیت ریشان بیکار جویده یکی
مرد انگیس است ارسطا تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید
وگشت پا با الت لکای تو به با یا منظر بغیان تو بسمع توان دو بنا
استخوان مدرکت و قطره خون یعنی جنان گر مکا تو این قدر
آلت‌ها طمطراق در جهان افکنا از منی بودی منی را واگذار
ای ایاز تو آن نمد را یاد دار چند عزرا ام صف انجا لکان چند منی
اید و سر من استخوان **فائده** بدانکه واجب است اعتقاد کردن در
وجود مبارک ائمه اطهار سلام الله علیهم علم و عصمت را که باقی صفات
و فضایل ایشان در تحت این دو صفت است هم چنین در باب
علمای ابرار شرط است علم و عدالت که باقی صفات حمیده ایشان
در تحت این دو صفت مندرج است **مراتب خلقت** ذات حق در کلام
شریف آیه «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»
یعنی ظاهراً آیه چنانکه معنی به رستیکه پروردگار شما خدای چنانی است که
موجود فرمود آسمانها و زمین را در شش روز بعبارت اخری

یعنی در شش مرتبه زیرا که مراتب جمادی داریم و مراتب نباتی و مراتب
حیوانی و مراتب برزخ مابین جماد و نبات و مراتب برزخ مابین نبات
و حیوان پس با این مراتب خمسه شیء تکمیل میشود و مرتبه غیبی که آن تعلق
نفس حیوانی است به روح غیبی است با و خلقت او تمام میشود پس با این
شش مرتبه این خلق موجود میشود این است که فرموده فی ستة ایام
که در شش مرتبه خلقت او تمام میشود زیرا که چون بدن انسان
در این دنیا که نمونه عالم کبیر است میباید آیت تکون او هم مثل
آیة تکون این عالم کبیر باشد که در شش روز تمام بشود پس
یوم اول نطفه او سوحق کم است که مقام جمادیت او است زیرا
که جماد در مقام بعد البعد افتاده است پس اینجا هم مقام بعد البعد او
مقام نطفه او است و یوم دویم او یوم علقه او است که مقام
معدنیت او است که معدن برزخ مابین جماد و نبات است
و هکذا علقه مقام برزخ مابین جماد و نبات این انسان است
و مقام معدنی او است که فی الجمله نمو دارد و یوم سیم او یوم
مضغه او است که مقام نباتی و لحمیت او است که قدری نمو
نزدیک است و یوم چهارم او مقام عظام او است که مقام

خاتمه

برزخ مابین نبات و حیوانیت او است که فی الجمله صفات نبات
که نمو است و ترقی او و رعظام هم بسته از وصل و فصل او و اتصال
بهم دیگر این مقام حیوانی او است پس برزخ است مابین نبات
و حیوان و یوم پنجم یوم لحمی او است که مقام حیوانی او است که
ترقی دارد و حرکت میشود و مرکب او سوای بیننده میشود این حیوانی
استخوان رگها و پوستها و قطعه گوشتها پس با این مراتب خمسه
خلقت او تمام شده و یوم ششم او است و اینجا دمیدن غیب او است که
میفرماید ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین
که روح در او دمیده میشود و بر نقص دنیائی نه دارد و اینها همه
شیئا فشیئا پیدا شده است پس مرتبه نطفه او اول مرتبه
خلق وجود او یوم است که طلوع کننده او اول مرتبه او است
تا اینکه این موجود شود و کامل شود نسخه حب النشاط اعلی است:

زنجبیل ۴۲م — کهربا ۸م — تخم کاسنی ۱۲م — تخم کاهو ۱۲م — کثیرا ۱۲م — مقدار ارزق ۱۲م
مرملی ۱۲م — بهدانه ۱۲م — هلیله سیاه ۱۲م — نشاسته ۱۲م — صمغ عربی ۱۲م — بذر البنج ۱۲م
خشخاش — رب السوس — همه این اجزا را نیک ملایم بعد با آب
حب ساخته بقدر نخود کوچک که بسیار بسیار نافع است ۲

فائده تصور اشیاء سبب احداث اثر آنها میشود و لو کم باشد یا زیاده
مثلا تصور سیاهی زاج سبب طغیان سودا میشود و تصور حرارت سبب
سخونت خارا و حریر سبب حرارت میشود و تصور سفیدی بسیار سبب
بلغم میشود و تصور زردی بسیار سبب صفرا میشود و همچنین تصور
اغنیا و فقرا مثبت اثر میشود و از همین قسم است علم نقش بند
اهل هند پس علم شریفی است ؛ زرکیست هر آنکس که داناتر است ؛ در ا
پایه و مایه بالاتر است ؛ ز تر پایه و دانش خود باست ؛ که بالای هر دانشی دانشی است
و فوق کل ذی علم علیم فائده مشاعر انسانی بعضی مشعور ظاهر بر انها و بعضی
مشعور باطن اند و بعضی مشاعر عرشی و ملکوتی اند بدین ترتیب که خواهد آمد

مشاعر ظاهره انسانی پنج است

۱	۲	۳	۴	۵
سامعه	باصره	شامه	ذائقه	لامسه

مشاعر باطن انسانی

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
حس مشترک	خیالیه	متفکره	واهمه	عالمه	ذاکره	حافظه	متعلمه

حضرت امیر علیه السلام فرماید العقل عقلان مطبوع و مسموع و لا ینفع مسموع اذا لم یکن مطبوع کما لا ینفع ضوء العین ممنوع

مشاعر ملکوتی

۱	۲	۳	۴
نفسیه	عقلانیه	نورانیه	مشعر امراله

مشاعر عرشی

۹	۱۰	۱۰	۱۲	۱۳
عرشی	لیلیوشان	مشغله	حسی	کرسی

و رضا و غضب از صفات حیوانات

حکایت منقولست که ذوالقرنین نامه نوشت با ارسطالیس رومی و در نامه نوشته که بود
ارسطالیس را در آن کتابت ارسطالیس در جواب او نوشت که قضا
مقدر است و آنچه تقدیر شد تغییر نمی‌یابد و بیشی از آنچه واقع شود
معلوم کسی نمیشود و بعد از آنچه واقع شد رد نمیشود پس ترس من
از تو و گریزی از تو چرا از چه راهست حدیث وحی فرستاد
خدای عز و جل به موسی بن عمران که آیا هیچ عمل صالحی کرده موسی گفت ای
نماز کردم برای تو و روزه داشتم برای تو و صدقه کردم برای تو و تکبیر
گفتم برای تو خدای عز و جل فرمود که نماز برای گذشتن از صراط
است و روزه سپری است از آتش جهنم و تکبیر و تهلیل باعث زیادتی
درجات تو است در بهشت نکرده هیچ عمل خالص پس گریست موسی
و گفت بار الها کدام است عمل خالص خدای عز و جل فرمود ای موسی
آیا سیر کرده مومن گرسنه‌ای و آیا آب دادی تشنه‌ای و آیا پوشانیدی
برهنه‌ای و آیا اکرام کردی عالمی و آیا دستگیری و اعانت کردی
مظلوم را اینها عمل خالص است حدیث دیگر در کتاب کافی منقولست از
ابن یعفور که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میگفت
کسیکه تعلق گرفته است دل او به دنیا تعلق گرفته است دل او
به خصلت تا آنکه برطرف نمیشود و آرزو نیکه در نیابد و امیدی که بدو نرسد

موضع و مواقع گناهان

فائده منقولست از کلام شیخ فخر الدین پسر علامه حلی علیه الرحمه که انکه گناهان
کبیره دوازده قسم است چهار تا بر زبان و دو تا بدست و سه تا بشکم و
یکی بفرج و یکی بپا و یکی بجمیع اعضا پس آنچه متعلق بزبان است شرک
بخدا است و شهادت دروغ و تعلیم سحر و دشنام دادن و آنچه متعلق
است بدست قتل نفس و دزدی است و آنچه متعلق است بشکم خوردن
ربا و اکل اموال یتامی بظلم و آشامیدن شراب و آنچه متعلق بفرج است
نا[؟]کردن است و آنچه متعلق بپا است گریختن از جهاد است و آنچه متعلق
است بجمیع اعضا عقوق والدین است فائده شیخ المحققین علیه الرحمه
گوید بعضی از طالبان علم پرسیدند از پدرم علامه در شهور (?) ...
از آموختن قرآن که آیا واجب عینی است یا واجب کفائی است پدرم
جواب داد که آموختن قرآن بعضی از آن واجب عینی است بر همه کس
و آن سوره فاتحة الکتاب است و بعضی از آن واجب تخییری است
و آن سوره ایست که صحیح باشد با آن نماز و بعضی از آن واجب است
بر التعیین (?) از معصوم که فرض نیست کمتر از آن و آن تمام قرآن است
برای حفظ معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله بعنوان تواتر و بعضی از
آن واجب کفائی است بر بالغ مردم و آن بازمانده تمام قرآن است
بعد از آنکه حفظ معجزه شعار باشد برای آنکه عدد تواتر کم نشود و بعضی

ازآن

ازآن واجب کفائی است عیناً و آن جزئیست از قرآن که برای جهاد در
احکام شرعیه باشد و بعضی از آن واجب کفائی است تخییرا و آن
دو آیه است یا بیشتر از قرآن مجید که متفق باشند در دلالت بر یک
حکم از احکام الهی تحقیق قیامت که قیامت است قیامت کبری که
روز محشر و روز آخرت است که همه مردم محشور میشوند و بعد از
حساب و کتاب و سنجیدن اعمال ... و بریدن نامه اعمال یا به بهشت
میروند و یا بجهنم یعنی که امر میشود بسبکی که عبور از صراط کنند
از پل صراط بگذرند یا مانند برق جهنده و یا مانند اسب دونده
و یا با افتان و خیزان از پل گذشته به بهشت روند و ابد الابد
جنت ... همیشه مخلد در نعم و نعمت باشند و یا از ...
میخواهند از صراط عبور نمایند نشد پروانه بجهنم میریزند و آنها
دیگر مخلد در نار باشند این است قیامت کبرا و روز رستخیز بزرگ گویند
و قیامت صغری و آن مرگ مردان است و اشاره باین معنی است قول
رسول صلی الله علیه و آله که من مات فقد قامت قیامته یعنی
کسیکه بمیرد پس بر پا شده است قیامت او و در این قیامت ... شد
انسان تنها و کفن ... که بتحقیق آمدید پیش ما تنها
چنانکه خلق کردیم ... بار اول ...

که او سه برزخ هم میگویند همه مردم فردا فردا و تنها تنها باشند و اما قیامت
کبری که جامع اصناف خلایق است عجب نشدنی است در آنجا
تنها و هوای قیامت صغری نظیر روایت [illegible] قیامت کبری است
و تفاوت همان قدر است که هوای قیامت صغری مخصوص تو است
و هوای قیامت کبری شامل جمیع خلایق است **فائده** ذات حق
در کلام مبارکش میفرماید وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ
یعنی ظاهر شد از برای این بدکاران از جانب حق تعالی آنچه که
گمان نداشتند که این است که باشند و بعضی از مفسرین گفته اند که
مراد از آن گناهان اعمالی است که گمان کرده اند اعمال نیکو است الا
در روز قیامت ظاهر میشود که آن اعمال بد است که مرتکب شده اند
مثل آنکه ملا شوربی [illegible] در سواد [illegible] از تجنب اینها این طور
کار ثواب است [illegible] جعفر داده [illegible] فقیر و سید [illegible]
که موفق در حق آنها [illegible] اینها شیعه اند [illegible] عادته
یا کشتی [illegible] داده از [illegible]
[illegible] داده [illegible] آنها
[illegible] و در [illegible]
کشته [illegible] دارد که باید [illegible]
و هر چیزی [illegible] دارد که در آن وقت باید داد و هر چیزی [illegible] دارد که باید
همان قدر [illegible] داد [illegible] اینها [illegible]

خاتمه

في الطب

بسم الله الرحمن الرحیم

فائده دانه گندمی جوی را [illegible] بجوی [illegible] جوبیار را روی [illegible] بگذارند
زود سر وا میکند و ماده را التحلیل میبرد و گندم را اگر بجو بندان جوبیار مرهم است
و دوائی است برای خیلی جوشها و زخمها خوب است زیرا که آب دهان [illegible]
تیزاب است [illegible] آن جوبیار را دفع میشود و مرهم خوبی است برای [illegible]
تتمه مردم صاحب شعور که ادراک دارند و کاری که میکنند از روی شعور
میکنند و دانایند [illegible] ولکن همینکه از حق اعراض میکنند آن شعور
که پیشتر داشتند از سرشان میرود و دیگر از بزرگان علما [illegible] محمد [illegible] میرزا
یحیی تبریزی واقف مردی بود عالم بود [illegible] داشت [illegible]
مستعد از علمای بزرگ داشت وقتی زن آن بزرگ اعراض کرد آنقدر
فهمش کم شده بود که از طلبه ها میپرسید که در سر [illegible] نماز را باید
قصر کرد یا تمام [illegible] آنکه این مسئله را عوام الناس هم میدانند چه جای
طلبه و علما و سر همین اینستکه هرکس از حق اعراض کرد و برگشت
آن فهمی هم که دارد از دستش میرود و کور و بی شعور میشود **پس** باید
خیلی ترسید از مخالفت بزرگان که همه چیز از دست آدمی میرود و می افتند
[illegible]
[illegible] **فائده جلیله** الان شما [illegible]
[illegible]
شما الان [illegible]
و این حیات [illegible]
جاری شما است و همه [illegible] هستند

و آن

فائده یکی از بزرگان گفته بود که یکوقتی من بنا گذاردم غذا را کم میخوردم تا
اینکه غذای من رسیده بود بجائی که بقدر یک فنجان قهوه‌خوری غذا میخوردم
و بنا بروایتی فرموده بودند کارم بجائی رسیده که همینطور از ضعف خوابیده
بودم و قدرت بر حرکت نبودم و همان یکفنجان غذا را که میآوردند مردد
بودم که آنرا هم بخورم یا نخورم تا اینکه عزم کردم که البته نمیخورم عزمم
این شد که نخورم محض اینکه عزمم ثابت شد دیدم رجوع [illegible]
ذوقی در خود دیدم که اگر به درختهای لب [illegible] بچسبم و زور بخواهم
برکنم از ریشه میکنم آنها را و اینطور در ریاضت [illegible] که بود اینها از روی
طبیعت است که آدم میفهمد چرا که او در ریاضت حفظ نشاط دارد در
بین نشاط قوت شبابیه ببیند جوان که دماغش چاق است و لو گرسنه
باشد میبینی که نشاط دارد و میخ چوبها میکند رنگش تر است جوان
که نشاط ندارد هر چه بیشتر هم بخورد لاغرتر میشود مراقبات شیخ مرحوم
فرموده اند که اگر کسی جمیع این دنیا را بمن بدهد سلاطین جمیع سلطنتها را
بمن واگذارند جمیع املاک دنیا را بمن بدهند هر چه هست در دنیا
همه را بمن بدهند که من ثواب یک حج فقیر را باو بدهم باو نمیدهم چرا
که مضمون میشوم این یک حج من قیمتش از همه اینها بیشتر است وایضاً
فرموده اند اگر کسی دو رکعت نماز بکند برای من من ثواب یک حج خودم
باو بدهم آنوقت ثواب حج خودم [illegible] که داده ام خودم هم لازم دارم [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] مرقوم است روایت که مضمونش این است [illegible]
[illegible] اول آنکه متذکر نعمتهای الهی شود و نعمتهای خدا [illegible] بقدر حوصله و وسعت وقت [illegible]
[illegible] دویم ذکر ثواب بهشت [illegible] سیم [illegible] عقوبت گناهان کنند تا از
[illegible] چهارم [illegible] شیطان کنند تا [illegible] پنجم ذکر زوال دنیا [illegible] اعتبار او کنند تا دل
[illegible] ششم [illegible] هفتم ذکر [illegible] قیامت تا [illegible] روز [illegible]
هشتم بیان درکات دوزخ و انواع عقوبتها کنند تا از آن بترسند و پرهیز کنند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یوم یکشف عن ساق ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که آنحضرت فرمود چنین بود قیامت که خلق خوانده شوند در
روزی که کشف کرده شود از ساق
حاضر سازند وحق تعالی میان ظالم ومظلوم حاکم گردد بمرتبه که شیر با آب آمیخته شده فروخته شده باشد وتکلیف کرده که شیر را
از آب جدا کنند ای تقیه ... عقوبت باشد ... قسم بر سایه وقسم العارب ... مطلع ... ومغارب
است زیرا که معلوم است که آفتاب در صد وشصت مطلع ومغرب دارد که در هر روز از ایام سال از مطلعی طلوع
وغروب میزند ... الامر ... در خلاصة المنهج روایت ابن عباس نقل است که
آتش دوزخ است ... از زهر وسنان ... وارد است ... بیشتر از حد آتش است ...
جمیع نام ... او ... میکند در ... هشتم ... از ... آتش ... والحاح میکنند
که او ... از ... حرف ... ذات ... فی ... بتحقیق که او ... ترا
در ... ای ... در جواب قسم است یعنی که او ... در ... وانواع شقت خلق آدم از ظلمت رحم و...
وار تولد ... وشدائد آخرت ... از ابن عباس مرویست که ... استواء وعقه
است یعنی او ... الفاقه والنعمه ... دوبای ... که ... روی ...
میرود ... یعنی ... نفس ... یعنی ... وقت ... کم کرد
تدر ... تحقیق ... حضرت رسول صلی الله علیه وآله ... نفس موجب ...
دل است ... تمام ... ازبرای ... وطعن زدن

مانند حیوان آبی برد وقسمند قسمی آن از آنست که بیشتر احوال سمک که ایشان را عیش در آب بود وقسمی دیگر آن آشنا و
دریا باشند چنین ضفدع که هم در آب بود وهم در خشکی والا ان قسم که خداوند یه ... او شواهد ... در آب
... اعلام او ... در آب ... خلق ... ارث ایشان ... معتدل ... وصحبت ... شده
باشند ... هوا ... او از ... باشد زیرا که ... وحکمت ... اعضا
باشند ... اعضا ... حیوان ... حیوان ...
از اعضا ومفاصل ... حیوان ... حاجت ... غذا ...
... حیوان ... سخت باشد ... روی ...
... از آن ... جناح ... از آب ... در هوا
وبعضی ... ماکول ... قرار داده است ... وتوالد ... ایستاده شوق
و آنها ... عجیب ... چنانکه ارباب سیر وتواریخ نوشته اند ... ماهی ...
خرکوش ... است ... وبعد از ... یا ... حلقت ... صفت ... وبا ... صفت چطور
وبا ... صفت حیوانات ... وتسبیح ... بصورت ... اعظم شانه
... غیر ... ایشان ... حیوان ... وحواس ... از او
... روز اول روز آخر روز
بیرون آید ... غذا ... او ... لکنند ... وعظم ... نرم باشد ... گوشت او
بتوان خورد ... گوشت او ... از زنان ... واز برای ایشان ... غذا
... رنگ ... بینند ...
... چشم ... او ... دهن او
در ... او است ... در ... خفت
... او ... بیرون ... واگر ...
باعقرب ... نافع ... گرما ... نافع بود
واگر ... چشم ... نافع ... از چشم ... دفع کند و گوشت او
... نافع ... اگر ... چون ... چنین
واگر ... نافع ... واگر خاکستر ... آتش ... دفع
آید ... زیرا ... جزی ... برای
... واگر ... او ... از ... ما ... ایمن ...

حکما صفدع شوی داشته‌اند هم از اینست هم اکرمی یعنی در هر چهار فصل دارد و داشته‌اند گوشت خالص است بدان اوکه استخوان ندارد و گوشت
او هم است اکرمی شود از آن هر چند شکم او بزرگ شود باشد شکم شود و اگر رگی بزند او بوست رنگ باشد ...
دیلمان بود اگر صفدع را در بادی دید که جو شد و سفید جو شی او بنشیند هم چنانکه اگر به دکان صفدع او را کشتند
و بیهم دهند در حال متعرض شود دارند آن را که نهند که صفته باشد اگر که باشد جو به و اوحقه باشد و اورا او طلا کنند به
جای که خواهند موی برنیارد و در نیارد و چیزی که به آن اوحقنه او یکی بوز اگر دهند لعاب او تیره شود و مدیح اندازد تا هلاک شود
دیلمی رسی که اگر دهان او کوبی صفدع را نشانه از زیر شاه شد علق از صفدع او چرا در وقت آنکه زد و بخورد علق
در میان حلق او بکرد اگر علق دید به در میان کو با اندازه چیزی بود و او تا بار سد بخفتند و درانجا هر چه از تن دلبوش
باشد هلاک شود و اگر را ای است کینه بار سیاه بکر بشد چیزی دو علق بانه رسد که شکسته کو به جنگ در شور خانه
اندازند تا علیم باشد در شور افتند و از علق در سینه گشته تا بمیرد اند او سوال هند و موی او از عضوی که
کشند اند که بدان طلا کنند هیچ موی از آن بر نیاید فصل در ذکر العیون و الدوابر حکما گویند که در جوف زمین منافذ است
که در آنجا یا هوا باشد یا آب اگر هوا باشد آب شود بسبب برودت که آنجا باشد و چیزی از آفتاب در او اثر کند از او آن چشمه
برسد و زمین صلب شود در آن موضع نگنجد بلکه طرفی از زمین شکافته بیرون آید و بر روی زمین روان شود و اگر زمین
صلب باشد معالجت بکند چاه و ترابی که از دو زاویه باز کوه تا آب ظاهر شود مثل قنوات و آبار و اما سبب اختلاف
عیون که جز از آن باشد و جز از آن حار است که جنس را آن حرارت در جوف زمین باشد و در تابستان سرد
بدان که برودت هوا حرارت در یکموضع جمع شود و باشد و بعضی مواضع گرم باشد که حرارت رفته باشد و
جمع شده باشد که آنجا جمع شده حرارت از حرارت او باشد و در آنجا آب دایم باشد که در آن موضع چهره بگذرد و
سفیدی در قرب او باشد آب او گرم شود و چون ظاهر شود در روی زمین حرارت او را بیندازد آن را
برودت هوا سیم با برودت زمین لاحق شود منعقد شود و زیبق شود یا قرح شود یا نفط ...
اختلاف و تغیر هوا که در او اثر میکنند فصل در الفلزات جای که از انها شود به هر چیز ... که ... یا غیر نامی اگر
غیر نامی است معدنیات است یا غیر معدنی است در او قوت حس و حرکت باشد ... نبات است و اگر ... حیوان است
اما معدنیات آنکه اجسام معدنی تولد شان از آن آید است که متولد میشود از ابخره و ادخنه که در جوف زمین محتبس
بشود پس چون آن ابخره و ادخنه با همدیگر مختلط شد ... مختلف بود که کیفیتی از او معدن متولد شود
و آنهم سه قسم است یا قابل ترکیبست یا ضعیف الترکیب و قوی الترکیب او یا منطرق باشد یا نباشد پس اگر منطرق
باشد اجسام سبعه از زر و سیم و مس و قلعی و سرب و آهن و خار صینی و اگر منطرق نباشد یا آنکه ... در رطوبت
زرنیخ چون زیبق و یا سخت باشد چون یاقوت ... و اجساد سبعه از زیبق و کبریت متولد میشود به
اختلاف اختلاط ایشان در کم و کیف و غیر اجساد سبعه هم یا شفاف باشد چون بلور و یا غیر شفاف چون ...
هم یا در آب منحل شود مثل نمک و زاج یا منحل نشود چون ... و کبریت ... از حکما گویند که زیبق از
اجزای ... متولد شود ... مختلط شود و اجزای ارضی لطیف ... کبریت از اجزای ارضی ... متولد میشود

از شیخ مفید علیه الرحمه نقل است که شبی در عالم رؤیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام در
خدمت آنحضرت بود و شیخ مفید هم در خدمت آن بزرگواران ایستاده بود حضرت موسی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که یا رسول الله آیا این حدیث از شما که روایت میکنند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل این کلام فرموده اید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بلی از من است و صحیح است پس حضرت موسی ملتفت بشیخ مفید شد و فرمود که تو
کیستی شیخ مفید عرض کرد که من فلان بن فلان بن فلان بن فلانم تا چند پشت شمرد حضرت موسی فرمود چرا
مختصر نکردی و کلام را طول دادی [illegible] عرض کرد که [illegible] در وقتی که بطور بمناجات رفتید خدا فرمود ما تلک
بیمینک یا موسی یک کلمه سؤال کرد تا مختصر بگوید و عرض کرد هی عصای اتوکؤا علیها و اهش بها علی غنمی و لی فیها مآرب
اخری [illegible] زیاده فرمودید [illegible] با خدا [illegible] تکلم میکنند طول کلام مطلوب است من هم از
آن جهت طول دادم در روی شیخ که با شما صحبت کنم حضرت موسی فرمود حق است که [illegible] افاده و مفید به
مرحوم سید محمد تقی و سید رضی [illegible] مرحوم شیخ مفید نزد و در پیش او تعلیم گرفته از و حکایات
[illegible] مختصر آنکه شیخ مفید شبی در عالم رؤیا دید که داخل شد [illegible] حضرت [illegible] الشهید علیه السلام
است و مشغول دعا و زیارت است که ناگاه دید حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین را گرفته
گرفته نزد شیخ آمد و فرمود یا شیخ علمهما الفقه [illegible] فقه تعلیم کن شیخ مفید
از خواب بیدار شدم و در تعبیر [illegible] که این چه معنی دارد لیکن [illegible] شده
[illegible] الخدام محترم [illegible] از [illegible] رشد [illegible]
و مشغول بتعقیب و دعا [illegible] دیدم زن [illegible] دست [illegible] طفل [illegible] و اخدام [illegible]
من آمد و گفت یا شیخ این [illegible] رسول الله علمهما الفقه [illegible] وقت تعبیر خواب [illegible]
و آن [illegible] بمنزل [illegible] مشغول شدم تا [illegible]
و آخر مرتبه مرحوم سید مرتضی [illegible] شیخ مفید [illegible]
در [illegible] مسئله [illegible] شد و [illegible] آن [illegible] تا آخر [illegible]
دادند که مسئله [illegible] مقدس [illegible] تا جواب از آن [illegible]
چنین [illegible] شیخ معتمد [illegible]
این کلام [illegible] روز [illegible] الفقراء [illegible]
و از آن [illegible] مشهور [illegible]

چون هوا [illegible] و سو نضج و بهره دارد اما اجسام مثل شقاف از سیاهی متولد میشوند چنانکه [illegible] معادن [illegible]
میان سنگ غلیظ [illegible] حرارت معدن او سو نضج [illegible] اجسام [illegible] شقاف از امتزاج آب و گل متولد میشوند
و بعضی که در آن [illegible] حرارت [illegible] تاثیر میکند و اما اجسامی که در آنها متحلل [illegible] متولد آنها از اختلاف
[illegible] است که با جزای ارض محترق باشد [illegible] شده [illegible] گویند [illegible] از زیبق و کبریت [illegible]
باشد که با هم [illegible] مقدار [illegible] شوند و در [illegible] کبریت [illegible] زیبق و [illegible] کبریت
زیبق [illegible] و چنانکه [illegible] آب [illegible] اختلاف [illegible] متولد میشوند
پس اگر حرارت معدن در او تاثیر کند [illegible] معتدل بطول زمان و [illegible] از [illegible]
و عارض [illegible] از [illegible] از آن [illegible] متولد [illegible] زیبق و کبریت [illegible] در [illegible]
[illegible] تولد [illegible] اختلاف [illegible] و کبریت
[illegible] و عوارض [illegible] و مختلف [illegible] آتش سوخته نشود [illegible]
[illegible] شدت امتزاج [illegible] و [illegible] تاثیر کند و نه آتش بلکه بطول
زمان [illegible] و [illegible] شده [illegible]
[illegible] امور دنیوی خلق بدان تعلق دارد و هم چنین امور دنیای خلق [illegible]
[illegible] از مطعم و ملبس و مسکن [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible] هر [illegible] رغبت نشد
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] وجه [illegible] منقضی [illegible]
[illegible] که زر و سیم دفن کند [illegible] الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها
فبشرهم بعذاب الیم زیرا که مقصود از زر و سیم [illegible] حوائج است و [illegible] در زمین دفن
[illegible] مقصود او فوت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] کند [illegible]
[illegible] چشم [illegible] کند [illegible]
اگر [illegible] سوراخ کنند [illegible] و اگر [illegible]
اگر زر [illegible] ریزند [illegible] آنرا از [illegible]
[illegible] از نضج زر [illegible] در آتش [illegible]
[illegible] زر [illegible] در سیم [illegible] زر [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]

هلاک کند و اگر سوهان هم بجهه کسی که نزدیک است بمیرد و اتفاقا بدان مس و ریم سوخته است و بینی و گوشت و شیخ و سر فرو اول اذاب
بسیار حرارت کبریت است و آیینی و و سیخ او از غلظ یا لحم و هر ... تواند که ای سرا سفید کند و بینی از او دفع کند غرق
حاصل است و چینی چون حرارت بد و رسد زنگار شود و اگر سوزن ... از نی ... زند و او ... بدم آید به هند و بدان گوش سوراخ
کنند هرگز ملتئم نشود و اگر ظروف از او سازند که درو طعام خورند مراقی ... از او تولد کند علل سرطان
و دا الثعلب و او جاع کبد و طحال نمود به تخصوص ترشح ... و اگر ماکول در کاسی ... شب ... کنند سم
بهم صحیح ... آهن چینی تولد دیگر جسد ... الاملاح ... سخت است سواد او و از ... حرارت کبریت
است و فواید او ... از فلزات دیگر است و گوشه که ... آهن در او یا درد او ... است او ...
و دو منفعت فولاد و آهن و از خواص او گشاد ... فولاد ... کند ... بر و دوا ...
بروخواب ... دفع کند و خورشید آورد و در چشم مردم هیبت ... و اگر زنگ آهن ... در چشم کشند
بجای سرمه او ... چشم را زایل کند و ... دفع کند

فایده یکی از حکما گفته است که چهار کتاب ... خوانده‌ام و از هر کتابی یک کلمه
حفظ کردم و دیدم که علما را بنها اجماع کرده‌اند ... قنع شبع
یعنی هر کس قناعت کرد ... سیر است و مقصود از قناعت طعام ... تنها
نیست بلکه در هر امری قناعت باید ... شود از طعام و از لباس و از
کلام و در همه امر معاش باید ... قناعت کرد ... من سکت
سلم یعنی هر کس سکوت کرد سالم ماند چرا که شرارت زبان و فساد او از
همه اعضا بیشتر است پس سکوت از همه مرارتها او را بر کنار دارد ... از
انجیل من اعتزل من الناس نجی یعنی هر که عزلت کرد ... از مردم
و ... رکه ... نجات یافت از شرورات ... یعنی
هر کس ... مردم از فتنه و فساد آنها ... مالد و ... محفوظ
ماند و ... واز غیبت ... و ... برکنار است از ... من
اعتصم بالله فقد هدی الی الصراط مستقیم یعنی هر کس تکیه کرد بخدا
تحقیق که هدایت یافته ... است ... راه راست که او ... امیر المومنین
و اولاد ... سلام الله علیهم فایده حضرت امیر المومنین علیه السلام
میفرماید که ... از توریه اخراج کرده‌ام ... میدارم که روزی
... ابن آدم لا تخف من سلطان غنی
ما دام سلطانی باقیا و سلطانی ابدا باق ... یا ابن آدم لا تخف فوت

حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم ...
... و ... اسم ...
... بنا ... بها ...
... از ... نیز ... از ... اند ...

رزقك ما دام خزائني مملوءة وخزائني ابدا مملوءة ٣ يا ابن ادم انا
احبك وانت ايضا احببني ثم تبغضني ٤ يا ابن ادم عتابك
على انفسك فثم لا عتابك بنفسك لنفسي ٥ يا ابن ادم خلقت
الاشياء لاجلك وخلقتك لاجلي وانت تفر مني ٦ يا ابن
ادم فريضتي عليك ورزقك علي وقد خالفتني في فريضتي
وانا لا اخالفك في رزقك ٧ يا ابن ادم لا تانسني باحد غيري
فمني طلبني وجدني عليك بادا ٨ يا ابن ادم لا تامن مني حتى
تجوز من الصراط ٩ يا ابن ادم مني تغضبني لنفسك فثم لا
تغضبك لاجلي ١٠ يا ابن ادم ان رضيت بما قسمت لك فارضى
منك من قليل من اعمالك وان لم ترض بما قسمت لك
فابتليك ١١ يا ابن ادم

١٢ يا ابن ادم

فائده فاعدا تحصیل علم اینست روایت از رسول صلی الله علیه واله سؤال
کرد که یا رسول الله ما العلم یعنی طریقه یاد کردن علم چه چیز است حضرت
فرمود اول صمت است یعنی حرف نزند دوم استماع است یعنی گوش
دل سوی به سخن گوینده تا اینکه بفهمد چه میگوید ان گوینده سیم
حفظ است یعنی حفظ نماید الفاظ را ...

طریقه اخذ

چهارم عمل است یعنی همینکه این علم را اموخت با آن عمل کند تا جزو هوا
نشود وسبب خسران او نشود پنجم نشر است یعنی آن مسئله وعلم را
منتشر کند در میان مردم تا باعث حفظ وشوق او شود ومردم
مردم از علم او فایده ببرند پس ملاحظه نما که حضرت رسول صلی الله علیه واله
فاعدا تحصیل علم پنج شرط فرموده با این شرایط مردم که اگر یکی از این
شرایط مفقود شود هر اینه تحصیل علم در کمال صعوبت است **فائده**
حضرت رسول صلی الله علیه واله فرموده که اصلاح نمیشود امر عوام از امت
مگر بچهار چیز اول اصلاح نمی یابد امر دنیای عوام امت مگر بسلاطین
که آنها شبان امت هستند که حفظ میکنند از ... گرگ ودزد واطراف
دوم اصلاح نمی یابد امر دین عوام امت مگر بعلما که اینها شبان
امت هستند که اینها حافظ میباشند از جنگ شیاطین ونفس اماره که اگر
علما نباشند امر دین از میان میرود سیم اصلاح نمی یابد امر معاد
امت مگر بقضات وزهاد که اینها راه نما عوام امت هستند براه راست
که اگر این علما وزهاد نباشند اینها هدایت نیابند واز این عبادت
هادی حقیقت گمراه شوند که هادی آنها خواهد شد چهارم اصلاح
نمی یابد امر معاش امت مگر بتجار که آنها امین خدا هستند در میان خلق
خدا ... که اگر تجار ... شوند ... امین خدا در میان مردم

مردم

واز اینها گفت ان
تابع شیطان ونفس
شوند عوام امت
پس چه کنند

بر اسم نابغه ... (بحر ...)

حکایت نابغه جعدی از شعراء زمان جاهلیت و اسلام بود لعد از انکه صد و سی سال از عمر او گذشته بود در اصفهان وفات شد در پیش حضرت رسول صلی الله علیه و اله خواند قصیده را که در او این بیت بود بَلَغْنَا السَّمَاءَ بِمَجْدِنَا وَجُدُودِنَا ۝ وَإِنَّا لَنَرْجُو فَوْقَ ذَلِكَ مَظْهَرًا ۝ یعنی رسیدیم با سمان بسبب جد و اجداد خود و بدرستیکه ما هر آینه آرزو میکنیم بالاتر از این محل ظاهر شدن حضرت فرموده که بسوی کجا ای لیلی نابغه گفت بسوی بهشت حضرت فرمود بلی انشاء الله چون این بیت سوخواند وَلَا خَيْرَ فِي حِلْمٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ۝ بَوَادِرُ تَحْمِي صَفْوَهُ أَنْ يُكَدَّرَا ۝ یعنی و نیست خیر و خوبی در برده باری هرگاه نبوده باشد برای او تندیها و غضبها که نگاه دارند صفا و بهره از اینکه آلوده شود وَلَا خَيْرَ فِي جَهْلٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ۝ حَلِيمٌ إِذَا مَا أَوْرَدَ الْأَمْرَ أَصْدَرَا ۝ و نیست خیر و خوبی در نادانی هرگاه نبوده باشد برای صاحب او حلیم و برد باری که هرگاه بر انجام چیزی وارد آید ان برد باری از آن کوچ فرماید حضرت با و فرمود که خدا تعالی بر اکنده نکند دهان ترا پس نابغه نیکوترین مردم بود در شعر و هرچه بیکدندان از او می افتاد دندان تا نا بیرون نیامد و ادراک زمان خلفا نمود و خلفا تعظیم او میکردند و عطا یا باو میدادند و ادراک کرد زمان ابن زبیر را لعنه الله تعالی

ما ام

حا

در بیان ... نابغه جعدی ... اسلام

76

تمثال قاضی طمّاع و مزدور راندن او

بسم الله الرحمن الرحیم

قاضی بود در دیار جبل ۝ با هوجعت وار خدای جبل

قاضی اندیار فصل بهار ۝ پسر خویش را نمود احضار

کای پسر جان بهار آمد ۝ موسم کار کشت زرع رسید

رو ببازار و گیر مزدوری ۝ کم خورنده کار پر زوری

روز ها تا بشب بود در کار ۝ شب اگر شکیلی بود بدو حصار

مزد او را با و نکو طی کن ۝ خرج و باجتش بعهده وی کن

عوض اجرت شب و روز بیش ۝ مسئله یا حدیث آموزش

گو بنا شی اگر بخدمت سست ۝ میکنم حمد و سوره تو درست

مده از دست صرفه را تو بلا ۝ مزد او را حواله کن بخدا

فصل کار است هان مکن اهمال ۝ خیز و تعجیل کن که رفت مجال

پسر قاضی بسه از دار ۝ روی بنهاد جانب بازار

دید ناگه بسایه طاقی ۝ سخت بازو جوان قچاقی

سر بزیر او فکنده اندر فکر ۝ زیر لب و سو خوان تسبیح و ذکر

پیش شهزت گفت کیف الحال ۝ گفت صد شکر در جواب سوال

گفت در خاطر تو ای برنا   غم دنیاست یا غم عقبی
گفت تا چون شدم فنا آیین   بیشتر در دلم بود غم دین
پس شیخ مرحبایش گفت   دُر معنی چنین به طبعش سُفت
گشت معلوم من تو کاری   مؤمن و متقی و دین داری
چون فهیمی و آخرت طلبی   مرد میدان نوخاست و تعبی
قاضی این بلده مر اید راست   طالب تو چون شخص کار آگاست
چند ماهی لشیخ شو یاور   مهر بنزد رئیس فرود آور
کن قناعت بخویشتن پیشه   بر مهر حرص خود بزن تیشه
مهر تسلیم خویش پیش افکن   طمع از حب سیم و زر بر کن
بگذر از مال و دولت دنیا   خانه آخرت بکن تو بنا
حله مغفرت بدوش انداز   روز در روزه باش شب بنماز
خرج افطار با غذای سحر   کن مداخل تو از مهر دگر
گر تو اندوخته هست از سابق   یا ز فرجی که بدو پیش لاحق
خرج یومیه خود از هر ره   کن تعهد بطوع و از رغبت
اجرت خویش را بهفته و ماه   هرچه خواهی تو از خدا میخواه

کار پی

کار پی مرد بهر قاضی کن   تو خدا را ز خویش راضی کن
چون بخدمت بجهد مشغولی   در گذشتی ز مرد معمولی
شیخ شخصی است عالم و فاضل   ذو فنون و مدقق و کامل
گر ترا خیر خواه خود بیند   از صدیقان خویش بگزیند
دلش آخر بحال تو سوزد   واجب و مستحب آموزد
یاد گیری قواعد نیات   از اصول و فروع خمس و زکات
چون بدانی مراسم طاعت   حق تعالی کند ترا رحمت
وهدت جا بغرفهای جنان   یار گردی بحوری و غلمان
گفت سعدی نجات در بر گشت   آدمیزاده طعمه مرگ است
برگ عیشی بگور خویش فرست   کس نیارد ز پس تو پیش فرست
نوجوان حرف آخرت چه شنید   حُسن ذوق سعادتش بخشید

به خیالش که کار دین بازیست | اختیار بهشت با قاضیست
شد به شرطش ز جان و دل راضی | رفت با او بخانه قاضی
با پسر گفت قاضی بدخو | که چسان شرط کرده با او
دا بوار ز نعم و شتم هر رشته | سر خط خرج و کار بنوشته
جهره بختش مباد زیانش | کن سجلش شهادت عدلین
پسرک گفت کرده است اقرار | که بود ماه و سال اندر کار
از سعیدی جمیع ما سر شب | جسم و جان افکند برنج و تعب
آن چنان بهر حضرت قاضی | کار بیند گر او شوی راضی
کار بی مزد بهر ما بکند | خرج خود از جیب خود بخورد
کارش ابتداء و خرج از وی | مزد او باجد انبود دم طی
قاضی از این سخن شد اندر خشم | به پسر تند کرد ابرو و چشم

که هذا

که هذا النسل تو بر اندازد | نطفه نا خلف فنا سازد
از چه با کار کر کردی طی | که بود خرج مال عهده وی
هر که مزد و خرج خود بکشد | پس که خرج من و تر اید بد
شرط نامه از او بگیر فی الحال | که کشد خرج ما و اهل و عیال
زین سخن قاضی اندر آن اجماع | رید بر فرق اشعث طماع

در تعریف اشعث طماع است

در عرب بود شخصی از حق دور | نا جوان مرد در طمع مشهور
نام او اشعث و لئیم بسی | بطمع کاریش نبوده کسی
داشتی آنچه چشم منفعت ز هوا | کردی اخذ ارت از همه جا
نقش خوانی اگر بدیواری | دیدی آماده ساختی باری
دید روزی کسی بره او بود | دامن خود گرفته زیر ببو

گه نظر بر سپهر بگشادی گه دویدی و گاه استادی

گفت با او چنین بره چه روی گاه می ایستی و گاه دوی

رمز این کار را نما اظهار چیست منظور تو ازین رفتار

گفت آشفته که ای فقیر و فگار تو کجا واقفی ازین اسرار

بلکه مرغی ز اوج چرخ کهن × کرد تخمی فکند بدامن من

الغرض آن دنی خام طمع در جهانش نبود مثال و تبع

فائده بسم الله الرحمن الرحیم جلیله

بدانکه این نفوس ناقصه که محسوس و محصور اند و پیشه خود کرده از خوف
طبایع خود سرکش میگشتند و طوق انقیاد کسی نمیخواهند بر گردن
بگذارند حکمت الهی که ناموس و شریعت قرار داد الله و طلبا لمرضاته
عمد گشته بلکه مردم محتاج به آن و محتاج به امیدوار ساختن خلق و دعا نموداد(ن)
و ترسانیدن و نگذاشتن و غذا کردن از آنکه که این دو سبب
امیدواری و کشتن شاید در صراط شریعت مستقیم شوند و بدان
محبت و منفعت است که این نفوس حیوانی وحشی طوق ناموس و شرع را
در گردن گیرند بر خلاف شهوات و خواهش نفس خود سوار روند لیکن ضرار
حکیم جل و علا از برای انقیاد طبایع وحشی حیوانی وحشی اسباب بیم
و امید قرار داده که شاید بطمع آنچه امید او حاصل گشته و بهراس
آنچه از او خائف اند مطیع و منقاد شوند پس شریعت موضوعه
رونده چنانکه اگر بخواهند حیوانی را بجائی ببرند که آن حیوان چموش
کند و برود که ببینند دادن علف و جو دهد و از ترس زنجیر و
بیخ او و بار بر دهد او حکیم هم همین طور که و همین رویه
تملک داشته که بوعده نعمت بهشت و حور و قصور و ضد اینها
با طبعها بطمع آورد که طوق شریعت بگردن خود نهند چرا که خدا را واحد
و با ترس عذابها گناهان وعید فرموده که بترسند و از خلاف شرع
برگشته باشند چنانکه غذاهای جسمانی ظاهری هم مهیا فرموده و بلا

وامراضها وقحطها وفتنه‌ها هم مقدر فرموده وچونکه صادق القول آیة باید
معاصی در دنیا واخرت مبتلا به عذابها مشغول خواهد فرموده وتخلفی
در آن نیست چنانکه علانیه می‌بینیم که هیچ قومی مبتلا به امراض خاص
وعام مبتلا نشده مگر به واسطه تخلف ایشان از ناموسها
وطغیان وسرکشی ودشمنی شان با انبیا واولیاء که حافظان نوامیس
وشرع بوده وبیان کننده اصلاح وفساد وخیر وشر عباد وبلاد وبقدر
وهیچ قومی در رفاه وخیر وطول عمر وامنیت طرق وبلاد وعیش
واسع ورخص نعمت نیفتاده مگر به واسطه عمل ایشان به شرایع
واحکام وتولای ایشان مر انبیا واولیاء را واعزاز دین واهل دین
را واهانت ایشان مر مخالفین دین را واحیای سنت وقلع عادات
جاریه در جمیع اعصار ورواج یافته نشده قومی مگر به واسطه
خودسریها وکارها که باعث فساد وتفرقه عباد بود وآیا برکت
ونعمت زیاد نشد بر قومی مگر به واسطه درستکاری وانصاف
ومروت واعتدال ایشان ونامرعی شدن مراسم‌ها واز اینجهة
خداوند در قرآن وسایر کتب سماوی وانبیا واولیاء در احادیث
وروایات شافیه لطف شرع را سبب نجات امم واصلاح ومدرک
ایشان را با ذکر قرائن تا امت مرحومه عبرت گیرند وشریعت
مقدسه عمل کنند خلاصه مقصود اینکه این خلق وحشی
طبیعت حیوانی سیرت قربة الی الله وطلبا لمرضاة الشریعة

خلاق

خلاق عالم عمل نخواهند کرد وبمقتضای معاصی واعمال سیئه مستحق هلاکت
خواهند شد ومنع بهیچ مستحقی از آنچه استحقاق آن را دارد در نزد
خدا روا نبود واگر به حسب استحقاق با ایشان عمل کند جمیعا
در روز اول مستحق بلایای عامه وابتلاهای شامله شوند ونسل
نوع انسانی از عالم برداشته شود وآنچه در روایات ایشان ممکن
بود که مؤمن شوند موجود نگردند وبجای نوع انسانی برافتند وتجدید
نوعی دیگر باید نمود وایشان نیز باز چنین گردند وچنین شوند وهرگز
فایده خلقت بروز نکند پس اضافه حکیم در حکمت لطف از سعادت رحمت
ومرحمت وحفظ نوع انسانی در رسیدن مرتبه بلوغ غایة خلقت
ودوام وبقای نسل واجب گردد در شریعت مطهره برای متخلفان
ومتعدیان گستاخان از شریعت حدود وحدودی چند را مجرای هر عصیانی تعزیری
یا حدی یا قتلی باشد تا رعیت سرکش به واسطه آنکه حدود از سرکشی باز
ایستند ومطیع ومنقاد شوند ودوبا عصیان نکنند وحیات این دین
اهم مهمات است برقرار باشد وخلق برطرف نشوند وبلاها نازل
نشود وبرکات قطع نگردد مگر آنکه بی‌حد ودرجه منزجر نشوند وطغیان
شان بالا گیرد ودر بر انبیا واولیاء تعدی کنند وظلم نمایند پس در این
وقت مستحق سایر بلاهای دنیوی واخروی شوند به سبب اعمال شان
وجزای هر رفتاری را آنها با انبیا واولیا وعلما اگرچه در نظر کم آید

سبب نزول بلاها در دنیا

و اینکه می‌بینید که عالم فی الجمله برقرار است با وجود تمرد و عصیان خلق
وعدم اجراء حدود شرعیه جهات بسیار دارد یکی آنکه باز بعضی شرایع
مردم عمل میکنند و برکت آن بهم جانی برای مردم ماننا و یکی آنکه
برکت آنانیکه عامل شریعت میباشند و حفظ ناموس آنها را
میکنند در اقوال و احوال و افعال حفظ بنیه عالم محفوظ میماند
چنانکه از جهة چند بته گندم و جو یا چند درخت ثمر ده هزاران خار و
خاشاک را آبیاری میکنند اگرچه بهمت اغلب ایدی روزگار برانداخت
و اهلیه آن چند نفر عامل شریعت است میخواهند نام و نشان
این‌ها از عالم براندازند و نمیدانند که بقاء وجود شان بواسطه
چند نفر است و یکی دیگر آنکه خداوند چون در کارهای حکمت و
صاحب رأفت و رحمت است مهلت میدهد تا توبه کنند تا توبه کنند
و عصیان همیشه دین در عصیان و تمرد و مخالفت شان مستحکم شود
و میدانند که از چنگ او بیرون نمیروند و هر وقت بخواهد آنها را میگیرد
و اگر در دنیا آنها را مهلت دهد در آخرت گرفتار زند یا آنکه از نسل
آنها مؤمنی باید بعمل آید پس آنها را حفظ میکنند برای نسل آن
که بعد بیرون بیاید یا بجهة امتدراج است یا آنچه در حکمت حق دارند
از شقاوت اسرار دهند چرا که اگر عاصیرا باول گناه بگیرد دیگر آنچه در
قوه او است ظاهر نشود و مردم از ترس و نفاق معصیت نکنند
و اینکه مردم بهم جانی دارند از اینجهات است و اگر شریعت درست
حرکت کنند آنوقت برکت و برکات آسمان و زمین را خواهند دید و بقا بها
خلقت و ثمره زندگانی در دنیا و آخرت خواهند رسید

فائده بسم الله الرحمن الرحیم کاملة

بدانکه یکی از اسماء الهی صانع است یعنی صنعت کرده خلق کنی و بدانکه مراد
از صانع دو چیز است یکی صانع مقارن و یکی صانعیکه مرجع همه صانعین
مقارنه است واعظ از همه است و هر کس فرق نگذارد میان این دو صانع برای
او بتکلف باشد و از اینجهت طبع سلیم نتواند قبول کند پس اگر کسی
برهان اقامه کند بر وحدت صانع مطلق بتکلف کند و برهانش
صحیح نباشد زیرا که بالبداهه صانع مقارن متعدد است و واضح
از این میخواهد که صانع شمشیر غیر صانع تخت است و بدیهی است که
شمشیر مصنوع کارد گر است و تخت مصنوع نجار است و هکذا
سایر مصنوعات پس کدام حکیم میتواند برهان اقامه کند بر وحدت
صانع مطلق پس واضح و بدیهی است که هر مؤثری صانع اثر خود است
و مقارن با او است و اینگونه صانعین متعدد هستند و هر کدام مقارن و
مباشر با صنعت و اثر خود است پس شکی نیست در اینکه از برای هر اثری
خالق جزئی و خالق کلی خواه جوهری خالق عرضی خالق شمسهای خالق غیبی یک
صانع مخصوص و بدیهی است که آن صانع مقارن و مباشر و معاشر با ادوات
و در این کلام شک و شبهه نیست ولی سخن در این است که آیا فوق
این مباشرین کسی دیگر هست که متصرف در این‌ها باشد و
محرک و کردانندة و جاری کنندة در اعمال و صفات او باشد یا نیست
و همه سخن اینجا است و الا شک نیست که از برای هر فعل فاعلی و هر اثری صانعی است
از برای

حفظ آن قصد ما ان ازخزینها باشند وحفظ کلها حفظ اجزا باشند حفظ عرض حفظ
شهرت باشند حفظ غیبی که میکانیکی مخصوص ما و هست که آن صانع مقارنت
با اوست در فوق الکمالتها به صانع واحد است که آن صانعین اول آلات
وادوات و اسباب اوینه که هر یک را در موضع خود بکار میدارد
که آن اسباب و آلات بکار رفتن و بهیمه و وادن و تحریک او عمل میکنند
چنانکه اره بتحریک نجار میبرد و حرکت نجار مانند روح است در بدن
و چنانکه تیشه بکار کردن نجار میتراشد و همچنین سایر اسباب بی
بتحریک نجار و صلاح دید او در موضعی که نجار آنها را بکار برد
بکار و قوای نجار خواهند برید و تراشیده و سوراخ کرد و خط کشیده
والا اره و تیشه و مته جماداتی هستند بی شعور و بی حس و حرکت و قوت
جان هیچ از خود نمیدانند موضع بریدن و تراشیدن و سوراخ کردن را
بلکه بدون حرکت نجار در نهایت تراشنده نیست و سوراخ کننده
نیست و اگر ما آنها را بنا و صانع خواندیم بجهت حرکت نجار است
که در آنها بروز که پس حقیقة صانع همان نجار است و اسم
صنعت برای آلات ظاهرا مجازا گفته میشود چنانکه میگویی که خط
فلانه و خط ... نسبت میدهی و حال آنکه و قسما حاجت دست
است پس مجازا کار نسبت اخطاسی به آلات و اسباب هم
میدهند پس صانعین مقارنه بسیار بسیار ... ولی از برای این صانعین

مقارنه صانع دیگر هستند او بکار بردن آنها و کردن آنها کل الآلات است
پس چنین اسم طبیعت را درست فهمیدی حالا بدانکه این صانعین مقارنه
هرچه باشند خواه جسمی باشند از اجسام این عالم طبیعی باشند
خواه خفیه و خواه کلها روحی باشند و ما این اجسام خواه ستم و خواه
منقطع بدانکه جمیع آنها حادث شده و مخلوق هستند زیرا که متعدد و ممتاز
و محدود بند و هریک از آنها قابل تغییر و زیاده و نقص و ضعف و شدت
و کم و نقصه و حرکت است فرض عدم و فنای همه آنها وجه
بعید نیست از اینها که این تغییرات در آنها محسوس است بخصوص اطلاع دارای
وجه بعید از آنها که کلیت تعقد این امور در آنها و فنا از آنها
پس بالمجمله اقرار بصانعین بدو ذرات موجودات میگوییم که همه
آن صانعین هرچه باشند حادث هستند و محتاج الصانعی هستند
که فوق آنها باشد که در عرض آنها و نمیگوییم تعدد سایر تمایل از
اینم هم خواه عام و خواه عالم که این صانعین هر یک متعدد محتاج
بصانعی بیش از خود هستند و آن صانع محتاج بصانعی بیش از خود
و همچنین تا منتهی شود بصانع اول زیرا که اگر چنین بودی نعوذ بالله
صانع قدیم منتهای عدد و کثرت اینها بودی و از نوع اینها بودی
و این خطا است زیرا که بطلان تعدد اثبات شد تناهی صانع
اول را میکنند زیرا که صانع و در عرض مصنوعات قرار میدهند و

و این خطای محض است بلکه عرض میکنیم که این صانعین اگرچه غیر متناهی
باشند و اما الی الابد سلسله اینها تمام نشود پس چند بصانع فوق خود زیرا
که همه حادث و مخلوقند هرچه باشند مثل اینکه سلسله عدد اگرچه
از طرف صحاح و کسور هیچیک متناهی نیست ولی هرچه باشد
چه در کثرت احد است زیرا که احد فوق کل اعداد است و مرادم از
غیر واحد است زیرا که احد حقیقی اشتمال ندارد بر یک و دو و ده و صد
و هزار و جمیع اعداد لکنه ملتفت باشی این معنی که در وقتیکه میگوئی
احد را عدم معنیش این است که نه یکنفر و نه دو نفر و نه سه نفر و نه
صد نفر و نه هزار نفر بلکه جمیع اعداد را به این واسطه نفی میکنی و اگر بگوئی
واحد را عدم احتمال زاید و کمتر که اکثر باشد میرود لیکن احد حقیقی
بالای کل اعداد و اعداد هرچه از بالا و پائین بروند بپایان نمیرسند
و احد محیط کل است پس اگرچه صانعین بسیار اقرار کنیم مالا لازم است
که اقرار بصانع اعظم فوق همه بکنیم بجهت اینکه مجموع صانعین اگرچه بلا
نهایه هم باشند کل اینها مصنوع عند هرچه باشند و صانع اعظم فوق
همه است زیرا که آنصانع اعظم صنعتش مثل صنعت این صانعین نیست
که بطور شرکت و مباشرت باشد و در عرض مصنوعیت خود بالاستقلال
به اعتبار برود که او هم مصنوع صانعی دیگر باشد چرا که او فوق کل است
نه بطور فوقیتیکه در سلسله مخلوقات فرض کنی و این جور فوقیت

هیچکدام را ندیدم که

در آن صانع اعظم روا نیست چرا که او فوقیتی را دارا است که حد بکنه است
که شباهت بفوقیت مصنوعی بر مصنوعی ندارد و در فوقیت صانع اعظم
مثل فوقیت نوع بر افراد و جنس بر انواع نباشد البته چرا که این فوقیت
فوقیت مخلوقی است بر مخلوقی پس باین برهان شریف و دلیل لطیف
معلوم و واضح شد که بالای کل صانعین هرچه فرض کنی اگرچه
بی نهایت فرض شود عرضا و طولا باید صانع ثابت باشد احدی که مرجع
کل باشد و او هم در عرض اینها نباشد و در او اشتباه تعدد نرود چرا
که اگر متعدد شوند محدود و ممتاز شوند و قابل عدم و فنا و زجر و
نقصان گردند و مخلوق شوند پس جمیع مخترعات در هر جا که
باشند و بهر طور که باشند صانعی دارند که مثل اینها هیچکدام از کثرت
نیست و هر که صانع با آن صانع احد اعظم است که هو
القاهر فوق عباده است و ولی کل است و او اولی بکل اشیاء
و وجهی دیگر اینکه آن چیزی را که فرض عدم او را جایز نکرد او قدیم
نباشد و هرچه را که فرض تغیر و عدم او جایز شود بحقیقت او حادث
است نه قدیم و قدیم فرض عدمش روا نیست و نمیشود زیرا که او
وجودش واجب است پس اگر کسی بگوید که قدیم نباشد چه طور
میگوییم پس هرچه است حادث است و حادث بی محدث نشود
و حادث بی صانع قدیم هرگز موجود نشود پس فرض عدم قدیم فرض

دفع اشتباه

عدم مطلق حادث است و حال آنکه حوادث هستند علاقه و موجودند پس تقدم بر

فوق اینها هست و فرض عدم خطا و به معنی است و قدیم بودن همه حوادث

هم به معنی است که تغیر آنها و امکان عدم در زمان آنها علاقه

و حیث پس مجموع حادث شدند و محتاج بقدیم و مراد از حادث در اینجا

احتیاج او بقدیم است نه آنکه زمانی باشد که نبوده باشد چرا که این

حادث و ضعیف است و جمله است حادث و آنکه از حوادث ذاتی متنافی

با استمرار وجه بماند و مثل استمرار چراغ و نور چراغ پس فرق بگذار میان قدیم

و حادث تا موحد شوی **فائده** در کتاب بشفا مرآه من المودة موفق باشد

احمد خوارزمی که یکی از بزرگان عامه است و شیعه لسنه معتقد روایت کرده

است از سعید بن بشیر از علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت فرمود رسول خدا

صلی الله علیه و آله که منم بر حوض کوثر و از دو میشوم برکشاو و تو یا علی ساقی

هستی و حسن راننده دشمنان است از حوض و حسین آمر است و علی

بن الحسین نقیب لشکر امین بینه و محمد بن علی راهنما گشتیست

است و جعفر بن محمد ساقی و کشنده است و موسی بن جعفر احصا

کننده محبین و مبغضین است و قامع منافقین و علی بن موسی زینت

کننده مؤمنین است و محمد بن علی نازل کننده اهل جنت است در

درجات شان و علی بن محمد خطیب شیعیان است و تزویج کننده

حور العین است ایشان و حسن بن علی چراغ اهل بهشت است.

که اهل

که اهل بهشت از نور او استضائه میکنند و مهدی شفیع ایشان است در روز

قیامت جائیکه اون بنید مگر خدا مگر برای هر کسی که میخواهد و راضی است

پس نظر عبرت در این حدیث نظر کنید که چطور رفقای را الحمد سفیان

روایت میکنند و تصدیق او را و ارند و با زهم بمذهب حق باقی اند تا بنهم الله

ایضا از ابراهیم بن محمد حموینی که یکی از بزرگان عامه است روایت است

که او بسند متصل روایت کرده از ابن عباس که یهودی که نام او نعثل بود وارد

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد چند مسئله پرسید از الجمله پرسید

که یا محمد مرا خبر ده از وصی خودت که کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر آنکه

از برای او وصی است و پیغمبر ما موسی بن عمران وصی کرده یوشع بن نون را

حضرت رسول فرمودند بلی وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابی طالب

است و بعد از آن دو سبط من حسن و حسین و از عقب او نه نفر از

صلب حسین ائمه نیکو منه نعثل عرض کرد یا محمد اسم ایشان را از برای

بگو فرمود چون حسین در گذشت پسر او علی است و چون علی در گذشت

پسر او محمد است و چون محمد در گذشت پسر او جعفر است و چون جعفر در

گذشت پسر او موسی است و چون موسی در گذشت پسر او علی است

و چون علی در گذشت پسر او محمد است پس پسر او علی است پس پسر او

حسن است پس حجت پسر حسن است پس اینست دوازده نفر ائمه اثنا

عدد نقباء بنی اسرائیل نعثل عرض کرد که جای ایشان در

بهشت فرمود با من در درجه من نعثل عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله

و آخری پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست از صلب او بیرون می‌آید
ائمه ابرار بعدد اسباط حضرت خضر که ای اباعماره ایشان شناسی
اسباط را عرض کرد بلی یا رسول الله اول ایشان لاوی بن برخیا
بود که غایب شد از بنی اسرائیل مدتی بعد ظاهر شد پس خدا
ظاهر کرد شریعت خود را بعد از آنکه مندرس شده بود و جنگ
کرد با قرسطیا پادشاه تا کشت او را پس حضرت فرمود
خواهد شد در امت من هم آنچه در بنی اسرائیل بود و دوازدهم
از اولاد من غایب خواهد شد بطوری که دیده نشود و در امت من خواهد
آمد زمانی که باقی نماند از اسلام مگر اسمش و از قرآن مگر رسمش
پس در آن هنگام اذن دهد خدا او را که بیرون آید پس ظاهر کند
اسلام را و تجدید کند پس خوشا از برای کسیکه دوست دارد
ایشان را و وای بر حال دشمنان ایشان و خوشا حال کسیکه
تمسک بایشان نمود پس [illegible] نعت مشهوری پیغمبر صلی الله
علیه و آله داب شعر را خواند: صلی الاله ذو العلی علیک
یا خیر البشر انت النبی المصطفی والهاشمی المفتخر بکم
هدینا ربنا وفیک نرجو ما امر ومعشر سمیتهم ائمة
اثنا عشر حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر قد
فاز من والاهم وخاب من عاداهم اخرهم یشفی الظما
وهو الامام المنتظر عترتک الاخیار لی والتابعون ما امر
من کان عنهم معرضا فسوف یصلی سقر

فائده بسم الله الرحمن الرحیم جلیله

از جمله الطاف الهی و سادات اطهار ائمه اطهار علیهم السلام آنستکه در هر عصری
عدو ایشان را جمیع جهال و اشراف و علما و سلاطین و عساکر ایشان
و غالب رعایای بلاد قرار داده و جمیع ایشان سعی در اطفاء نور ایشان
میکردند و جمیع این اعادی در جمیع اعصار سعی داشتند که هر
ذره نقصی در ایشان بیابند و به چشم و گوش خود [illegible] از ایشان
دست مایه خود کرده ایشان را از نظرها ساقط گردانیده
و قدر و مرتبه ایشان را در نظر مردم کم کنند شاید باین واسطه
با آن بزرگواران خلق رعایا استخفاف و بی احترامی کنند و اعتقادات
ایشان در باب آن بزرگواران فاسد شود و از درجه امامت ایشان را
خارج دانند و بخصوص هم بسیار از افترا و تهمت بر آن بزرگواران
بستند چنانچه بعضی از کشتن و اسیر کردن هیچکدام دریغ نداشتند و آن
سلاطین با اقتدار که اغلب روی زمین در دست ایشان بود و هر قسم [illegible]
باطراف عالم و علمای هر مذهب و سحره و کهنه و اهل شعبده
را جمع میکردند که شاید بمباحثه و حیله و شعبده و سحر بتوانند اثبات
جهلی یا عجزی یا نقصی در ایشان بکنند اگر چه بطور افترا و تهمت
باشد و از برای ایشان نشد و خود ایشان رسوا تر شدند و ایشان
[illegible] گردیدند و سعی ایشان در استیصال اهل بیت ایشان و کشتن ذریه طاهره
و قطع نسل و برگشتن [illegible] اقارب و خویشان ایشان
و افناء و فرار [illegible] سادات طیبین از حول و حوش ایشان

گشتند ایشان بی‌پروا شوند و منقطع کرد و نشد و جمعی از همه عاجز .
شدند و دیدند که امر آن بزرگواران روز افزون و حجت ایشان
مانند آفتاب تابان شد و روز بروز شیعیان ایشان در
ازدیاد و علوم ایشان در نشر و معجزات و فضیلت ایشان عالم
را پر کرد و عامه و خاصه همه اقرار بفضیلت و کرامات ایشان دارند
و همه در نزد ایشان عاجزند و کتب عامه و خاصه از فضایل ایشان
پر است و عالم را فرا گرفته بنابر این تا آخر گشتند والا اینقدر
شور و شر نمیشدند که این عملها باعث رسوایی دنیا و خرابی دولت
آخرت ایشان است و باعث لعن ابدی خواهند شد چگونه نه و حال
آنکه خلفای سلاطین و خلفای علما اولادشان فضیلت آن بزرگواران
بعد و خلفای‌شان با بنی خلفای آن بزرگواران مباحثه نامرضی
مثل هارون و مأمون و مثل عمر عبدالعزیز و سایر ایشان
فلهٰ بمقتضای الملک عقیم چنین از همه جا ناچار شدند و بر ملک
حق ترسیدند لعن و عذاب ابدی را بر خود گذاردند و مرتکب قتل آن
بزرگواران شدند و مع هذا بشیوه دقیقه ایشان مر جلال و عظمت
و کبریا و حسن ثنائی در همه اعصار رو بفزون و در قاتلین ایشان
مرکبی ابدی و عذاب سرمدی و منقرض شدند بطوری که گم شد
نام و نشان از صفحه عالم مگر آنکه لعن نامشان را ابر دوام آمد

در صدد قتل آن بزرگواران برآمدند بعد

[illegible]

علیهم

علیهم السلام با وجود اینهمه اعادی روز افزون شد و علم ایشان و دین ایشان
در عالم منتشر گردید پس جهت است تعزیر و تصدیق هذا الامر بزرا
ائمه کرام بتصدیق الهی اعظم از این نشیه و تصدیق است که کتب ابنه
و سنت رسول خدا پر از فضایل ایشان است و کتب عامه و خاصه
مشحون بمدایح ایشان است و نام نامی و اسم گرامی ایشان عالم را
پر کرده است و فضایل و کرامات و معجزات ایشان عالم را مسخر کرده است
فائده بدانکه جمیع سعادت و محنتی که برای خلق وارد آمده است و
خواهد آمد از مقتضاهای عملهای زشتی است که شریعت مقدسه
از آنها نهی کرده پس هر گاه عاصی ناشایسته از بعضی اشخاص سر زند
و سایرین اعمال صالحه کنند هر آنچند کسی عاصی مستحق عقوبت
شوند و باقی مستحق احسان و رحمت و بلا مخصوص بآن عاصی شود
بلکه لیس اینکه برکت باقی که صاحب اعمال صالحه اند فدا و نذر از
عصات هم در گذرد و هر گاه نوع عالم مرتکب اعمال ناشایست
شدند و شیوع گرفت و در عالم صلحا معدود شدند مرتکبین پس
عامه خلق مستحق بلاهای عامه شوند و از آن وقت است که بلا
حلول شود هم فرا گیرد الا کسی که برایشان رحم شود و کفها بعضی خلقهای
ایشان را گرد و بسوزد بیدار کرد و از قرب آنهم فایز نگشته پس
عموم بلاها بجهت عموم معصیت است و خصوص بجهت خصوص است

بیان نزول بلاها و محن

پس هرگاه مردم مستحق بلای عام شدند خداوند عالم تأخیر خواهد فرمود شاید
توبه کنند یا اینکه از نسل ایشان مؤمنی بعمل آید پس تأخیر خواهد
فرمود تا آنکه بداند که دیگر توبه نکرده و اصرار دارند بر معاصی
و بداند که دیگر از نسل ایشان مؤمن بعمل نخواهد آمد آنوقت بلای عام
میفرستد و بر خلق نازل خواهد گشت چنانکه حضرت نوح سیصد سال
قوم خود را براه حق دعوت فرمود و کسی از او نشنود و ایمان
نیاورد و علاوه اذیت و آزار بسیار بآنحضرت کردند پس خواست نفرین
کند جبرئیل از جانب خدا آمد و عرض کرد که نفرین
منما پس آنحضرت سیصد سال دیگر صبر نمود و مشغول
دعوت قوم شد آن مردم باز برای اعمال خود مصر بودند پس بعد از سیصد
سال باز خواست نفرین کند باز [illegible] عرض کردند
که مهلت ده باز نفرین موقوف کرد و سیصد سال دیگر دعوت
فرمود باز نشنیدند و بر اعمال خود مصر بودند پس مأمور شد
و کشتی ساخت [illegible] کشیدند تا کشتی را ساخت تا طوفان شد
و بلای عام عالم را فرو گرفت [illegible] است قتل عام
از این مردم [illegible] حضرت [illegible] کفر
روی زمین [illegible] و از خون [illegible] کند
خواهد شد [illegible] کفر [illegible]
و از صلب کفار دیگر مؤمن بعمل نیاید آنگاه فرج خواهد فرمود و عالم را
پر از عدل و داد [illegible] خواهد فرمود ترجمه

ترجمهٔ حدیث امام در صفت و فضل مؤمن

روایت است که مصاحبی بود برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که او را همام
نام بود و او مردی بود زاهد عابد روزی عرض کرد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که وصف نما از برای من متقین را مثل اینکه من ایشان را ببینم پس آنحضرت
تأمل در جواب کرد بعد فرمود ای همام بپرهیز از خدا و خوبی نما بدرستیکه
خدا با کسانی است که پرهیزکاری نمودند با آنکسانی که ایشان خوبی کنندهاند
پس همام قناعت بهمین قدر از کلام ننمود تا اینکه قسم داد امام را که بیان
فرماید پس آن امام عالیمقام حمد الهی و ثنای خدا را بجا آورده و صلوات
بر پیغمبر محمود فرستاده فرمود اما بعد بدرستیکه خدای سبحانه و تعالی خلق فرمود
خلق را در وقتیکه بی نیاز بود از طاعت ایشان و ایمن بود از مخالفت
آنها یعنی از مخالفت ایشان ضرر بخدا نمیرسید بعلت اینکه آن ذات مقدس کبریا
اعلی و اجل است ضرر نمیرساند او را معصیت عاصیان و همچنین منفعت
نمیرساند او را اطاعت اطاعت کنندگان پس بعد از خلقت تقسیم
کرد مابین ایشان روزی و معاش آنها را و باز نهاد هر یک از ایشان را
در دنیا در جاهای ایشان یعنی مکان هم بهمه آنها عطا فرمود پس اهل
تقوی در دنیا کسانی هستند که اهل فضل و کمالاتند تکلم ایشان

حق است وصواب وخیر وارشاد لباس ایشان میانه روی است راه رفتن
ایشان فروتنی وتواضع است میپوشند دیده های خود را از امور یکه خدا
حرام کرده بر ایشان باز میدارند گوشهای خود را بر علمی که منفعت دارد از
جهة ایشان ونفسهای ایشان از ایشان در بلاها مثل کسیکه
نفسهای ایشان در سعه ورفاهیت باشند یعنی اطمینان وتحمل ایشان
در بلاها ومحن ومصایب ومکروهات مثل کسی است که نفس او در رفاهیت
وسعت مطمئن است اگر نبود آن اجلی که خدا قرار داده از جهة ایشان
هر آینه ثابت وبرقرار نمی ماند روحهای ایشان در جسدهای ایشان
در یک چشم بهم زدنی بعلة شوق بسوی ثواب خدا وخوف از
عقاب او خدا بزرگ است در نظر ایشان وغیر از او هر چه کوچک وحقیر
پس ایشان با بهشت مثل کسی است که بهشت را دیده است پس ایشان
گویا در بهشت متنعم هستند وهکذا ایشان با جهنم مثل کسی است که جهنم
دیده است پس گویا در جهنم معذب هستند یعنی بهشت وجهنم در نظر ایشان چنان
معلوم است که نفس جهنمی از حیثیت رؤیت جهنم واهل آن دانسته وبهشتی
از حیثیت رؤیة بهشت واهل آن دانسته قلبهای ایشان محزون است وخلق

ازبرای

ازبرای ایشان مأمون است بدیهای ایشان وجسدهای ایشان لاغر است وحاجات ایشان
کم است ونفسهای ایشان عفیف صبر کردند روزی چند واز عقب آمد ایشان را
راحت طولانی تجارت با منفعت خداوند عالم از جهة ایشان مهیا کرده
دنیا طالب ایشان شد وایشان طالب دنیا نشدند اسیر کرد دنیا ایشان را
وایشان نفسهای خود را عوض داده یعنی عوض رها کردن دنیا ولذات
وشهوات ترک او کردند واعراض نمودند از آن فانی عوض داده اند اما
در شب قامت ایشان راست است وتلاوت میکنند اجزاء قرآن را
جزئیکه آشکارا میکنند حروف او را ودر مواضع وقف وقف میکنند
محزون میکنند بقرآن نفسهای خود را وپیدا میکنند بقرآن دوای دردهای
خود را پس در وقت خواندن قرآن اگر مرور میکنند بآیه که در آن شوق
بود واعتماد میکنند در آن آیه از روی طمع وشوق ومنتظر میکنند چشمهای خود را
بآن آیه از روی شوق واعتماد واعتقاد داشتند که مواعید در آن آیه نزد
چشمهای ایشان است هر گاه مرور میکنند بآیه که در آن تخویف است
گوش قلبها بر میدارند واعتقاد داشتند که فریاد ونعره جهنم در بیخ گوشهای
ایشان است پس ایشان منحنی گشتند اند کمرهای خود را وفرش کشتند اند

پیشانیهای خودشان را و کفهای خودشان را و زانوهای خودشان را و اطراف
اقدام خودشان را طلب میکنند از خدا آزاد کردن رقاب خودشان را و اما
در روز عقلا و علما و خوبان و اتقیاء اند بتحقیق ضعیف و نحیف
کرده ایشان را خوف مثل تیر هرگاه نظر کند ایشان را نظر کنندگان پس
گمان میکند ایشان را از لاغری و نحیفی که مریضند و حال آنکه نیست با ایشان
مرضی و میگوید نظر کننده که اینها مجنون شده اند بتحقیق مجنون کرده است ایشان را
امر بزرگی که راضی نشوند از عمل خودشان بعمل کم و عمل زیاد را هم زیاد نداشتند پس
ایشان نزد نفس خودشان و از اعمال خودشان خایف و ترسانند
و هرگاه تعریف کرده شود یکی از ایشان میترسد از چیزهایی که گفته شده در حق
او پس میگوید من اعلم هستم بخودم از غیر خودم و خدای من اعلم است و داناتر است
از خودم بخودم ای خدای من مواخذه مکن مرا بسبب آنچه را که میگویند و
بگردان مرا افضل از چیزهایی که اعتقاد دارند و بیامرز از جهت من آن چیزهایی را
که نمیدانند پس از علامات ایشان یکی آنست که میبینی از جهت او قوت است
در دین و حزم است در لین یعنی لین و نرمی او در حمد خودش است و
ایمان است در ایمان او بطور یقین و حرص دارنماست در تحصیل علم و علم

یعنی مولی از رنج و تحیر

دارنماست

دارنماست در حلم و میانه روی دارند در توانگری و خشوع دارند در عبادت
و تجمل دارند در فقر و صبر دارند در سختی طلب کننده اند حلال را و نشاط
و فرح دارند در هدایت خلق شفقت دارند در طمع بدیگران عمل میکنند
اعمال خوب و حال آنکه بر آنها ترسناک کننده خوف دارند یعنی از قبول
نشدن آنها در نزد خدا داخل شب میشود و همت او شکر کردن است
و داخل صبح میشود و همت او ذکر خدا است بیتوته نماید یعنی داخل شب
میشود از روی خوف و داخل صبح میشود از روی شوق و ترسیدن او
از جهت غفلت او است و شادی سبب چیزهایی است که رسیده است باو از
فضل و رحمت خدا اگر طلب صعب و مشقت کند نفس او در
چیزهایی که نفس بد دارد و عطا نمیکند نفس را خواهشهای او را در
چیزهایی که دوست دارد و سرور و فرح او در چیزهایی است که زایل نمیشود
و زهد او در چیزهایی است که باقی نمیماند ممزوج میکند حلم خودش را بعلم
و قول را با عمل ملاحظه میکنی او را که آرزوی او نزدیک است و لغزش او
کم است و قلب او خاشع است و نفس او قانع است اکل او کم است و
امر او آسان و دین او محفوظ و خواهش او مرده و غیظ او

[illegible]

و خیر را مردم از او امید دارند و از شر او ایمن شده اند اگر از غافلین است
نوشته شده در ذاکرین و اگر در ذاکرین است که نوشته نمیشود از غافلین
عفو میکند از کسی که ظلم بهم او کرده باشد و عطا میکند کسی را که محروم کرده است
او را و وصل میکند کسی را که قطع کند او را و حرف فحش دور است از او بعید است
حرف ناروای او نرم است بدی او غایب است خوبی او حاضر است خوبی او
اقبال دارد و بدی او ادبار میکند سکینه و وقار دارد در شداید حادثات
در مکروهات شاکر است در وسعت بر کسیکه بغض او دارد ظلم نمیکند و گناه
نمیکند در حق کسیکه او را دوست دارد دین بواسطه اقارب و
اصدقاء معصیت نمیکند اعتراف بحق مردم میکند قبل از اینکه بر
حق او شاهد اقامه نمایند ضایع نمیکند آن چیزی را که باو سپرده
شده است و فراموش نمیکند چیزی را که متذکر شده است مردم را
بالقاب بد آواز نمیکند اذیت بهمسایه نمیکند شماتت بمصیبت
کسی نمیکند داخل نمیشود در باطل از حق بیرون نمیرود اگر ساکت شود
مغموم از سکوت خود نمیشود اگر خنده کند صدا را بخنده بلند نمیکند
اگر ظلم کشد بر او صبر کند تا اینکه بوده باشد خدا منتقم از جهت او

نفس او

نفس او از او در مشقت است و مردم از او در راحت نفس خود را در تعب
میاندازد از جهة آخرت خود دوری کردن او از کسی از جهة زهد او است که
اجتناب میکند است و نزدیکی او بکسی از باب لین و رحمت بر او است و نیست
دوری او از مردم از روی کبر و عظمت و نزدیکی او بمردم نیست از روی
مکر و خدیعت پای او بغد کشید پس همام صیحه زد صیحه زدنی که بیرون رفت
روح او در آن صیحه پس امیر المومنین علیه السلام فرمود قسم بخدا که
میترسیدم بر او همین صیحه را پس فرمود این نحو جا میکند موعظ حسنه
باهلش خود عرض کرد خدمت آن امام علیه السلام شخصی که چه مانع است خود ترا
از شنیدن این موعظه فرمود وای بر تو بدرستیکه از جهة هر اجلی وقتی است که
تجاوز از آن نمیکند و سببی است که تخلف از آن نمیکند آهسته باش
که ابدا از این مثل این کلام نگوئی اینجور فرا شیطان بر زبان تو
جاری ساخت تمام شد حدیث شریف در حالات مؤمن
و این گوینده ادب عبد الله کوا بوده است که یکی از منافقین
آن زمان بوده است لعنه الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تنبیه بدانکه تقوی را فواید بسیار است از دنیوی و اخروی چنانکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه میفرماید که تقوی کلید سداد است و ذخیره
آخرت است آزادی است از هر هلکت و سبب نجات است یعنی آزاد کننده انسان را
از هلکات آخرت به تقوی قضاء حوائج میشود و نجات بیابد فرار کننده
از آتش اشتد و اذوه فانها از برای تقوی است که از قرآن مستفاد
میشود یکی آنکه متقی را روزی حلال نصیب میشود بدلیل آیه شریفه و من
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب دوم
١ اینکه از جمله اولیاء و کرام میشود بقوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم
٢ سیم آنکه بهشت از برای او و ماوای او مهیا است باشاره الجنة اعدت
٣ للمتقین چهارم محفوظ بودن از اعداء است لقوله تعالی و ان تصبروا
و تتقوا لا یضرکم کیدهم پنجم سبب اصلاح سایر اعمال است لقوله
تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم الآیه ششم سبب قبولی اعمال است باشاره
انما یتقبل الله من المتقین هفتم سبب نجات از آتش
جهنم است لقوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا الآیه هشتم آسانی حساب را

فواید

دارند

دارند لقوله تعالی و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء
نهم سبب نجات از مهلکه و شدائد است لقوله تعالی
دهم سبب غفران ذنوب و سیئات است لقوله تعالی و یغفر لکم ذنوبکم
یازدهم بشارت عند الموت است باشاره ان الذین امنوا
و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا دوازدهم
محبة الله است لقوله تعالی ان الله یحب المتقین **کلمات تعویذ** از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود اختیار کردم از توریت دوازده
کلمه را که آنها را نقل کرده ام بزبان عربی و نظر میکنم با آن کلمات در هر روز
سه بار اول فرمود استغلاق عالم که ای فرزند آدم باید که نترسی و خائف
نباشی از هیچ صاحب سلطنتی مادام که سلطنت حق باقی است و سلطنت
من باقی است همیشه دویم ای فرزند آدم باید که نترسی از برطرف شدن
روزی خود مادام که خزانهای من پر است و خزانهای من همیشه پر است
سیم قسم بحق خودم بر تو که من دوست دارم ترا پس قسم بحق من بر تو
که تو نیز من دوست باشی چهارم ای فرزند آدم آرام مگیر بکسی غیر از من
مادام که بیابی مرا هر وقت که اراده جستن کنی و بخواهی مرا مهربان و نزدیک خواهی یافت

دوازده کلمات از حضرت امیر از توریت

پنجم ای فرزند آدم آفریدم همه چیزها را برای تو و آفریدم ترا برای عبادت
خود پس اهتمام مکن در آن چیزی که آفریده‌ام ترا برای آن بسبب میل کردن بآن
چیزها که خلقشان کرده‌ام برای تو ششم ای فرزند آدم آفریده‌ام
ترا از خاک و خشک و بهم رسانیده‌ام در آفریدن تو پس خسته نشدم
آیا مانده کرده نانی که بتو برسانم هفتم ای فرزند آدم آیا غضب نکنی
بمن برای خاطر خود و غضب نمیکنی بر نفس خود برای خاطر من
هشتم ای فرزند آدم همه کس ترا میخواهد برای خود و من میخواهم ترا
برای تو تو میگریزی از من آیا انصاف میدهی نهم ای فرزند آدم
برای من است بر تو آنچه را که واجب کرده‌ام بر تو و برای تو است
بر من روزی تو پس اگر مخالفت کنی مرا در آنچه برای من است بر تو
مخالفت نمیکنم من در آنچه برای تو است بر من دهم ای فرزند
آدم چنانکه من کار و عبادت فردا را از تو امروز نمیطلبم پس تو نیز
طلب مکن امروز از من روزی فردا را یازدهم ای فرزند آدم اگر راضی
باشی بآنچه قسمت تو کرده‌ام براحت میافکنی دل و بدن خود را و
ستوده خواهی شد و اگر راضی نباشی بآنچه قسمت تو کرده‌ام هر آینه

مسلط

مسلط خواهم ساخت بر تو دنیا را تا بسواری مانند راه رفتن حیوانات
وحشی در بیابان و نمیرسی مگر بآنچه تقدیر کرده‌ام برای تو و هستی نزد
من مذموم باشی دوازدهم ای فرزند آدم اگر بایستی در پیش من یعنی
بعبادت حق پس بایست چنانکه می‌ایستد بنده ذلیل در برابر پادشاه
بزرگ مرتبه و باش چنانکه یاد میکنی مرا پس یاد کن مرا در خوشی تو
می‌بینم **فائده** در کتاب محاسن برقی از ابراهیم بن اسحق حارثی روایت کرده است
که گفت عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام که کجا هستند ارواح
مؤمنین حضرت فرمود ارواح مؤمنین در حجره‌های بهشتند و میخورند
از طعامهای بهشت و میآشامند از شرابهای بهشت و بیکدیگر را دیدن
میکنند و میگویند پروردگارا قیامت را برپا کن تا وفا کنی برای
ما وعده‌هایی که کرده‌ای راوی گوید عرض کردم بخدمت آن حضرت که پس
کجا هستند ارواح کافران حضرت فرمود در حجره‌های جهنم میخورند از طعام
های جهنم و میآشامند از شراب آن و بیکدیگر سوی میبینند و میگویند
پروردگارا برپا مکن قیامت را تا وفا نکنی بوعده‌هایی که بما کرده
تفسیر آیه شریفه وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ یعنی ظاهر شد

ازبرای اینکه بدکاران از جانب خدا و ز عالم گناهانی چند که گمان داشتند
که آنها نیکو باشند و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که مراد از آن
گناهان اعمالی است که نیکو اند و گمان نمیبرند که آن اعمال نیکو است
پس در روز قیامت ظاهر میشود که آنها هم اعمال بد بوده است **فائده**
کلام یکی از عرفاست که گفته است اگر من غیبت کنم البته غیبت
پدر و مادر خود میکنم یعنی هرگاه به غیبت حسنات مرا به دیگری
بدهند اگر من غیبت کننده باشم غیبت مادر و پدر خود میکنم تا
حسنات مرا باو بدهند **حکمة** مراد از محبت آنکه نفعی یا احسانی
با مومنین را مراد از آن خواهش نفس و میل طبیعت نیست بلکه عبارت است
از رسانیدن جزای اعمال ثواب ایشان را تا بطور رضا و کرم و همچنان
مراد از عدم محبت آنکه رسانیدن جزای اعمال بد ایشان است با ایشان
بعدل و عذاب و عقوبت الا ذات آنکه منزه و مقدس و مبرا است از رضا
و غضب **در تفسیر** این شریفه کل شیء یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم بعضی گفته اند که جمیع اجزای عالم حی و ناطقند و همه تسبیح میکنند خدا
ولکن شما نمیفهمید تسبیح آنها و مثل این مطلب شعر آورده شده دو نوع میزنند

[illegible] ... جمیع حیوانات ... [illegible]
تنبیه

دلم چون لعنت یکدیگر را راه بیغمبر ندلی کار نه صدای بگوشش هیچ زود چه
بطلب ابدیا نمیفهمید لیکن تکلم سایر اجزاء عالم و شنیدن کلام آنها نسبت
با بشر احتیاج است که از شنیدن آنها ممنوعیم و اما غیر ما میشنوند کلام
هر چیز را گر ترا از غیب چشمی باز شد ۞ با تو ذرات جهان همراز شد ۞
نطق آب و نطق خاک و نطق گل ۞ هست محسوس حواس اهل دل ۞ گر
نبودی واقف از حق جان باد ۞ فرق کی کردی میان قوم عاد ۞ جمله
ذرات عالم در نهان ۞ با تو میگویند روزان و شبان ۞ ما سمیعیم
و بصیر و با هشیم ۞ با شما نامحرمان ما خامشیم **فائده** در حدیث قدسی
میفرماید انما یتقرب الی العبد بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
یعنی طلب نزدیکی نکرد بسوی من بنده بوسیله که محبوب‌تر باشد بسوی من از آنچه
واجب کرده‌ام براو و بدرستیکه بنده من هر آینه نزدیک میجوید بسوی من بکردن
نافله تا بحدیکه دوست دارم او را و چون دوست داشتم او را میباشم
گوش او که میشنود بآن و چشم او که میبیند بآن و زبان او که میگوید
بآن و دست او که میگیرد چیزها را بآن اگر بخواند مرا اجابت میکنم و
اگر سؤال کند از من عطا میکنم او را و اگر ساکت شود من خود ابتدا میکنم بعطا کردن او را

کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها
در بعضی روایت

معنی اعتدال معتدل حقیقی بدن انبیا و اولیاست و آن اعتدال یعنی امتثال و
انقیاد امر الهی است نه آنکه تفاوت نشود ظاهری چنانکه بدن حضرت سید ابرار
چه قدر لاغر و نحیف و نزار بوده است و بدن حضرت امیر علیه السلام چاق و
سفید و فربه بوده در ملک فربهی پس عقل ایشان با احکام شرع
مطیع و منقاد بوده است خدا را چنانکه عقل اولیا و حکمای عظام و علمای
اعلام در صدد اعتدال است و از اینجاست که در دعاها عرض میکنند که
ما بعقد حق توحید نمیکنیم ترا و معصیت ترا بعقد حق نمیکنیم بلکه از
روی غلبه شهوت و نفس اماره است که ترا معصیت میکنیم ؛ خوش وقت
شوریدگان غمش ؛ اگر تلخ بینند و گر زخم خوش ؛ گدایانی از پادشاهی
نفور ؛ بامیدش اندر گدایی صبور ؛ دمادم شراب الم در کشند ؛ وگر تلخ
بینند دم در کشند ؛ نه تلخ است صبری که بر یاد اوست ؛ که تلخی شکر
باشد از دست دوست ؛ ملامت کشانند مستان یار ؛ سبکتر برد
اشتر مست بار ؛ اسیرش نخواهد رهایی ز بند ؛ شکارش نجوید خلاص از
کمند ؛ سلاطین عزلت گدایان حی ؛ منازل شناسان گم کرده پی ؛ بسر
وقتشان خلق کی ره برند ؛ که چون آب حیوان بظلمت درند ؛

چو پروانه

چو پروانه آتش بخود در زنند ؛ نه چون کرم پیله بخود در تنند
دلارام در بر دلارام جوی ؛ لب از تشنگی خشک بر طرف جوی
تسلیم سر در گریبان برند ؛ چو طاقت نماند گریبان درند
حکمت کلام یکی از اکابر است که این نفس آدمی در غایت خساست و دنائت
و نهایت جهل و کودنی است و تنبیه میکند ترا این کلمات مبارکات
بر این معنی که این نفس گاهی قصد معصیتی کند یا شوق شهوتی و لذتی
بهمرساند اگر شفیع خواهد بین نزد او خدا و رسول و همه انبیا و
اولیا و همه کتب آسمانی را و گذشتگان از صلحا و
عرضه برای او مرگ و قبر و قیامت و بهشت و دوزخ و عذابهای
که فرمان نمیبرد و ترک خواهش نمیکند و اما اگر منع کنی از
او گرده نانی را یعنی نان شبی پس سیب گرسنه میشود و آرام میگیرد و سر
و فرو و نیست میشود بعد از آنکه سختیها و سرکشیها و ترک شهوت میکند
بیان سازند چه در مرام هر کسی دلی باید ؛ اگر خواهی که گرد رام نفس
سگ مانندش فائده منقولست که آتشی در شهری از این افتاد سیلاب
محمدی رضی الله عنه برداشت مصحف و شمشیر را بدست و از خانه
بیرون آمد و میگفت هم چنین نجات میباشند جماعت سبکباران

در تحقیر نفس اماره

[illegible]

معنی دعا اللهم ارزقنا التجافی عن دار الغرور والانابة
الی دار الخلود یعنی که خدایا روزی کن تهی کنه بهبود از سرای
غرور یعنی که ازاین دنیا مرا سرد کن و میلم ده با آخرت و روزی
کن مرا توبه و برگشت و روگردن بسوی خانه خلود و همیشگی که دار
قیامت که دار خلود و همیشگی است والاستعداد للموت قبل
حلول الفوت یعنی روزی کن مرا مهیا شدن از برای مرگ پیش از
رسیدن مرگ تفسیر این کریمه وسارعوا الی مغفرة من ربکم و
جنة عرضها السماوات والارض چون خلق عالم بندگان را
تکلیف فرموده در آیات سابقه از افعالی که موجب عقاب
است و آنها را ذکر فرموده عقب آن با ترغیب و تحریص فرموده بندگان را
بطاعات و افعالی چند که موجب ثواب و رسیدن بدرجات قرب
است اینست که میفرماید مبادرت کنید و سرعت نمائید و بدوید و جلو بیفتید
بسوی آمرزش و مغفرتی که از جانب پروردگار است یعنی بروید از معصیت و گناه
با مراد اعمالی است که موجب آمرزش شما که یعنی مبادرت کنید بداخل
شدن در اسلام یا بجا آوردن فرائض و واجبات اسلام از قبیل
نماز و روزه یا جهاد کردن بلاد اسلام و ایمان یا مبادرت کنید
بسوی طاعات

بسوی طاعات و عبادات یا مبادرت بسوی تکبیر اول نماز یا بنمازهای
یومیه و جماعات یا بروید بسوی جهاد یا امر رسول الله یا امام یا مبادرت و
عجله نمائید بسوی توبه و انابه وجنة عرضها السماوات والارض
یعنی و بسوی بهشتی که پهنا و عرض آن آسمانها و زمین است یعنی پهنای
آن مثل عرض آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه است و
این توصیف از باب عظم و رتبه او است که پهنایش اینست پس طولش
اعظم و بیرون از توصیف است یا مراد از عرض مقدار و قیمت او است
یعنی اگر فروخته شود مثل قیمت آسمانها و زمین است یعنی در جلالت
قدر چیزی مساوی آن نیست هر چند عظیم باشد یا اینکه مراد از عرض
خلاف طول نیست بلکه مراد وسعت است یعنی وسعت و بزرگی آن بهشت
مثل وسعت و بزرگی آسمانها و زمین است چنانکه متعارف است این
مطلب میان عرب که میگویند بلاد عریضه و ارض عریضه یا فضاء
عریضی یعنی شهرهائی است وسیع و زمینی است کامل و فضائی زیبه دارد که کسی در اینجا
شبهه نکند که اگر عرض بهشت بقدر آسمانها و زمین است پس
دوزخ در کجا است جواب اینست که همین مطلب را از پیغمبر صلی الله علیه و آله

سؤال کردند حضرت فرمود سبحان الله هرگاه بیاید روز بکجا میرود شب
واینجواب معارضه است بمثل که در ان اسقاط مسئله است برای
اینکه کسیکه قادر است بر اینکه برطرف کند شب را در وقتیکه بخواهد پس
قادر هست هم که برطرف کند در هرجا که بخواهد و در اینجا شبهه دیگر
است که هرگاه بهشت در آسمان باشد پس چگونه خواهد بود که عرض
آن مثل زمین و آسمانها باشد جواب اینست که بهشت بالای هفت
آسمان است در زیر عرش چنانچه دوزخ در زیر هفت طبقه زمین است
یا اینکه مراد این است که بهشت در جانب آسمان است نه اینکه در میان
آسمان باشد و بعید نیست که خدای عزوجل خلق کرده باشد در جانب
بالا چندین مثل آسمانها و زمینها: اعدت للمتقین یعنی مهیا
شده است بهشت از برای آنانکه اطاعت خدا و رسول او میکنند
که [illegible] بسبب اجتناب ایشان از قبایح و بجا آوردن ایشان طاعات را
ولیکن داده شده است بهشت متقیان بسبب اینکه مقصود است
بالذات هرچند اطفال و مجانین نیز داخل بهشت شوند بالتبع
و هم چنین است حکم فساق از شیعه که شخص گناه ایشان را بخشیده

معنی آیه اینست که اگر نمی بودند متقیان خلق نمیکردیم بهشت را چنانکه
میگوئیم اگر [illegible] نمی بود مهیا نمیشد این طعامها هرچند غیر ایشان
کسان دیگر از آن بخورند و بعد انکه این صیغه دلالت میکند بر اینکه
بهشت امروز خلق شده است بجهت آنکه خبر چه خلق شده باشد چنانکه
گویند که مهیا شده است بلفظ ماضی الذین ینفقون فی السراء
والضراء بیان صفت متقیان را میکند و در معنی سراء و ضراء
دو قول است اول آنکه بمعنی عسر و یسر است یعنی آن چنان پرهیزکاران
اند که انفاق میکنند در حال عسر و یسر یعنی در قلت مال و کثرت
[illegible] دوم بمعنی شادی و اندوه است یعنی انفاق میکنند و باز
نمیدارد ایشان را از انفاق مال در هیچ چیزی در شادی و اندوه و
الکاظمین الغیظ یعنی باز هم آن متقیان اشخاص هستند که فرو میبرند
خشم خود را در حالتیکه پر شده باشد نفوس ایشان از خشم که
انتقام نمیکشند از کسیکه واجب کرده است برایشان چیزی را بلکه
صبر میکنند و فرق مابین خشم و غضب آنستکه غضب ضد رضا است یعنی
اراده عقاب بعقابیکه مستحق باشد و خشم کراهت از ناخوشی

معاصی است و از این جهت است که میگویند غضب یکم ضرر بر کفار
نمیگویند که خشم رفت والعافین عن الناس یعنی بزرگ آن
متقین کسانی هستند که از مردم میگذرند و عفو میکنند از جرم که
جایز است گذشتن و عفو کردن از آن از خطا و گناهانی که موجب
نسبت با ملال کمی خدای عز و جل و بعضی گفته اند یعنی عفو کنندگان از
مملوکین و زیردستان خود والله یحب المحسنین و خدا دوست میدارد
نیکوکاران از ادای این کلمه است که لازم است باینکه عاملین این افعال اینها
نیکوکار باشند و محتمل است که اشاره باشد بانکه احسان هم شرط است
منضم شروط سابقه حکایت یکی از عرفا گفتند چرا افطار را اخیر الزمان
میگویند گفت برای آنکه هر گاه کافر شود روزی خوردنها روزی او را
قطع نمیکنند تنبیه در کتب مستطاب کافی مسطور است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده است که چون غضب کند خدای عز و جل بر امتی
و عذاب بر آنها نفرستد گران میشود نرخهای آنها و کوتاه میشود
عمرهای آنها و پر نمیشود نهرهای آنها یعنی از آب و آن وابسته میشود
از آنها باران و مسلط میشود بر آنها اشرار آنها تنبیه در حدیث

مروی است

دفع نشدن سه مرض است از آنها و از غضب بر ...

مدر است که ابو آدم بدرستیکه ما راندیم شیطان را از درگاه
خود برای آنکه سجده نکرد به پدر تو لیس عجب است از تو که چگونه صلح
کردی با او و دوری کردی از ما حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که کسیکه تکلم کند بکلام دنیا در پنج موضع باطل میکند خدای
عز و جل عمل سی ساله او را اول در مسجد دویم در نزد خواندن
قران سیم نزد اذان گفتن چهارم در عقب جنازه پنجم
در قبرستان پس آدم عاقل باید پرهیز کند در این پنج مقام از تکلم
کردن با امورات متعلقه بدنیا حدیث کسیکه سیر شد داخل میشود بر او
شش چیز اول برطرف شد حلاوت عبادت از او دویم دشواری
حفظ مسئله حکمت سیم محروم شد از شفقت خلق زیرا که
انسان که سیر شد گمان میکند مردم را که همه سیرند چهارم
سنگینی میشود بر او عبادات پنجم باعث زیادتی شهوات او
میشود ششم میگردد مؤمنین بر دور مسجدها و او میگردد بر دور
مزبله ها و مبالها خلاصه ضرر پرخوردن بسیار است من جمله
ناخوشیها از پرخوردن بهم میرسد و مرضها از پرخوردن موجود میشوند
ز کم خوردن کسی را تب نگیرد ز پرخوردن بروزی صد بمیرد

و در **حدیثی** حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده کسیکه صبح کند و فکر او
دنیا باشد متفرق میکرداند خدای عز و جل بر او امر او را و پراکنده
میکند بر او امر او را و میگرداند فقر او را در میان دو چشم او و نمیرسد
باو از دنیا مگر بقدریکه تقدیر شده برای او **و ایضا** کسیکه صبح کند
و فکر او آخرت او باشد جمع میکند خدای عز و جل پریشانی او را و
حفظ میکند بر او امر او را و میگرداند غنای او را در دل او و
میآید او را دنیا و حال آنکه دنیا ذلیل است پیش او **و ایضا** در
حدیث دیگر فرموده که هرگاه اراده کند خدای عز و جل به بنده خیر را
بی رغبت میکند او را در دنیا و با رغبت میکند او را بسوی آخرت
و بینا میکند او را بعیبهای نفسش **و ایضا** فرموده است که بی رغبت میشود
در آنچه در دست مردمان است تا دوست دارند او را **و ایضا** در دستگیری
آنحضرت فرموده که دو طایفه از امت من درنیابند شفاعت مرا یکی
فرمانفرمائی که جور و ظلم کند دوم فاسق بیدین که بر فسق خود اصرار کند
یعنی توبه نکند **ایضا** در حدیث دیگر است که وا میگذارند مردم چیزی را
از کار دین خود برای اصلاح دنیای خود مگر آنکه حق تعالی میگشاید

لطیفه نقل است که
بهلول دیوانه و علیان مجنون در مسجد هارون الرشید عباسی شدند
... را ببیند در آن چیز را که در سلطنت ما شد بدنیای ما است
در بغداد و لیکن هارون با ایشان سخن گفت و ایشان در جواب
سخنان درشت میگفتند لیکن هارون امر کرد تا نطع و شمشیر
آوردند که ایشان را سیاست نماید لیکن علیان گفت که او را
شهرها دو دیوانه بودیم الحال سه دیوانه شدیم لیکن هارون را خنده
گرفت ایشان را مرخص نمود و رفتند **ستر** شغل بیعت دادن آنست که چون از
آن بدن سه روح بیرون میرود روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی
لیکن بیعت نباید مقرر شدن است **فائده** بدانکه در کلام انبیا و علما و حکمای
لا ینجا فر کلامی بنا و راه و حبیب یعنی هیچ چیزی در سلک خدا التجاوز
نمیکند از مبدء و مقصد حرکت نیست هر چه اصلش جماد است هر چه ترقی
کند و بالا برود از حیز و مکان جمادی حرکتش بالا نمیرود و مشغول
نبات صاحب جذب و امساک و هضم و دفع و ترقی کند که نبات
شود بعد هر چه ترقی کند در مقام جمادی حرکتش صاحب نمو و حفظ
و وزن و قیمت میشود ولی هر چند ... است هر چه در نباتیت
حرکت ترقی کند و صعود نماید از مقام نباتیت حرکتش بالا برنگردد

... معصوم

در تلطیف و ترقی نباتات

که مثلا حیوان شود صاحب سمع و بصر و شم و ذوق و مس چنانکه در همان نباتات
هم اگر ترقی کند صاحب شاخ و برگ بزرگ و شکفته میشود و دارای میوه
لذیذ و امیدوار میشود و هکذا حیوان هر چه در مقام خود ترقی
کند و بالا رود همان در مقام حیوانی واقف است دیگر به رتبه انسانی
نمیرسد که صاحب علم و فهم و شعور و مدارک انسانی شود و صاحب الهام
گردد بلکه اگر ترقی کند صاحب شکل و رنگ و دو و زیاد و چاق شود
میشود پس ترقی و تلطیف از دو سبب علو و بالا رفتن ان ممکنات
در حیز و مکان خودش اگر چه از فسحه وجود خود بیرون نمیرود لیکن
در آن فسحه ترقی و علو پیدا میکند الا نمی بینی که بهین جماد و سنگهای
سفید را بر میدارند و به آتش تشنه کرده و در کوره کرده و دوا میزنند
تا به آتش گداخته شیشه میشود و اسم آبگینه را و صدق میابد و کدام
جماد است فایق میشود و هکذا آنچه از حد جمادی خود بیرون نرفته و مایه
اول از جایی بجایی و از حالی بحالی رفته و اما باز جماد است و هکذا
قومی دیگر تلطیف میکنند یعنی دوا بآتش میزنند تا ترقی کند بلور
میشود و قومی دیگر باز تلطیف میکنند آینه میشود و هکذا قومی
دیگر تلطیف میکنند و الماس میسازند پس مواد تلطیف بالا

میروند و ترقی میکنند و همه مواد را همین طور است که ترقی و تلطیف آن
سبب ترقیشان میشود و این امر جاری است در این انسان صغیر که
نمونه و جوهر عالم کبیر است از قابلیت و استعداد در انسانها باشد یعنی
که قابل ترقی است از نور ریاضات شرعیه تلطیف و ترقی میابند تا اینکه
صورت کامل با آنها تعلق گیرد و افعال الهی از آنها بروز کند چنانکه
در حدیث قدسی است که میفرماید یا ابن آدم اطعنی تکن مثلی فانا
اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما آمرتک تکن مثلی تقول
للشیء کن فیکون و این تلطیف بهمان ریاضات شرعیه و قواعد
و قانون دینیه صورت میگیرد و همینکه آن فاعل ترقی کرد و بالا رفت
در فسحه وجود خودش البته مظهر پاره از اسماء و صفات الهی خواهد
شد و چون مظهر گردید برکت همان اسماء و صفات افعال الهی
از دست و زبان آدم بروز میکند و همین است معنی ترقی در رتبه
والا مقام و درجه از حد خود بالاتر نخواهد رفت و هر گز نوز ربیر نخواهد
شد اشتباه نکنی که بلغزی و کافر شوی فائده فوتیه بدانکه در باب سهو
البته اخبار بسیار وارد شده و اخبار هم با هم مخالف و معارضند چه ب

[illegible]

خلاف روایت و سبب اختلاف اخبار در روایات این شد که چون
پیغمبر جمیع امت را واقف چشم مبارک را بر هم گذاشت یعنی از این دار دنیا
بدار ابد و بقا شتافتند و خلف وجوه صحف خلافت را گرفتند و
مردم بکفر اصلی خود بقهقری برگشتند لیکن از حرمت اسلام و هیبت
اهل ایمان نتوانستند بالکلیه دست از اسلام بردارند اظهار کفر
خود کنند لهذا متمسک بظاهر اسلام و کعبه و قرآن شدند و در احکام دین
چون که حسد ایشان نمی‌آمد از امیر المؤمنین و حسنین و صدیقه کبری سلام
الله علیهم استفتاء و سؤال نمایند و حقی هم در دست ایشان نبود
لهذا مستغیث را بخود شده و حتی اعتراف در پیش کعب الاحبار
بردند هرگاه چیزی میپرسیدند چنین آنچه ایشان هم که علمای دین یهود بت
حفت ایشان تقریر او را ایشان بیکردوان تا ملاها هم که تا ایشان آورده
بعد بقا عمالک از کعب الاحبار شنیدند بعد از ابد اسلام القا میکردند
و مسلمانان کول ایشان را میخوردند و نعقیها بجای اخبار ند و چون
ملاهای ایشان مزوّر و محترم بودند لیکن مطلب را ابر آنکه انکار نکنند احکام ایشان
مانند در میان اسلام چنانکه علمای اسلام الان اینها را استدلال خود میکنند

وچنانکه

وچنانکه هرچه از مفسرین رسیدانا للعلماء آنها را استدلال خود میکنند
و میگویند اجماع مفسرین است در این کلمه میپرسیم ایمونی ضرار ترس لکرام
یکی از مفسرین را بگوی و کدام تفسیر را میگوئی آیا میدانی که اینها چه کسی
بوده اند و چه کاره بوده اند و چه مذهب داشته اند شیعه بوده اند یا سنی
بوده اند معتزله بوده اند یا اشاعره لیکن اقوال اینها حجة و سند نشود
خلاصه اهل از زمان خلفاء جواب و سؤال با علمای یهود و نصارا
و هنود و مجوس داشته اند و از آنها چیز رسیده اند و هر فرقه که اینها
یافته اند اینها هم برای ناقص حجة بردانسته اند و هر اینها سو حدیث
و سند خود لکن الله تعوذ بالله واما ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین ایم نیز
چونکه زمان تقیه بوده است نمیتوانستند مخالفت آنها بکنند لهذا
بطرز آنها کلام گفته اند ولی تعلیم شیعیان خود میکرده اند که هر چیزی از ما
برسد که معارض هم دارد اینها سو [illegible] کنید با احادیث عامه
اگر موافق اینها است ترک کنید که هیچ چیز از اسلام در آنها
نیست هرگز و اگر مخالف است بگیرید و عمل کنید پس باید نهایت
این همه اختلافات در اخبار و روایات شما است حتی اینکه بعضی

وحیل میروند که
احکام دین و مذهب
همین است که او میگوید
و مرده لیبار روشت

از اینها فائده سهو نشناخته‌اند و در کتب خود عنوان کرده‌اند ولی بعضی از جمله
علمای شیعه بالکلیه انکار سهو النبی کرده‌اند مثل شیخ مفید که رد کرده است بر
صدوق در شرح او و بد گفته است بایشان زیرا که ایشان قائل بسهو
نبی بوده‌اند و هم چنین این مرض آمده تا زمان مرحوم مجلسی و سید نعمة الله
جزایری و ملا محسن کاشی و در زمان خود اظهار کردند که جناب پیغمبر
که مخلوق است و سهو بر مخلوق رواست و بعضی از علماء متأخرین انکار آن را
رد کرده و این مرض کشیده است تا الیوم که مجتهدین بعضی بسهو قائل هستند
و بعضی دیگر ایشان را رد میکنند ولی بقاعده حقه اصل عدم سهو است
و آن کلمات تاویلات دارند و همین موافق با مذهب حق است آنچه
الیوم متروک و مطرود است **فائده ۱۰ عظیمه** بدانید که از برای نبوت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و از برای ولایت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم
اجمعین مراتب عدیده است که بعضی بیانها شده هر یک در جای خود گفته شده
و حفظ کرده در حفظ مراتب نکته زندیقی چرا که مرتبه جمادی داشتند
و مرتبه نباتی داشتند و مرتبه حیوانی داشتند و مرتبه انسانی داشتند
و مرتبه نبوت و ولایت داشتند و مرتبه تقرب و ولایت و مظهریت

داشتند

[illegible]

در بیان این فقرات بیانیه از برای روشن شدن و در رسیده بیانیه که امام اگر معصوم و مطهر است
از جمیع معاصی و سیئات پس این چه جور کلمات است که میفرمایند و اگر معصوم نیست
پس این چه ادعا است که ائمه اثنا عشریه در باب ایشان میکنند یقینا یکی از این دو مطلب
باطل است در جواب دفع این شبهه عرض میشود که مکلف اهل مذهب باید
اعتقاد کند و یقین قطعی داشته باشد و معتقد شود که انبیا و رسل جمیعا
معصوم و مطهر بوده‌اند از اول عمر الی آخره و هرگز معصیتی و سهوی
و نسیانی و خطائی و عصیانی از ایشان هیچکدام سر نزده و بخصوص معصوم بوده‌اند
بحفظ خدا و خدا حافظ و عاصم ایشان فردا فردا بوده است خاصه
اشخاص طیبه در باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه دوازده
گانه و فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین ثابت است و از ضروریات اهل اسلام
و اهل حق است که آن بزرگواران من المهد الی اللحد از جمیع معاصی و سهو و خطا
خدا محفوظ و مصون و معصوم بوده‌اند بعصمة الله و اصلا از ایشان ترک
اولائی هم سر نزده تا چه رسد بمعاصی و گناهان و دیگر هر چه بشنوی از قول
مخالفین و اعداء و مستضعفین و منافقین است و نباید اعتنا کرد
که نعوذ بالله از ربقه ایمان خارج و در شمار اعداء داخل خواهی شد
و اگر کسی در اینجا شبهه کند که ادعیه و اوراد که پر است از فرمایشات
خود آن بزرگواران که اقرار کرده‌اند بمعاصی و گناهان و از آنها
توبه‌ها کرده‌اند بانواع و اقسام مختلفه و باز هم مشهور و معروف است

[illegible]

دعا هم

هدایت خلق بتوحید خدا و تعلیم حکمت و معارف با ایشان الا بجهة مجالست و
معاشرت و مکالمهٔ ایشان و بیان نیز هم بجهت امورات
رفع احتیاج و بقای ابدان شریفهٔ شان در این دنیا مشغول بلوازم بشریت
میشدند از اکل و شرب و نکاح و سایر امورات مباحه پس ارتکاب اینهم
امورات را گناه می شمردند و تقصیر و نافرمانی میدانستند لهذا توبه های
کردند و انابه های می نمودند از این اشتغال به مامورات ظاهره و الا
آن بزرگواران بندگان مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره
یعملون و پاکیزه و معصوم بودند از جمیع معاصی و ذنوب و جواب
دیگر هم اینکه چون آن بزرگواران حاملین اوزار و معاصی احبا و دوستان
و شیعیان و موالیان خود هستند و همه را بگردن خود گرفته اند و
آنها هم چون واقعاً معصیت و معصیت حقا یا استغفار و انابه میخواهد
یا کفاره و تلافی و آن معاصی انواع بسیار بودند و اقسام زیاد دارند و از شدت
کثرت آنها است که استغفار و توبه زیاد میخواهند پس آن بزرگواران
از این جهة همیشه و در هر مجلسی استغفار میکردند که از آن معاصی احبا
دوستان و شیعیان خود در گذشت و شفیعان ایشان هم خواهند
شد در آخرت چنانکه شهیدان بر امورات ایشان هستند
در این دنیا پس بجهة اقتضای رفع این شبهه شد و مومن باید اعتقاد باین
معتقد شد بعصمت تام ایشان در تمام حالات عمر ایشان صلوات
سلام الله علیهم اجمعین خلاصه ذات حق بر زبان نبی اکرم خطاب
بر نفس که مثل ایشان نباید کارهای که در معاصی و گناهان فرو رفته اند

داشتند

داشتند و اسباب و لوازم همه این مراتب و هم یکی داشتند که همه را در جای
خودشان باید بفهمی و حفظ کنی و انکار نکنی چرا که احد مسئلهٔ این است که
نه هر کس مرتبهٔ نبوت داشت دیگر حق را که ندارد و خواهد دارد جامع
و اینها را قایل شدن از نافهمی و جهالت است و عرفان بانی بعضی است
بلکه لوازم جمیع مراتب خود حفظ میکرده اند و اگر کسی منکر اینها بشود باید بشود
که اگر کسی منکر ضروری از ضروریات در آن مقامات بشود خطا یا غالی و ملحد میشود
یا سنی و لجوج بلکه باید هر کدام را در جای خودشان دانند
ثم میشمرم اینکه زعم اینها آنکه مردم بهمین هیئت دنیائی در محشر محشور میشوند
همانکه که مراد از صورت و هیئات ظاهری او و اسناد صحة و صفات
زشتی و زیبائی بلکه مراد از هیئات اعمال و اخلاق دنیائی او است که در دنیا
بهمان اخلاق و اعمال بعد از رفتن بهمان صورت عقاید
و اعمال محشور میشود نه بصورت دنیائی زیرا که اگر بصورت دنیا قایل شویم
میباید بسیاری از ضروریات اسلام را منکر شویم من جمله که اهل بهشت در بهشت
شش بیست ساله و لغوای زیاد در دنیا نقل کنیم آنکه بسیار رسیده
ولد ... و به هیئت بهمان حالت که کدام یک از اینها را قبول کنیم و

ولکدام را رد کنیم و هکذا اهل بهشت در صورت حضرت داود بن اند و در قد بالا
بقد آدم صفی اند و در اینجا بسیار نکتها دارد بیاید و هم چنین در
باره آدم علی نبینا و آله و علیه السلم میفرماید ان الله خلق آدم علی
صورته هر صورت که طبیعت و رنگ و شکل و هیئت که خدا اندازد
که آدم را بر آن صورت خلق کرده باشد بلکه یعنی بر هیئت صفت
و ملکات خدا او را خلق کرده یعنی چنانچه خدا عظیم است پس آدم
عالم خلق کرده و چون قادر است او را قادر خلق کرده و چون
حکیم است او را با حکمت و محکم کاری خلق کرده است و هکذا الی آخره
در احادیث است که خداوند مردم را بصورت دنیائی شان در برزخ
نگاه میدارد و در محشر بهمان صورت محشور میکند یعنی بصورت اخلاق
و عقاید و اعمال دنیائی او او را محشور میکند زیرا که بمقتضای حدیث
شریف الدنیا مزرعة الآخرة هر چه در اینجا کشته است و تخم
انداخته است از اعمال حسنه و سیئه همانها را در آنجا درو
میکند و با همانها گذران و معاش میکند پس هر چه از اعمال و عقاید و
اخلاق از عقاید حقه و باطله و اعمال زشت و زیبا و اخلاق و صفات

حسنه و ردیه خبیثه که در اینجا تحصیل کرده و ملکه او شده در محشر و برزخ
بهمان صورت محشور میشود چنانچه در احادیث است که نمامی
در روز قیامت بصورت عقرب میآورند و ظالم را بصورت ماریه
و خبیث النفس را بصورت خنزیر زیرا که آن صفت نفسانیه که
او تحصیل کرده بهیئته مجسد و منعقد شده با همان صورت حیوانی در برزخ
بر نفس محشور است و عقوبت او با همان است زیرا که صفات
ملکه او است که صورت گرفته بهیئت جانوران و حیوانات در هیئت
و چنانکه بنی اسرائیل که مسخ شدند با صورت میمون شدند و بعضی
بصورت خوک و بعضی بصورت جانوران دریائی و بعضی بصورت کلب
دارا شدند هکذا و عزرائیل قبض میکند روح او را از همین بدن او
بهمان صورت صفات و عقاید و ملکه او که هرکه ببیند چنین
او را کاملا حقه بدون شک گوید سبحانهم وصفهم لیس للانسان
الا ما سعی و تلک الاعمال الیکم و اینست که میفرمایند که در بهشت
غیر انسان خلقتی نیست و در جهنم انسانی مانند نمیدارند بلکه محشوری
از انجا صدای سگ و خوک و شغال و جانوران دیگر که بهم بر یابا

دعوت عفت میکنند نعوذ بالله و اهل بهشت را می بینی همه خلیق و صاحب جود

حسب و کمال و حسن خلق و با بها و عظمت و کبریا و صفاء و لطافت که

همان باطن اعمال و عقاید اوست که حالا پرده از روی او برداشته شده

و اعراض او همه ریخته شد و او را می بینی بصورت عقاید حقه و اعتقادات

صحیحه که صورت شان نیز از این است که در آن حدیث قدسی فرموده اند

که انی انظر الی نیاتکم و قلوبکم لا الی محاسنکم و اعمالکم یعنی من

که خدای شما ام نظر میکنم بنیات و خیالات و قلبهای شما که خبر از

باطن شما میدهند نه اینکه نظر کنم بسوی ریشهای شما و اعمال ظاهره شما

و همین است سر اینکه مومن که مرد ملائکه رحمت او را احاطه میکنند

و نور و خیر و رحمت بر او افاضه میشود زیرا که اعمال او همه اش نور

و رحمت است و متعلق ملائکه رحمت بر او میشود و اما اینکه کافر

منافق مرد ملائکه غضب و شیاطین دور او را احاطه میکنند زیرا

که اعمال او همه اش ظلمت و شرور است و غضب بر او و اخبث

شیاطین متمرده شما انها شیاطین که مغضوب خدا اینه دور او

احاطه میکنند زیرا که او و مناسب با خود می بینند با او سو بصورت جبلی

[illegible]

اعمال و عقاید او می بینند لهذا دور او سوال میکنند پس حشر خلق بصورت

اعمال و عقاید است نه صورت دنیا مثلا شخصی سو می بینی که با جمیع دوست

و دشمن خدعه و مکر میکند و همیشه مردم فریب است حالا همینکه این

بدن عرضی را انداخت می بینی او را روباهی بازی گر مکار روایی است که

اولیاء کرام معصوم سوم می بینند بصورت حقیقی انها که از انها در تنفرند

دیگر لازم نمیکند که او چهار دست و پا ببینند با دم دراز

زیرا که اینها مخصوص بصورت جسمانی همین دنیا است و در اینجا لازم

نمیکند که بصورت حیوانات باشند بلکه بدن مثالیت روح میکنند و

روح مر طور است بدن هم بهمان طور را فرا آن در مبدل میشود و مواخذه و

سوال و جواب از او میکنند پس حشر مومن و کافر بعقاید و اعمال انهاست

ایا نمی بینی که مومن و کافر را در پهلوی هم در یکقطعه زمین دفن میکنند

ولی چونکه مومن عقایدش صحیح است و وسعت دارد تا مد بصر قبر او وسعت

دار میشود و چونکه کافر عقایدش فاسد است و بد لهذا قبر او چنان تنگ

است که مغز پهلوهای او از شدت تنگی از هم میکند و اعضاء او از دهن و دماغ

او سر میکند نعوذ بالله ها ایا نمی بینی بچشم عقل و تفکر در آیات قرآن و احادیث

نبوی و علوی و ائمه طاهرین اگر فکر کنی صدق اینکلام را می بینی و می فهمی که

[illegible]

حدیث از شیخ طوسی در کتاب امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که
مردمان بر پنج قسمند اول کریمان دویم صاحبان سخاوت سیم
بخیلان چهارم صاحبان شقاوت پنجم لئیمان اما کریم کسیست که
خود نخورد ولی ببخشد و سخی کسی است که خود بخورد و بدیگران هم ببخشد
و بخیل کسی است که خود بخورد و بدیگری نبخشد و شقی کسی است که
نه خود بخورد و نه بجهت دیگری بخوراند و لئیم کسی است که خود بخورد
و بدیگران نبخشد و دیگران را نیز از دادن منع نماید فائده بدانکه
که انسان مسافر است و منازل او شش تا است و قطع کرده از
آنها سه منزل و باقی مانده است سه منزل دیگر اما منازلی که قطع
کرده است اول منزلش آن بود که از کتم عدم و ممکن نابود باصلب
و سینه پدر آمد از بدلالت یخرج من بین الصلب والترائب
و منزل دویم رحم مادر است که هو الذی یصورکم فی الارحام
کیف یشاء و منزل سیم فضای دنیا است که بیدار است و اما
منازلی که هنوز طی نکرده ایم منزل اول قبر است که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرموده که قبر اول منزلیست از منازل آخرت و آخر منزل دنیاست

و منزل

و منزل دویم فضای محشر است که صف در صف جمیع خلق اولین و آخرین
در آن صحرای بایستند از در عرض پنجاه هزار سال منزلها دارند و منزل سیم
یا بهشت یا دوزخ اینستکه ذات حق میفرماید فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر طایفه در بهشتند و طایفه در جهنم و ما هاها الآن در طی کردن منزل
سیم هستیم و مدت طی کردن او مدت عمر ما است پس روزهای عمر ما مانند
فرسخها است و ساعتهای او مثل میلها است و نفسهای کشیده ما مثل گامها
است پس چه از ما ها چند فرسخی دارند که بمنزل برسند و چه چند میل دارند و
بعضی چند گام پس باید پناه برد بخدا از مردنی که بی تهیه و زاد و توشه شد
حدیث فرموده کسیکه اعانت کند جابر را برجوی خواهم بود باهم نشین های
در جهنم ایضا فرموده اسیر چیز است که نجات دهنده ما است از آتش
دوزخ ترس خدا است در پنهان و آشکار و میانه روی در
حال فقر و غنا و عدالت در حال غضب ایضا از حضرت صادق علیه السلام
رویست که نه قسم بخدا که خواهش نکرده خدای عز وجل از مردمان مگر
دو خصلت را یکی اینکه اعتراف کنند بنعمتهای حق پس بیفزاید خدا
گناهان ایشان را حدیث منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام در راهی عبور داد
که بگذرد بر خرابه بلال گفت چه نیکوم خرابه و چه خوشست آن یافت فرموده

لکنتند بنعمتهای خدا
پس زیاد کند خدا
نعمتهای ایشان را
و دویم انکه اعتراف

ای بلال رز کن این خربزه را بحبشی ودرهم را بیا ور بدرستیکه
رسول خدا بمن گفته است که خدای عالمیان فرا گرفته است دوستی
نورا با دمیان و ابها و درختان و میوها و تخمها پس هرچه از
انها قبول کرد دوستی مرا خشگو ارد یکرد گشت و هرچه قبول
نکرد خبیث و تلخ شد و این خربزه از آنها است حدیث از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود یاری کنی برادر خود خوا
ظالم باشد و خواه مظلوم شخصی از آنحضرت سؤال کرد
که یا رسول الله یاری کنم برادر خود را اگر مظلوم باشد پس چگونه
یاری کنم اورا در حالتی که ظالم باشد حضرت فرمود که منع کن
او را از ظلم او پس اینست معنی یاری کردن تو ظالم را فائده ذکر
عمر بعضی از انبیا علیهم السلام ادم نهصد و سی سال نوح دو هزار و
چهارصد و پنجاه سال ابراهیم یکصد و دو و پنج سال اسماعیل یکصد
سال اسحاق یکصد و هشتاد سال یعقوب یکصد و چهل و نه سال
یوسف یکصد و بیست سال موسی یکصد و بیست سال هارون یکصد
و سی سال داود یکصد سال سلیمان هفتصد و دوازده سال عیسی
سی و چهار سال حضرت رسول صلی الله علیه و آله شصت و سه سال و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم شصت و سه سال چنانچه گفته است

اونست

روانست بوسه از شهر هستی ٭ بملک عدم از پی هم قوافل ٭
پلنگ چه در مهر بوفا نوری ندارد ٭ همه درماتم و سوری ندارد ٭
برادر مای و هوای هیچ مستان ٭ ز لغو وقت داد عمر بستان ٭
که چون کشتی عمر افتد بگرداب ٭ امان ندهد که بگشتر بت جوی آب ٭
مسئله سر انیکه خوردنی و پوشیدنی بسیار جایز نیست امام جعفر صادق علیه السلم
بهشام فرمود سزاوار هست بحال تو که هرچیزیکه خوردنی و پوشیدنی باشد
بجهة انکه اهل دنیا هستند مثل این خوردنیها و پوشیدنیها و با اینها
زینت شما از نصیحت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعضی از اصحاب
خود فرمود که عمل کن برای دنیای خود بقدر عمر و حاجت تو در دنیا و عمل
کن برای خدا بقدر حاجت که بسوی او داری و عمل کن بجهة بدی ها بقدر طاقت
بر آتش جهنم داری موعظه بدان بدرستیکه علمی که دور نمیکند ترا امروز از
معاصی و با عشق نشود بر طاعت آخر فردای قیامت دور نخواهد کرد
نورا از آتش جهنم و هرگاه امروز کار نیکو نکنی و تدارک ایام گذشته نکنی فردای
قیامت خواهی گفت که برگردانید مرا بدنیا تا عمل صالح کنم پس بگویند بتو که
ای احمق تو از همان جا میآئی و هیچ کار خیر نکرده آیا باز بر گردی اندر او قات خواهد بود

عشق داود و صد داود دریغ و دل
هرکس که بر او نه زند اطلس پشمین

بند

یکی از عرفا گفته است که مصیبت یک چیز است پس اگر جزع کند دو مصیبت
دو چیز میشود فقد مصائب و فقد ثواب یعنی هرگاه شخص در مصائب
صبر نکند و جزع و داد و فریاد کند دو مصیبت خواهد داشت یکی مصیبتی
که با و روی داده و دیگری برطرف شدن ثواب او بسبب صبر نکردن است

حدیث در نهج البلاغه مسطور است که عمل کنندگان در دنیا بر دو
نوعند یکی مردیست که عمل میکند در دنیا برای دنیا و مشغول کرده است
او را دنیا از آخرت و مانع او شده است که کاری برای آخرت
بکند و میترسد بر اولاد و عقاب خود از فقر و فاقه که مبادا بعد از
فوت او فقیر و بی چیز باشند پس عمر در طرف دنیا بود میکند عمر خود
در منفعت غیر و دیگری مردیست که عمل میکند در دنیا برای آخرت پس
میآید برای او از دنیا آنقدر که کافیست برای او بی مشقت عملی پس
ایمن در یافته است نصیب دنیا و آخرت هر دو با هم و مالک شده است
هر دو دنیا و آخرت را جمیعا پس خوشحال است نزد خدا کسی است که
طلب نکند از خدا چیزی را که با و عطا نشود

فصل از حضرت امام زین
العابدین علیه السلام رسیده که از بهترین اعمال قناعت بهترین اعمال است
قناعت یعنی بقوت لازم و لابد قانع شدن بر خود سخت نگیرد و صبر کند برای ذریت

مردم دل پشیمان باشی از گناهان خود بلا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که فرموده که عجب است امر مؤمن تا اینکه شمار در بلا را نعمت
و رفاه و آسانی را محنت میشمارد بسبب اینکه بلای دنیا نعمت است در آخرت
و آسانی دنیا محنت است در آخرت

علامت در حدیث دیگر فرموده که
المؤمن اکله کاکل المریض و نومه کنوم الغرقی و بکائه کبکاء
الثکلی و قعوده کقعود المواثیب یعنی از علامات مؤمن یکی این است که
خوردن او مثل خوردن مریض است یعنی چنانچه مریض پرهیز میکند
از چیزهای نامناسب از کم خوردن مؤمن هم پرهیز میکند از بسیاری
از غذاها و مانند مریض پرهیز میکند از سیر خوردن بلکه قناعت
میکند بچند لقمه و میگذراند و هکذا از علامات مؤمن یکی آنست که خواب او
مثل کسی است که در حالت غرق مبتلا شده است و مضطرب است از
غرق شدن و این مؤمن هم مثل او است که میترسد از
مردن بغیر توبه و اسباب حساب و جواب و سؤالش در قبر با نکیر و منکر
ملائکه و یکی دیگر از علامات مؤمن آنست که گریه کردن او بر معاصی
و فوت گذشته از عمرش که بناگاه و غفلت از چنگ او بدر رفته است

بس گریه میکند بر حالت جفه شدن زن بچه چره یعنی بعید با سوز دل که از دیگر
دیگر از علامات لوطی استکه انگشتری او در رجا باشد و بر خود استغنش شد
انشی حرص است که حرص را اینها مستولی است و طاقت ندارند بینی بر سیجر نند و
ی نشیند پس ای مومن هم پریشان حال و شکفته احوالست با
زنان طاعات و اوراد او بکند زود و بفکر آوردن آن امات است
پند کسیکه متحمل شود خاری تعلیم را در بعضی و کمی از عمر جفه زند کان میکند
در خاری و ذلت نادانی و جهل در طول عمرش نصیحت وصیت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله با بی ذر غفاری رضی الله عنه و فرمود که ای ابوذر باش که
عمر جفه بخیل تر از کنت خود بر درهم و دینار خود ای اباذر و اگذار هر
چیزی را که بتو نفعی ندارد و گفتگو مکن در چیزیکه ترا حاجت نیست و
نگاه دار و ضبط کن زبان خود را چنانکه ضبط میکنی درهم خود را
ایضا فرمود از هر چیزی با قدر دارد آن میشود نزد صاحبش هر گاه
بسیار شود مگر ادب بدرستیکه او هر گاه بسیار شود گران بها
میشود و قدر و عزت بهم میرساند موعظه منقول است از معاذ بن جبل
که یکی از بزرگان صحابه کرام بوده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرا بجانب یمن فرستاد فرمود بپرهیز از تنعم که بدرستیکه بندگان خدا

بتنعمند

نیستند تنعم کنندگان و یکی از بزرگان دین میفرمود که این حدیث مرا
از خواب و از خیال حلق محروم کرد: تا زیر و رو تنعم شیر در راه بدوست
عاشقی پیشه رندان بلاکش باشد: خوش بود گر محک تجربه
آید بمیان: تا سیه روی شود هر که در او غش باشد حدیث منقولست
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند از قول خدای عز و جل والذین
یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة یعنی و آنانکه میدهند آنچه را که میدهند
در صدقه داد هایشان و حال آنکه دلهای ایشان ترسانست یا اینها جماعتی هستند که روزه
میگیرند و نماز میگذارند و تصدق میدهند و میترسند که خدای تعالی
قبول نکند از ایشان آن اعمال را ایضا در تفسیر آیه شریفه و لا ترکنوا
الی الذین ظلموا یعنی میل مکنید بسوی آنکه ستمکاری ظالمند و ظلم کرده اند
فتمسکم النار پس میرسد بشما آتش جهنم فرمود که آن مردیست که
می آید نزد سلطان پس دوست میدارد بقای او را بقدر اینکه دست کند
در کیسه کند و چیزی را عطا کند ایضا وما النصر الا من عند الله
یعنی نیست یاری و ظفر مگر از جانب و نزد خدا بدانید که یاری کردن و نصرت
دهنا و رحمت خدا است مر خداوند عالم ملک شانه و باری تعالی او جل شانه

لشکر هر امیر را با اسباب جهنمی صبر و سکینه و منصور کسی است که خدا او را
یاری و نصرت کند. نکته از کلام بزرگان است کسی که نظر او در وقت نعمت
به نعمت و منعم باشد به منعم خواهد بود و نظر او در وقت بلا به بلا دهنده
نه به بلا که براو نازل شده است پس در جمیع احوال حق خواهد بود و غرق در
ملاحظه حق و متوجه به سوی حبیب مطلق و این اعلی مراتب درجات است
و کسی که بعکس این باشد خواهد بود در درک اسفل شقاوت پس
در وقت نعمت خائف است از زوال آن و در وقت بلا معذب است
بعقوبت آن بلا. نظم: چو بی نمک و بی شکیب تا نخوری گندم آدم
فریب تا شکم نان و لقمه آب است گنج حکمت بر سر هر کاسه است
آن خوردان پوش چه شیر و پلنگ گاو و یا آخر همه روزه جنگ نان
خورش باز سینه خفه کن چه آب وز جگر خویش چه آتش کباب گر
دل خورسند و کلاه توست ملک قناعت به تمامی تو راست. فوائد عظیمه
بعضی گفته‌اند که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بیست و چهار
حرف است و شب و روز هم بیست و چهار ساعت است پس گویا این
کلمه کفارت است از صغیره و کبیره و پنهان و آشکار و خطا و عمد و قول و فعل

درام

نکته

در این بیست و چهار ساعت از او صادر شده همه را دریا شسته می‌برد این
بیست و چهار حروف. نکته: و چهار از این کلمات کلمه طیبه هفت کلمه است
و از برای مبنا هم هفت عضو است و از برای گناهان هم هفت در است
چنانچه خدای تعالی فرموده لها سبعة ابواب پس هر کلمه از این هفت کلمات
می‌بندد یکی از درهای دوزخ را یکی از هفت عضو او. فائده: از علمای شنیده
از تفسیر قول حق تعالی که فرموده و بئر معطلة و قصر مشید یعنی چاه معطل
و قصر محکم آن عالم گفت چاه معطله دل کافر است که معطل است از گفتن
لا اله الا الله و قصر محکم دل مومن است که گفتن لا اله الا الله. دو بیت بر کفن
کفن حضرت سلمان نوشته بود این دو شعر وفدت علی الکریم بغیر
زاد من الحسنات والقلب السلیم یعنی وارد شدم بر خداوند بخشنده
بدون زاد و توشه از عمل نیک و به دل سلیم که فان بردار تحمل
الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم یعنی پس حمل بردار شتن
توشه قبیح‌تر از هر چیزی است هر گاه وارد شدن آدمی بر کسی باشد که او
کریم و صاحب کرم باشد. کلام امیر: شب خیزی و کم خوردن. تفرع در سحرگاه
از سر درد ذکر با جانان صحبت صفا را که روزی ما را و شمار ا

حدیث. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که خدای تعالی وحی کرد به یوشع که فلان شهر را
زیر و زبر کن گفت یا رب العزه فلان کس یک طرفة العین معصیت نکرده است
و در اینجا است چگونه کنم فرمود اگرچه معصیت نکرده است لکن به سبب معصیت
دیگران باید زیر و رو شود. لطیفه. در خبر است که ایزد تعالی وحی فرستاد
به یوشع بن نون که صد هزار مرد از قوم تو هلاک خواهم کرد چهل هزار از
نیک مردان و شصت هزار از اشرار گفت بار خدایا نیک مردان را چرا
هلاک میکنی گفت از برای آنکه با بدان دوستی دارند و با دشمنی من دشمنی نکنند و از اکل
و شرب و معامله ایشان احتراز نمیکنند چه جای آنکه اوقات
شان عزیز است. با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی تو را پلید کند آفتابی
بدین بلندی را ذره ابر ناپدید کند. تنبیه. شیخ صدوق ره در کتاب
امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود کسیکه مساوی
باشد دو روز او پس او مغبون است و کسیکه روز دوم
او بدتر از روز اول او باشد پس او ملعون است و کسیکه نیابد
زیادتی در وجود خود پس او به نقصان نزدیکتر است و کسیکه
به نقصان نزدیکتر باشد پس مردن او بهتر از زندگانی او است

فائده. هرگاه مرد را شیخوخیت و پیری شود حرص دنیای او مشتد گردد
به چهار چیز اول آنکه خدمتکاران قدیم خود را از خود دور میکند و ایشان را
از روی شومی نفع خود محروم میکند دویم آنکه از رفقای خود سوء ظن دارد
و زن بر سر او میگیرد سیم خانه قدیم خود را خراب میکند که بهتر از
آن بنا کند چهارم اسب سواری خود را که پیوسته بر آن سوار میشد
بدل میکند به کار پا یا دیگری که بهتر از آن باشد. ثمره. از حاتم اصم پرسیدند
که بنای امر خود به چه چیز گذاشته گفت بر چهار خصلت یکی آنکه دانستم که
روزی مرا دیگری نخواهد خورد پس مطمئن شدم با آن و دیگر آنکه دانستم
که کار مرا دیگری نمیکند پس خود مشغول شدم بکارهای خود و دیگر
آنکه دانستم که غایب نیستم از نظر خدا پس از او حیا کردم و دیگر
آنکه دانستم که اجل من ناچار میرسد پس پیش دستی کردم بکار
آخرت خود. ثمره. بعضی از علما گفته اند که سزاوار است که باید
زن پست تر از مرد در چهار چیز در سن و در بلندی قامت و در مال
و در نسب. لطیفه. فرمود که عجله در هیچ امری خوب نیست و پسندیده نیست
مگر در چهار چیز تزویج نمودن زن بکفوش و دادن دختر او هرگاه کفوش [illegible]

یعنی بطالت عادات ما مردها
یعنی ترک مباحثه [illegible]

ودفن کردن میت و مترتب شدن کارهائیکه ناخوش و دشوار باشد
هرگاه ناچار شود و احسان کردن بدیگران و از کلمات حضرت
امیر المؤمنین است سلام الله علیه که از خوبیهای مرد پنج خصلت است بالک
تجمه او زبان خود است از آنچه نیکو نباشد گفتن آن از قبیل
فحش و کذب و غیبت و امثال آنها و از سخن گفتن بسیار و دیگر
متوجه شدن بکار خود یعنی رو آوردن او بر امریکه پیش آید
و او را از طاعات و عبادات و گریستن و تأسف خوردن بر عمر
بگذشته خود و سپید داشتن او بدطاهر اصلاح خود و حفظ کردن او
برادران قدیمی خود یعنی از دست ندادن ایشانرا و رعایت کردن
حقوق ایشانرا ایضاً فرموده کسیکه باز دارد خود را از چهار چیز
نیکبخت است تندی و لجاجت و اهمال کردن در کارها و تکبر
فائده سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چه جهت
دارد که زنا کننده را کافر نمیدانید و تارک نماز را کافر میدانید
و کافر می‌نامید چه جهت چه چیز است در این باب حضرت فرمود برای
آنکه زانی و امثال او آن کارها را میکند بجهت خواهش و میل نفس خود

و نماز را ترک نمیکنند مگر از جهت استخفاف بنماز و این سبب آنستکه نمی‌یابی
زانی را که اتیان کند زنرا مگر آنچه لذت میبرد از او و کسیکه از روی قصد
و عمد ترک کند نماز را نمیشود ترک نمودن او نماز را برای لذتی و نمی‌یابد از ترک
نماز لذتی پس هرگاه ترک نماز برای لذت نباشد برای استخفاف
خواهد بود و هرگاه برای استخفاف باشد کافر خواهد بود ایضاً مرگ
بر دو نوع است مرگ طبیعی و مرگ ارادی پس کسیکه بمیراند خود را بمردن
ارادی مردن طبیعی برای او حیات است و حدیث شریف موتوا قبل
ان تموتوا اشاره بهمین مقام است فائده از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام منقول است که بعضی از خواص خود فرمود بپرهیز از اینکه سخنی
بگوئی که دلها زود آنرا انکار کنند و او را قبول ننمایند هرچند که
در اثبات آن سخن تورا وجه و عذری بسیار باشد پس نیست
هر کسی بنظور که هر کسی بشنود سخنی را که ملایم طبع او نباشد و آنرا
قبول ننماید ممکن باشد ترا که عذر خود بسوی او بفهمانی فائده در
تفسیر سوره حمد نوشته اند که هر کسیکه حمد کند کسی را یعنی مدح میکند او را
در دنیا بجهت یکی از چهار چیز است یا از جهة آنستکه او کامل است در ذات

خود صفات خود و منزه و مبراست از جمیع نقصها و عیبها هر چند
احسانی تو بمکه باشد یا از جهت آنستکه احسانی تو کم و نعمتی بتو
داده است یا از برای آنستکه امید داری که برسد احسان او
بتو در زمان آینده یا از جهت آنستکه ترس داری از قهر و قدرت
و سلطنت و بزرگی او پس این چهار چیز است که باعث تعظیم میشود
پس گویا خدای عزوجل میفرماید که اگر شما از آنها و اشخاص حقیقیه
که تعظیم میکنید از برای کمالات ذاتیه پس چه میکنید مرا بجهة آنکه
منم الله یعنی ذات مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و جلالیه است
و اگر تعظیم میکنید از برای احسان و تربیت و انعام پس منم رب
العالمین یعنی پروردگار و پرورش دهنده تمام عالمیان از ذری و
ما الذین دیگر چه انها هم صاحب فضل و کرم و احسان و اگر تعظیم
میکنید برای طمع در آینده پس منم الرحمن الرحیم یعنی بخشنده.
و مهربان بر جمیع کفار و ملحد و مشرک و منافق و مسلمان و
مؤمن و موحد در دنیا و اما در آخرت بر مهربان مؤمن تنها یم
بخشنده و مهربانم پس و اگر تعظیم میکنید از برای خوف

در کا

و ترس و سطوت پس منم مالک یوم الدین پادشاه روز جزا و فرمان
فرمای در آن روز بر وحش و غیر غا ایضاً پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که راسترین شعری که گفته اند عرب این بیت است که: الا کل شیء
ما خلا الله باطل؛ و کل نعیم لا محاله زائل؛ یعنی هر چیزی غیر
ذات مقدس الهی باطل است و هر نعمتی از نعمتهای دنیا البته بر طرف میشود
فائده: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که قرار داده است خداوند
عالم اسم اعظم را هفتاد و سه حرف پس آدم را داده است بیست و پنج
حرف و بنوح داده است پانزده حرف و با براهیم هشت حرف و بحضرت
موسی چهار حرف و بحضرت عیسی دو حرف که با آن دو حرف زنده میکرد
مردگان را و بینا میکرد نابینا را و شفا میداد صاحب برص را و بحضرت
پیغمبر داده هفتاد و دو حرف را و اخفی کرد برای خود یک حرف را. ایضاً
منقول است که بود نزد آصف بن برخیا یک حرف از اسم اعظم که با آن
حاضر کرد تخت بلقیس را پیش از برگرداندن چشم و نزد ما است
از اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف است که مخصوص است بخدای
عز و جل. فائده مهمه: خداوند عالم در کتاب محکم بپیغمبر اعظم را خطاب بر محمد

ای اشرف والملک حقیقة لیس لک من الامر شیء یعنی نیست برای تو از
امر چیزی یعنی تو را در هیچ امری اختیاری نیست و کارها بمیل و خواهش تو
درست نمیشود پس چگونه مخلوقی که اختیار امری ندارد تواند بود و هرگاه
متوجه باشد امور ایشان که بدست ایشان و همه امور بدست خدا
باشد پس همه چیز را وا میگذارند باو در همه چیز او را وکیل میکنند و میگویند
توکلت علی الله و هو نعم الوکیل یعنی توکل کردم بر خدا و او نیکو وکیل است
و شما هم اینها که توکل صعب را اینها است نزد عوام الناس و ضعیف
ترین منازل اینها است چرا که اینها محجوب شدهاند بواسطه محبتشان به نفسهای
خودشان و چیزهائیکه موافق نفوس و خواهشهای ایشان است
از اشیاء مشتهیات که در آویخته اند بچیزیکه حاصل میشود بآن از
اسباب و اموال از برای اینکه اموال ملکه خواهشها است پس از این
جهت میل کرده اند بسوی جمع اسباب و اموال پس این اقوام میترسند از تلف
نفوس خود اگر ترک کنند اسباب و اموال را پس اعتماد نمیکنند بر خدای
عز و جل و دست بر نمیدارند از کارهای خود و عقلهای خود که همه اینها
منسوب بخودشان است و میگویند که خدا عطا کرده است با عقل و قوت و قدرت را

در بیان توکل

که بانها

را باینها کارهای خود درست کنم پس ای یاران آنها توقع دارند که مقابله کنند
با خیالهای اینها و نمیدانند اینرا که امر چنین نیست و خاصیت و اثری
نمی باشد قدرت ایشان را پس خیال کرده اند که خدا واگذارده است
امر اینها را بخود اینها پس از اینجهت توکل صعبترین منازل است بر
آنها و اما خواص دوستان خدا چون بیقین میدانند که همه امور با خدا است
و آنچه را او خواسته است میشود پس توکل میکنند در امورات خود بر
خداوند عالم و امور خود را وا میگذارند باو جل شأنه حاصل کلام بر طریق
حق اینستکه چون عوام ناقص العقل اند و کسب کرده اند بقدرت خود
بعضی از امور که موافق خواهش ایشان است از قبیل کسب اموال
و سبقت کردن میکنند که کار بدست اینها است و سعی و کدّ ایشان
امور برای ایشان میسر میشود و دیگر یاد خدا در آن نمیباشد پس
بر ایشان صعب و دشوار است که اعتماد و وکالت خدای عز و جل
کنند و در امورات خود توکل کنند پس اقدس آنکه نماینده پس توکل
صعب و ضعف راهها است نزد ایشان و اما خواص چون به یقین
کامل حاصل است ایشان را اینکه امور عباد بدست خدای تعالی است

ای عزیز [illegible] در بیت و دری
بسبب ضعف [illegible]
[illegible] اینها [illegible]
از کسب و صورت [illegible]

و او است مقلب القلوب والابصار و اگر او را او خواسته باشد
ما شاء الله کان و ظالم ایشان را نمیکند که بدون رضای او هیچ کار
واقع نمیشود پس توکل بر او ایشان بهترین و آسانترین راه
راههاست هیچ صعوبت و اشکالی برای ایشان ندارد و شریفه
و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین را همیشه مد نظر دارند و
توکل داشتن عبارت است جمیعاً بسوی مالک امور و اعتماد بر وکالت
و کفالت او جلت شانه از برای آنکه خدای تعالی و انکه اسرار است
امر را با جدی از خلق و همه شئ منکشف امورات است و مأیوس کرده است
تمام علماء را از مالک بودن چیزی از امور خدا خلق باشد خدا
رزق خدا است و خدا صاحب است بیده ملکوت کل شیء وهو علی کل شیء قدیر
حدیث در توریه مذکور است که کسیکه ایمان نیاورد بقضاء من و صبر
نکند بر بلاء من و شکر نکند نعمتهای مرا پس باید بگیرد پروردگاری
غیر من و کسیکه صبح کند در حالتیکه اندوهناک باشد بر دنیا
پس گویا که صبح کرده است در حالتیکه غضبناک است بر من و کسیکه
تواضع کند از برای مالداری بجهت مال داشتن او بر طرف میشود

دو ثلث

دو ثلث دین او ای فرزند آدم هیچ روز نیست مگر آنکه میآید بسوی تو
از جانب من روزی تو و هیچ شب نیست مگر آنکه میآیند ملائکه
از پیش تو با عمل قبیحی که تو چیزی بسوی تو فرو میفرستم و شر تو
بسوی من بالا میآید ای فرزندان آدم فرا رسید که با من معامله کنید
با من و سلف بفروشید بمن که نفع برسانم بشما از جانب خود
بنفعی که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و
خطور نکرده باشد بخاطر هیچکس ای فرزند آدم بیرون کن دوستی
دنیا را از دل خود بدرستیکه جمع نمیشود دوستی من و دوستی دنیا
در یک دل هرگز ای فرزند آدم بکن آنچه را که امر کردهام بتو و ترک
کن چیزی را که نهی کردهام ترا از آن تا بگردانم ترا زنده که هرگز نمیری
ای فرزند آدم هرگاه بیابی سختی در دل خود و بیماری در جسم خود
و کمی در مال خود و تنگی در روزی خود پس بدانکه تکلم کردی در چیزیکه
حاجتی نیست ترا بآن ای فرزند آدم بسیار کن توشه خود را
پس سفر دور است و تخفیف ده بار خود را که راه باریک است و خالص
کن عمل خود را که مراقب عمل بیناست و تأخیر کن خواب خود را

تا فردا روز که حضرتش بسوی بیران و لذتهای حضرتش بسوی بهشت در آن باش که خواهم بود برای تو و نزدیک شو بسوی من بسبب انکاری و بنا که باعث این میشود که دور شوی از آتش جهنم **تنبیه** بدانکه رجا آنستکه بنایش بر اصلی باشد و امنیه آنستکه بنایش بر آن بنا باشد و مثال این دو آنستکه کسی زراعت کند و سعی کند در آبیاری و توجه از آن و بعد از آن بگوید که امیدوارم آنکه حاصل شود از این زراعت من صد ده خروار پس این رجا است و امیدواری و اما کسیکه زراعت نکند و در هیچ روزی کار او را تخم گذارد و تخم طاعتی نکارد بلکه همه را بخوابد و در همه سال غافل باشد پس هرگاه وقت خرمن برسد بگوید که امیدوارم آنکه حاصل شود برای من ده خروار پس گفته میشود باو که از کجا حاصل شد این امید و این آرزو برای تو که اصلی برای نیست پس هم چنین است حالت ایمرد در روزگار یعنی هر یک سعی کند در عبادت خدا و ترک کند معصیتها را و بگوید امیدوارم که قبول کند خدا از من این طاعات را و عظیم کند ثواب مرا پس این رجا است و امیدواری و هر کدام که عاقل باشد و ترک کند طاعات را و مرتکب شود معاصی و پروا نکند

عرف

از فضل خدا و بگوید امیدبهشت دارم پس این آرزو و امنیت و طمع بیجا است و حاصل ندارد و لکن او با طلب است و مغرور و مواخذ باو عقاب خدا خواهد شد **حدیث** منقول است که چون عصیان کرد حضرت آدم پروردگار رحمت کرد برای او هر چیزیکه در بهشت بود بغیر از طلا و نقره نداد سیدبرا که شما چرا گریه کنید برآدم گفتند که ما گریه نمیکنیم بر کسیکه عصیان تو کند خدا ایتعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که میگردانم قیمت هر چیز را از شما و میگردانم فرزندان آدم را محتاج بشما که بسته‌اند از شما از اهمکنند بر سینه شما بسبب حبیت که اکرام و احترام است و معلم خود بیشتر از پدر خود میکنند گفت بلکه اگر پدر سبب حیات فانی دنیاوی است و معلم سبب حیات باقی و جاودانی است که زائل نمیشود **و** از کلمات بانظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر قولیکه نباشد در آن ذکر حق تعالی آن قول لغو است و هر خاموشیکه نباشد در آن فکری سهو است و هر نظریکه نباشد در آن عبرت گرفتنی آن لهو است **و** فرمود بهترین که بهترین عبادات صبر است و خاموشی و انتظار فرج آل محمد علیهم **حدیث** حضرت رسول صلی الله علیه واله

زاهدی یکی از اصحاب گفته که عمل کن برای دنیای خود بقدر حاجت خود و
بقای تو در دنیا و عمل کن برای عقبا بقدر حاجتی که داری بسوی او
و پیروی نفس اماره کن بقدر طاقتی که تو را است بر آتش جهنم فائده
بدانید که بهترین چیزها در امور صبر است و ضرردارترین چیزها بیصبری است
چرا که علاج هر چیزی بصبر میتواند شد و علاج بیصبری بچیزی دیگر نتوان شد
حکمت یکی از عارفین گفته است که مصیبت یک چیز است پس اگر
جزع کند صاحب مصیبت دو چیز بشود فقد مصاحب و فقد ثواب
یعنی هرگاه شخصی در مصیبتی صبر نکند و جزع کند دو مصیبت خواهد
داشت یکی مصیبتی که آنرا در روی داده و دیگری بر طرف شدن ثواب آن
بیصبری که کرده است ف از کلام عرفا است کسیکه طلب میکند دنیا
را برای سه چیز است مالداری و عزت و راحت پس کسیکه ترک
دنیا کند عزیز شود و کسیکه قناعت کند غنی شود و کسیکه کم کند سعی
در طلب دنیا براحت یابد علامه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که
زمین بلا باشد … تا اینکه شمارد بلا را نعمت و رضا و آسانی
را محنت بدرستیکه بلای دنیا نعمت است در آخرت و
آسانی دنیا محنت است در آخرت فائده جلیله

غزالی

غزالی در بعضی از رسائل خود گفته است که واجب است بر کسیکه بخواهد تفسیر
قرآن کند اینکه نظر کند در آن از هفت جهت اول از جهت لغت و جواهر
الفاظ دویم از جهت استعارها و کنایها سیم از جهت نحو چهارم
از جهت ترکیب الفاظ مفرده و جمله‌ها و احوال مفرد و جمله بنحویکه بیان
شده در علم معانی بیان پنجم از جهت عادت و طریقه عرب در
مثلها که میزنند و گفتگوهائی که میکنند ششم از جهت رمزها که حکمای
الهی میباشد هفتم از جهت کلام صوفیه و مقدمات ایشان را
میباشد نظم نان جوین و خرقه پشمین و آب شور ◦ سی پاره کلام
و حدیث پیغمبری ◦ هم نسخه چار ز علمی که نافع است ◦ در دین نه
لغو بوعلی و ز اثر انوری ◦ تاریک کلبه که پی روشنی اوست ◦ همچون
ملتفت ننهد شمع خاوری ◦ با یک دو هم نشین که نیرزد بنیم جو
در پیش همت همه شان ملک سنجری ◦ زین جمله مردمان که دیو از
ایشان حذر کند ◦ در گوشه نهان نشسته چون پری
این از سعادت است که روی حسد برند ◦ آب حیات و رونق
ملک سکندری فائده بدانید که چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را

بسیار است پس هرگاه نظر با علی مراتب فؤاد فرموده مرحبا از آنجا و در آنجا
میگویند میگویند قال الله تعالی فلان و فلان و این قرآن است که اگر جمیع
عالم رو بروی هم که پشت به پشت هم داده بخواهند مثل او را بیاورند
نمیتوانند و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و چون در عالم
عقل و روح حضرت نظر فرموده و کلیات آن عالم را خواست بیان فرمایند
میفرمایند قال الله تعالی فلان و فلان و این حدیث قدسی است که از آن عالم
قدس طیب طاهر او را تنزل داده برای مردم بیان فرموده و هرگاه
در عالم نفس و جسد ظاهر حضرت نظر فرموده و حوائج مردم را دیده در این
عالم کجا و کجا آن وقت از برای مراتب عالیه آنها احکام سیاست
میفرمایند و آنها احادیث شرعی حقیقتی میگویند و از برای مراتب وسط
این احکام بیان میفرمایند و آنها احادیث شرعی طریقتی میگویند
و از برای مراتب دانیه این احکام بیان میفرمایند و آنها احادیث
شرع ظاهری و احکام بدنی میگویند این بود که ما بین مراتب سه گانه
خبر داده **فائده** در شرایط توبه است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که
توبه مستجمع شش چیز است اول ندامت بر گناهان گذشته دویم اعلام فرایض

و لنشا

اما کسی که بحق با نفس نظر فرموده از عوالم ارض ببیند

حقیقت احکام و طریقت از اخبار و شریعت ظاهر

نوبت شناسیم زود حقوق مردمان چهارم طلب حلیت از خصمان
پنجم عزم جزم بر عدم عود با آن معصیت ششم که آختن لحم که در طاعت
شد پرورش او در معصیت و چشانیدن تلخی طاعات باو مثل چشانیدن
شیرینی معصیت بکام او یعنی اگر کسی توبه بکند با عدم یکی از این شرایط آن
توبه واقعی نیست و ثمری باحوال او نمیدهد **نصیحت** قال علیه السلام لیس
الغریب غریب مصر و یمن بل الغریب غریب قبر و کفن **ایضا** قال
علیه السلام لیس العید لمن کان لبس جدید بل العید لمن امن
من وعد و وعید یعنی نیست روز عید و روز فرح و خوشحالی از برای
کسیکه لباس تازه و نوی داشته باشد یعنی عید بلباس نو نیست بلکه عید
عید و خوشحالی و ایام خرمی برای کسی است که ایمن بشد از وعده و عیدهای روز
قیامت یعنی در حقیقت کسیکه ایمن باشد از آن صدمات و مرارات
محشر و قیامت عید عید او است و ایام سرور و خوشحالی برای او است نه
کسیکه هزار هول و وحشت داشته ترس و واهمه داشته باشد علاوه بر
آن همه غذای یا رقبات **فائده** بدانکه مقتدا در از ظلمه و فسقه که در اجابت دعوت
اخبار است همان که مطعم طعام و لکن قدایان و ... اهل کفر و زندقه است

فی الغرائب

بدانکه ... از ... با ...

نصیحت

وخلفای امیه وبنی عباس وخوارج واهل سنن وشیعه هر کدام است در مقام حقوقی
نه حکام وسلاطین شیعه اگرچه ظالم باشند چرا او چه کم زیرا که آن اشقیا خود اوکما
ظلم با ئمه علیهم السلام کنفهم وارده اند ومیکنند وغضب حقوقات ایشان
نموده اند لا سلاطین وحکام شیعه اگرچه ظلم بکید برکه ومیکنند ولی مغفورات
بخلاف ظلم آن کفار واهل سنن وخلفاء که ظلم آنها غیر مغفور است و
سلاطین شیعه ظلم غیر مغفور را مرتکب نشدند اند اگرچه در اصطلاع
عرف همه اینها را ظالم میگویند ولکن مال سلاطین شیعه مغفورات
بخلاف ظلم آن ظالمین غیر مغفور لعنهم الله ابد دا با فی علم الله انشاء الله تعالی
حکمة سزاوار است برای عاقل اینکه جمع کند رمعرفت عقل عقلا را وباری
خود رای حکام را الیته هر رستیکه رای تنها باشد که غلط کند وعقیدتک
لکر کاه باشد که گمراه شود **لغة** فیلسوف لفظ محققف فیلاسوف است و
بیونانی محبت افیلا میگویند وحکمت را سوفا مند ودراین تقدیر معنی
فیلسوف محبتی حکمت باشد **حکمة** امیرالمومنین علیه السلام میفرماید بقیه
عمر مومن را قیمت نیست چرا که در می یابد بآن چیزیرا که فوت شده
از او وزنده میکرداند با آن چیزیرا که مرده است یعنی قدری که از عمر مومن مانده

با آن تدارک میکند آنچه را از او فوت شده وچیزیکه این کار از او آید
قیمت ندارد وهیچ چیز بهای آن نمیشود **ایضاً** فرموده که مردمان از
ترس خاری در خاری وذلت میافتند یعنی مذلت در کشمکش دنیا
میکشند که مبادا در وقتی پاچیز باشند وذلیل مردم شوند **ایضاً**
فرموده که بهترین مال آن قدریست که ترا غنی کند وبهتر از آن مالی است که
کفایت کند امر ترا **ایضاً** سکینی فرزند آدم اگر تیر رسیدا ز آتش دوزخ
چنانکه تیر رسد از برای شنای کاف میباشد از هر دو واگر رغبت میکرد
به بهشت چنانکه رغبت دارد بدنیا هر آینه میرسید بهره واگر ملتفت شدید
از خدای عز وجل در باطن چنانکه تیرسید از خلق در ظاهر هر
آینه نیکبخت میشد در هر دو عالم **حکمة** خوب طلب کاری اگر شنگ
که دور میشود از تو بهره عطائی او را **حکمة** عظیم ترین چیزی که میان
شما وپروردگار است مشغول شدن شما است بتدبیر احوال خود
واعتماد کردن شما است بر عاجزی مثل خود یعنی شما خدا با بدکه
امور خود بخدا واگذارد واعتماد وتوکل بر خدا کنید نه آنکه
مشغول بتدبیر امور خود کنید واعتماد کنید بر شما کسانی که مانند
شما وعاجزند کار خود بخدا با پروردگار **: بشر حق نیکی ازو رو کار :**

[illegible]

ایضاً از محمد که نیکو شمارد تسبیح را شریک خواهد بود در آن تسبیح یعنی با آن شخص
شریک شد در معصیت و عذاب آن. حدیث حضرت امیر علیه السلام فرموده است که
شکسته است پشت مرا دو مرد عالمی که دریده باشد پرده شرم خود
یعنی بی باکی کند در معاصی و جاهل با بدعت باشد هر کس به بیند او را
دویم جاهل نادانی که متعبد باشد یعنی هیچ نفهمد و هی مشغول [illegible] که
سر بر زمین بزند پس اینجا [illegible] مردم را بعبادت
مقصود آن عالم [illegible] مردم را به بی پروائی
کند که [illegible] نیکند زد و در فکر محاسبه نیکند زد و خبر که
نمیکند و قیامت نترسد است. حکایت صخره موسی در تاریخ حبیب السیر مسطور است
که حضرت موسی را چندان حیا غالب بود که جسد مطهرش را هیچکس نمیدید
و چون نزد بنی اسرائیل کشف عورت جایز بود و از یکدیگر حیا نمیکردند
جمعی از فساق بنی اسرائیل ذات مقدس او را بعیبی از عیوب منسوب کرده
داشتند و این افترا در میان ایشان شهرتی تمام گرفت و [illegible]
او ظاهر نگه حضرت عزت تقدیر فرمود که چون در غسل در آمده جامه
و لباس خود را بر سر سنگ نهاد فی الحجر آن سنگ از مقام خود حرکت
کرده با لباس و جامه او روان شد و بعد از آن [illegible] حضرت موسی علیه السلام

برهنه

برهنه از آب بیرون آمده هر چند میدوید بآن سنگ نمیرسید و طایفه که در
حال نظر به بدن همایونش افکندند غیر از طهارت و لطافت چیزی
ندیدند شاهد آن معنی گشته شبهه مذمومه را از خاطر بنی اسرائیل
دفع کردند و سپس آن قوم [illegible] بطلب آنحضرت بار دیگر
از آن اعتقاد سیئه استغفار نمودند بعد از آن وحی نازل شد
که موسی آن سنگ را نگاه دارد که در راه آب احتیاج خواهد افتاد و چنین
گفته اند که آن سنگ چهار روی بود و در وقت حاجت بضرب عصا
از هر روئی سه چشمه ظاهر شدی و در ابتدا از هر چشمه قطره چند ترشح
نموده آنگاه چندان آب روان گشتی که دوازده سبط بنی اسرائیل را
کفایت نمودی و هر سبطی چشمه را بخود منسوب کرده بودند و در سفرها
بنوبت بر چهارپایان بار کرده او را از منزلی بمنزل دیگر میبردند و گویند
که در وقت رحلت موسی آب دیگر از آن سنگ منقطع شد و نیامد
فائده بدانند که پاره اغذیه هست که بیشتر باعث زیادتی منی میشود بسبب لینیات
و پاره هست که کمتر از آنها [illegible] مثل حلویات و دربیات و پاره
اغذیه هست که منی از او ضعیف [illegible] مثل میوجات که [illegible] آب
بیشتر [illegible] در آنها نیست و از این جهت [illegible]

اطبا و حکما از خوردن مباحات پرهیز میکنند و بیمار را از آن پرهیز میدهند تغیر
کریمه ظل ذی ثلاث شعب ظلّ آنجا جرم مظلمی است که تابان شده بآن
بالا سیاه میشود حالا در اینجا مراد از سیاهی و سواد نفس حیوانی
و نباتی و معدنی انسانی است که روی نورانی انسان را سیاه میکند
اگر بمدد الله حرکت کنی و الا فلا معنی توکل بدانکه ترا باید که از
خودش هیچ چیز ندانسته و تکیه نکند و در همه امور توکل او بر خدا باشد
و توکل را نام و اکتفا داشتن امور است بخداوند عالم بلکه معنی و حقیقت
توکل آنستکه جمیع حرکات و سکنات تو بر وفق طریقه شرع اقدس
باشد نه اینکه همه را وا گذارد و بخدای تعالی حواله نموده بنشیند و از برود گواه
و هیچ نکند که من توکل کرده ام زیرا که این هم لذت معاصی است پس حقیقة
توکل را این مستحق شرع است و مردم دیگر ادعای بیجا میکنند چراکه
شخص متشرع در هر آن مشغول کندن از اوامر شارع است و الا اگر در خانه
بنشیند و بگوید که ما توکل بخدا کرده ایم این حرف سرّی و ادعای ناحق
است زیرا که بنواحی حرکت کرده است تغیر ان الله لا یستحیی
ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی بدرستیکه خدا حیا
نمیکند از اینکه مثل بزند پشه را و بالاتر از پشه را مثل استکه صدا

خوی کم است

حاشیه

حق کریم است جانوریکه بنظر در نمیاید از کوچکی مگر حرکت آن پس در حال سکون
پنهان میشود از نظر تیزبینیکه درست بگذارد در آن به جهة رفع مضرت
از خود حرکت میکند پس چه قدر منزه و مبرا است از جمیع عیبها آن صانعیکه
درک میکند صورت و هیئت و شکل آنجانور را و اعضای ظاهره
و باطنه آنرا و میداند تفاصیل خلقت آنرا و می بیند چشم او را و مطلع
میشود بر ضمیر آن و شاید در میان مخلوقات کوچکتر از آن جانور
و کوچکتر که کوچکتر هم از آن هم برسد پس چه قدر منزه و مبرا است از
جمیع نقصها آن خدائیکه خلق میکند همه اینها را و خلق میکند همه اینها
را از زمین و از نفسهای مردمان که مذکر و مؤنث و سیاه و سفید و غیر
آنست عربی یا من یری هذا البعوض جناحها فی ظلمة اللیل
البهیم الالیل ویری عروق نیاطها فی نحرها والمخ فی تلک
العظام النحل اغفر لعبدک تاب عن فرطاته ما کان منه
فی الزمان الاول یعنی ای آنکه می بیند بال پشه را در ظلمت تار
و می بیند رگهای دل آنرا در گردن آن پشه و می بیند مغز را در آن
استخوانهای ضعیفش بیامرز بنده را که توبه کرده است از ظلمها و گذر
از تقصیرهائیکه صادر شده از او در زمان سابقه چهار خلیفه را دوست میدارم

خلفای راشدین ابو بکر
علی دارد عمر
ادبیر نادره

حکمت خدا میفرمایند احد با فرشته بهیچ قسم قبول نکرد مگر خاتم انبیا که عرض کرد من نیز میمی
پهلویش میگذارم که احمد باشد که میم و دلالت بر ممکن بودن انسان و ربنیه
را احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است **حکایت**
فارسیان گویند که زردشت دو شاخ سرو از بهشت با خود آورد و یکی را
در کاشمر که دهی است در حوالی ترشیز خراسان و یکی را در حوالی فریومد
در طوس کشته بود و از عمر آن درختها هزار و چهار صد و پنجاه سال
گذشته بود که متوکل عباسی معدوم گرد که هر دو را بریدند برای عمارت سامره
آوردند و در آن مدت دو بهاء کشته شدند متوکل بدست ترکها مقارن انجام
انشاء **فائده** بدانند که زنان نیک شبیه مادران است در محبت و شفقت
و ایضاً شبیه اند بکنیزان در قناعت و خدمت و ایضاً شبیه اند
بدوستان در الفت و صداقت و اما زن بد هم شبیه است بجباران
در فرمان بردن و سطوت و عنف و غیظ کردن و ایضاً شبیه است
بدشمنان در استخفاف شوهر و مذمت کردن و بهانه گرفتن و ایضاً
شبیه است بدزدان در طمع مال او و بطریق خیانت و دزدی و چون کسی
بزن ناشایسته مبتلا گردد هیچ علاج جز مفارقت نیست ما دامیکه مودی
بفساد بزرگتری نشود مثل تضییع اطفال و خراب شدن خانه و غیر آن از
مفاسد های دیگر

١٢٩

بسم الله

البوة تدل علی البعیر و آثار قدم تدل علی المسیر و تدل علی الصانع القدیر و ان کان من المطلب
عسیرا علی الکثیر لکن یکون سهلا یسیرا علی البصیر احتجاب خواجه سهم ما بیندازد
مرحبا احمد و سهلا کلک اثر اگر نبودی رحمت افهام تنگ و ر نبودی عقلها
لکد و دبنگ در بدیع توفیقات کردی هر که شکار دو جام شکار کردی
مرحبا ای مفتی دار الاصول اجتهاد در فروع دین قبول چه تو را
ما داشت الشیخ قلی که زبان نگشوده بازار آمدی نه فروعت محکم آمد نه
اصول شرم بادت از خدا و رسول
خدا معنی لفظیت و معنی لفظ بودن خداوند از جمله مطالب بسیار عظام است
که تا نا بکوشش دیگران خورده و میوزد بلکه بسبب وحشت جمع شکالات
هر کس در هر علم و فنی که ماهر باشند و متبحر و متبحر در آن فن باشند مانند ملا صدرا که در
حکمت و شیخ مرتضی در اصول بطور شروع او را مقنن و موسس آن علم و فن می
نامند یا مجتهد انتهی علم حکمت و اصول سفت بر آن اشخاص نیز دانسته و حکما
در سایر علوم همین طور است و از اینجهة آنها را اتم در صلاحی آن علم میدانند
مثلا اما قل الله لحوری با ما فصاحت منطقی و مقصود از این هم الفاظ لکن مدحت
و مبالغه در وصف انکسی است مانند انکه شاعر میگوید لو جلسته لذات
الناس فی رجل والله هو فیه ساعتر و الا رض فی داد
اسرار و غرایب مطالب که مخزون و مکنون در صدور راویان عظام است
همه آنها موافق ضروریات دین و مذهب است و مطابق با محکمات
کتاب و سنت است ما چونکه الفاظ شان غیر مانوس اهل خلق منکوس است

و در بسط وقت باشد و صعوبت سبک اینها و هم از جهة استیناس اذهان طلبان
بر خلاف اینها و وحشت ایشان از استماع آنها شایسته و سزاوار نبودانسته
ان اولیاء کرام و حکماء فخام که نکته و یکجا ابراز و اظهار آن اسرار نمایند
و کشف معضلات را بیکبار روا ندارند و تحقیق برای انحقیق نمایند چرا
که باعث انکار و رد شنوندگان خواهد شد و باعث رد و تکذیب مستمعین
خواهد گردید پس لابد آنکه تبیین طبع و ترقیق آنها متفرقاً و منتشراً
اینها را ذکر میفرمایند در ضمن بیانات عدیده و مقدمات بسیار و تمثیلات
و تنظیرات و تقریبات متکثره و در هر بیانی و مقدمه و تمثیلی و تقریبی
جزوی از اینها مذکور میفرمایند خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید
در حدیث دیگران تا آنکه بر فق استعداد بلطیفه آن هر که را که لطافت حس
و صفاء ذهن وارد اهل توفیق است و محروم باشد هر که سزاوار اینها نیست
و از کجا و دسته اهل خدا بدان است پس از اینجهت است که شیخ بزرگوار اعلی الله مقامه
علم معرفت را با وجود اینکه مطالب با جزوریات و محکمات است در اصطلاحات
عدیده بلکه در اصطلاحات قوم و اصطلاحات هر فن پراکنده و متفرق کرده اند
و در هر جا جزئی از جواهر و درر بیانات چه قدر رمز و تلویح و استعاره بکار برده اند
مثلاً در باب باطن و باطن باطن و در جاها از شرح الزیارة و قد بلغت
نهایت و در رسائل که اسامی المشرح الا بر تعابیر و عبارات و رموز غریبه بیان نمایند
الاطلاع حاصل کرده اند و کلماتی از خود که ظاهرا مع علم طوعیه در مطلب اکبر
بمشکاة و مصباح و سوت و شجره مزبوره و امثال آنها تعبیر آورده
مطلب و در امثله متفرقه مخفی و مطوی داشته و چه بسیار از مطالب

ما لیطرف رمز و تلویح و اشاره ظاهرا ادا فرموده ایشان مقصد ایشان نزد اهل حس
و عالم بان محکم است و لب محکمی که نزد ما بدیهی و ضروری مقصد شایسته است سخنها
چون بوفق منزل اشیاء در این مقام خلد نیکی بسیار است فائده تحقیق عاقل
مبتنی در هر مقام هر چند ردود وارد است طلب هم باشد لعنت بر خدا و رسول
صحیح است علیه و آله الفاظ تعظیم و تکریم داراست ازدواج نباید بد بود و نه
المثل الاعلی ما را بالفاظ قبیحه رکیکه نباید متکلم شوند چرا که الفاظ دیگر لحاظ
بیت احادیث دال بر مظهر شاهد حق عارفان مرات الکلام حق پس نباید
گفت که فرعون مظهر فرعونیت خداست و نمرود مظهر نمرودیت خداست
و شیطان مظهر شیطنت خداست و ساير اشقیاء مظهر ساحریت خداست و شیطان
مظهر شیطنت خداست و آن مرده که جاهل اکراه آن مظهر جهالت نمایان خداست
نبود با این بهمکس نباید اینطور تعبیر و تکلم نمایند این بزرگواراست بجای عکس و آنها
اگر کسی بگوید شیطان مظهر اسم مضل است و مظهر اسم المضل او است و که کس نخواهد
نهیدی خزینه او بر ضد مهر شاه روا است پس نباید گفت که او مظهر شیطانیت
خداست و نباید گفت عمر مظهر حرام زاده گی خدا است و ابو بکر مظهر بر قع قربانی خداست
اذا کان رب البیت بالدف ضاربا فشیمة اهل البیت کلهم الرقص لطف
مطلق چنین میگفت پروان را غول او میگرفت که بیا تا بابا بیام
نمایانده ما هر امر که نه بدان متفرق و بعد از روضه خوانی سید الشهداء علیه السلام
چنین اینگونه مجالس از جهت اینست که آن بزرگوار علیه محترم است هر چند روضه
خوانها چه بد باشند باید احترام کرد و بلفظ رکیک و غیره سو نزد چرا
که اگر با بنی فاطمه چنانچه روضه خوان با مردم بدی بسا اگر یهودی با فرنگی

مثلا کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله را بنویسند باید که تا سین و [illegible]
مبالات آن دو کلمهٔ مبارکه را نشوراینه و احترامی از آن نگرفت که
نویسند آنها مقید بودن به طهر چنین نیست بلکه باید احترام آنها را داشت
بلکه سخنهای بزرگان را دیدن باید گفت چرا که بیشتر این فراخهای [illegible] و
دعوات همه جا بهای عشاق و این سنت است با غیر آنها که از دایرهٔ ایمان
بیرون باشند چه بهاها سوء احترام کرد و حرمت آنها نگاه داشت

ایضا
الا ان النساء خلقن شتی ٭ فمنهن الغنیمة و الغرام
و منهن الهلال اذا تجلی ٭ لصاحبه و منهن الظلام
فمن یظفر بصالحهن یسعد ٭ و من یغبن فلیس له انتقام

نفسی که در انسان است چهار نفس است نفس نباتی که نمو میکند و برای آن
پنج قوه است و دو خاصیت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و مربیه
و دو خاصیت آن زیاده و نقصان است و منبع آن از کبد است
نفس حیوانی حسانی پنج قوه و دو خاصیت دارد سمع و بصر و شم
و ذوق و لمس و دو خاصیت آن رضا و غضب است و منبعش از قلب است
نفس ناطقهٔ قدسی پنج قوه و دو خاصیت دارد فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت
و دو خاصیت آن نزاهت است و حکمت نفس کلیهٔ الهیه پنج قوه دارد و دو
خاصیت بقاء در فناء، نعیم در شقاء، عز در ذل، فقر در غنا، صبر در بلاء
و دو خاصیت آن رضا و تسلیم است و مبدء اینها از خدا و عود بسوی خداست

حدیث
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که چهار امر است که داخل خانه نمیشود
یکی از آنها مگر آنکه خراب میشود و دیگر معمور و برکت نخواهد شد اول خیانت
دوم دزدی سیم خوردن شراب چهارم کردن زنا ایضا از آن بزرگوار مرویست که
دزدی بر سه قسم است اول ندادن زکات دوم غصب مهر زنها سیم قرض
کردن که نیت دادن نداشته باشد ف م دزد [illegible] نه تنها است دزد [illegible]
در مسلک شاه ؛ برند دزد زیا کفش و ور سر کلاه ؛ بد بنیاد بود هر کسی که را افتد
گر آن تن تواند کند رهزنی ؛ یکی دام او نان جو خوردن است ؛ ولی
سلطنتش سیم و زر بردن است ؛ یکی دام او بر سر منبر است ؛ که این
قول من قول پیغمبر است ؛ یکی ره زند در صفا ولیک زنجیر بعد و گشت
ولا الضالین و قال جالینوس من اقل مضاجعة النساء و اجتنب
الاکل عند الشبع و لم یقرب ما بات من الطعام امن من مطلق الاسقام
ایضا قال علیه السلام الحیاء عشرة اجزاء تسعة فی النساء و واحد فی الرجال فاذا
خطبت المرأة ذهب جزء من حیائها فاذا تزوجت ذهب جزء و
اذا زفت ذهب جزء و اذا ولدت ذهب جزء و بقی لها خمسة اجزاء فان
فجرت ذهب حیاؤها کلها و ان عفت بقی لها خمسة اجزاء ایضا و قال
الصادق علیه السلام ان الله جعل للمرأة صبر عشرة رجال فاذا هاجت

حکمة ورای این دنیا بجز جنت و نار چیزی نیست یا نار است و نعمت و راحت و جنت
یا نار است و نقمت و زحمت و عذاب نصیحة ایدوست بد سرشت وای بدترک
شهوت پرست چندانکه سعی کردم که در پنجه عسس افتی و شکنجه داروغه
ببینی و تازیانه قاضی خوری و جریمه حاکم دهی و روسیاهی خلق گشتی و از
خدای علیم عذاب الیم ببینی سرکشی کردی و در کردن افراط کردی شحنه را
برشوت و داروغه را بتعارف و قاضی را بر شحنه و حاکم را بغماز و از
سیاهی خلق را بگذشتن زمان و خدا را بتوبه خشنود کردی الکنون اگر
مردی شحنه را جواب بگو تا من باقی را عذر بخواهم * الجواب نزد شحنه
امروز از عهده جرم بر نیاید * و در روز جزا نیز داد او رسد تمهید خطاهای
ثانی حدیث در دیگران عمل آری چند نفر را با چند چیز برابر بینند اول علمای
بی عمل را با ابلیس برابر کنند دویم سلاطین بی عدالت را با فرعون مقابل
گذارند سیم اغنیای بی بذل و بخشش در سخا خدا را با قارون تقابل
بدارند چهارم فقیران بی صبر را با سگان برابر گذارند پنجم زنانی
که بی لباس و بی در کوچه و بازار بیرون آیند و عبور میکنند با کنیزان
قرار دهند یعنی که از همه اینها مؤاخذه کنند و اینها را عذاب نمایند
* ایکه بر خوان خدا نان میخوری * دین همه فرمان شیطان میبری *

[illegible]

دوستی

دیو شاه از ره برده و حولت نیست * در پشیمانی بجز تولت نیست *
ره روان رفتند و تو در ماندۀ * حلقه بر در زن که لیس و استغنا *
گر نداری شوق از وصل حق * خیز با ما هم هجران بدار * دستها اول ز
خود کوتاه کن * بعد از آن مردانه عزم راه کن لطیفه گفته که با ابراهیم
ادهم گفتند چرا مصاحبت نمیکنی با مردم ابراهیم گفت که اگر مصاحبت
کنم با پست‌تر از خود اذیت میرسانند مرا و اگر مصاحبت کنم
با شخص هم سیر در من و اگر مصاحبت کنم با بهتر از خود تکبر میکند
بر من لیکن من مشغول شدم بکسیکه نیست در صحبت او اندوهی
و نه در رام شدن با او وحشتی و نه در وصل او نهایتی و انقطاعی
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود است نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ
عَمَلِهِ وَنِیَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ نقل کرده اند علما و خاصه
این حدیث شریف را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علما چند جهتی
برای این حدیث گفته اند اول آنکه مراد بنیت مؤمن اعتقادات حقه است
که مؤمن را سبب شده و شکی نیست که این اعتقادات بهتر است از عمل
بجهت آنکه ثمره اعتقادات حقه خلود در بهشت است و دیگر آنکه آن

اعتقادات حقه نباشد مخلد در نار خواهد بود بخلاف اعمال حسنه که اگر کسی
آنها را بعمل نیاورد موجب خلود او در نار نخواهد بود بشرطیکه از روی معصیت
باشد که آنها را بجا نیاورده باشد نه از روی انکار و اما اعتقاد کافر
بدتر است از عمل او و ظاهر است که اعتقاد کافر موجب خلود اوست در نار
بخلاف اعمال او و باین توجیه دفع میشود اشکالی را که در اینمقام کرده اند
که نیت اینحدیث منافی است بحسب ظاهر با حدیث دیگر که از اهل بیت علیهم السلام
منقولست که فرزند آدم هرگاه قصد کند معصیتی را نوشته نمیشود بر او تا مرتکب
نشود آن معصیت را و هرگاه نیت در این حدیث بمعنی اعتقاد باشد منافاتی
با اینحدیث ندارد که مدلول آن اینست که بر قصد معصیت عقابی نخواهد بود
دویم آنکه مراد این باشد که نیتی که با او عمل نباشد و محض نیت باشد
بهتر است از عمل بی نیت یعنی چون کسی نیت عمل خیری کند و بفعل نیاورد
آنرا بهتر از آنست که کسی کاری بکند و قصد آنرا نداشته باشد مثل اینکه حرکت
[illegible] آنکه قصد نداشته باشد بعمل بیاید و بردارد از او این وجه را رد
کرده اند باینکه عمل بی نیت را مطلق خیریتی نباشد سیم آنکه مراد آن
باشد که چون مؤمن را نیت خیرات بسیار میباشد که عمر او بهمه آنها

وفا نکند

وفا نمیکند و آنچه میکند در برابر آنچه نیت دارد اندکیست از آنها
پس ثوابیکه بسبب نیت خیر بمؤمن داده میشود بیشتر است از ثوابیکه
بسبب عمل باو داده میشود چهارم آنکه طبیعت نیت حقیقة بهتر
است از طبیعت عمل بسبب اینکه بر نیت عقابی مترتب نمیشود و ظاهر است
که هرگاه کسی نیت خیری بکند ثواب خواهد داشت و اگر کسی نیت بدی
بکند تا آنرا بعمل نیاورد معاقب نخواهد بود بخلاف عمل که هرگاه خوبی بکند ثواب
باو میرسد و هرگاه بدی بکند معاقب خواهد بود چنانکه آیه شریفه فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره الی آخره دلیل است واضح براین معنی پنجم آنکه
چون نیت از اعمال دل است و نیت در دل میباشد و دل افضل
از سایر جوارح است پس عمل او نیز بهتر از عمل سایر جوارح است
و دیگر اینکه چون اعمال دل از خلق پنهان است در آن ریا نمیباشد
بخلاف اعمال سایر جوارح که در معرض ریا است پس ظاهر شد که نیت که
عمل دل است از اعمال جوارح بهتر است ششم آنکه مراد آن باشد که
بعضی از نیتهای مؤمن بهتر است از بعضی عملهای او چنانکه نیت اعمال
شاقه مثل حج و جهاد بهتر است از بعضی اعمال خفیفه مثل خواندن
چند آیه از قرآن یا تصدق بیکپول سیاه هفتم آنکه لفظ خیر که در حدیث مذکور است

بمعنی بهتر نباشد بلکه بعضی خوب باشد و افضل من بمعنی ضعیف باشد یعنی نیت
مؤمن از جمله اعمال خوب او است و اینمعنی مروی است از سید مرتضی علیه الرحمه
و باین توجیه رفع میشود منافاتی که بحسب ظاهر میان این حدیث و حدیث دیگر است
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بهترین اعمال آنست که مشکل تر باشد
و همچنین رفع میشود اشکالی که در قول آنحضرت است که نیت کافر بدتر است
از عمل او بسبب آنکه بنا بر این توجیه شر نیز بمعنی بد خواهد بود نه بمعنی بدتر
معنی حدیث چنین میشود که نیت کافر از جمله اعمال بد او است چنانکه در خبری
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود افضل الاعمال احمزها
یعنی بهترین اعمال مشکل ترین آنها است و علما چند معنی برای این کلام شریف گفته اند
اول مراد از اینکه بهترین اعمال آنست که مشکل تر باشد اینست که هر گاه یک
عمل را چند نحو توان کرد که بعضی مشکل و بعضی آسان باشد هر گاه بطریقی که
مشکل باشد بعمل آید افضل و ثواب آن بیشتر است چنانکه روزه در ایام
گرما و روزهای طولانی که مشقت دارد البته ثواب آن بیشتر است از روزه
که در ایام زمستان باشد که روزهای آن کوتاه است و همچنین دادن
زکوة در اوقاتی که غلات تسعیر داشته باشند بیشتر است از ثواب زکوة
در زمان ارزانی پس در هر نیتی هم که شرایط اخلاص بیشتر باشد البته
آن نیت بهتر است از نیتی که در آن مرتبه اخلاص نباشد و این

فائده

از شیخ شهید رحمه الله مرویست که کسیکه اراده کند که بخواب ببیند آنچه را میخواهد باید که
بخواب رود و بجانب راست بخوابد از سوره والشمس و سوره واللیل و سوره
قدر و سوره اخلاص و سوره معوذتین را و بعد از آن بگوید اللهم ارنی
فی منامی کذا و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا در یکشب و الا
در سه شب که در خواب می بیند آنچه را که قصد کرده است انشاء الله تعالی فائده
در علم جفر حروف فانی را که آخرش الف باشد شرب که با میم نویسند در جفر
بیاحث بشکنند بیکت میگویند بی و تی و ثی و هکذا سایر حروف تهجی را
بهمین طور میگویند اسم بودیکه الف و میم و دو لام علم شداد فائده
کنه صفات از اوهام ازینه الف علی را بطلب و زمین و دو لام حو
محمد را نام فائده فی الزبر و البینات اعلم ان زبر کل حرف هو اول
حروفه و باقی ذلک الحرف یسمی بینات مثلا الالف فزبره واحد
فی العدد و بیناته ماه و عشرة و باء و زبره اثنان و بیناته واحد
والعلة کذلک الی آخر الامر و الحروف واعلم ان الله تعالی اشار
الی هذا فی محکم کتابه بقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون بالبینات و الزبر فتبصر و قد تقنع بتفاسیر
اهل البیت علیهم السلام والخواجه نصیر الدین الطوسی رحمه الله تعالی

وانزلنا الیک الذکر
لما فی القرآن لفظ
الزبر و البینات

استخراج اسماء الائمة علیهم السلام و اشارة الی انهم سلام الله علیهم حقیقة

انه لیطهر بهذه القاعدة الشریفة ۔ انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

محمد ۹۲ — امام الحسن — امام ابو عبد الله الحسین — امام زین العابدین علی — محمد الباقر و جعفر — امام موسی و علی و محمد — علی و الحسن العسکری و المهدی الهادی

فائده زبر و بینات که در علم حروف است زبر یعنی لفظ تمام حرف را گفتن بدون
زیادتی مثل اینکه الف را الف بگوید و باء را باء و جیم را جیم و دال را دال
و اما بینات آنستکه افصاح کنند در آن و آن را بطریق افصاح
بگوید مثل بگوید الف با جیم دال پس حروف آن که زبر است
لام و فا که در عقب الف است این بینه اوست فاعلم و تدبر
ایضا در این لوح هم علم چهار حرفی را که اینجا آنست بمثال بیان
فرموده مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة

بیتی

یعنی چراغ روشن ۔ در نور چراغ دانی ۔ هر دو که در بالای او ۔ در خانه پنج حرف
چراغ مقام بیان ایشان است و هر دو که مقام معانی ایشان را دارد
و چراغدان مقام بابیت دارد و خانه مقام امامت ایشان را دارد
که در این آیه مبارکه شرح چهار مقام ایشان را نموده است **ایضا** بتفسیر
دیگر مشکوة حضرت فاطمه است و مصباح اول امام حسن است و مصباح
دویم امام حسین است و شجره مبارکه حضرت ابراهیم است و نور علی نور
امامی بعد از امامی است و لفظ زیتونه سر زبر دارد **ایضا** من سر زبر حسنه
و ساتر سیئة فهو خصوص حقیقه **کلمات** بوعلی سینا در کتاب شفا
که از مؤلفات اوست گفته است که بسیط الحقیقة کل الاشیاء
یعنی بسیط حقیقی تمام او عین و حقیقت جمیع اشیا و چیزهای دیگر است
مرادش از بسیط الحقیقه ذات پاک حضرت ذو الجلال است جل شانه که
او را عین و حقیقت اشیاء گرفته و از این فرقه او و نقاشی
زبر دارند و مرادش آنستکه چون چرم مردم چونکه از افراد
بسیط الحقیقه هستند پس اعراضیکه در این دنیا رحم گرفته اند
همه را میرزند و آفرا الامر چون از ذات حق تعالی حاصل شده اند از آن آفرا

کلام بوعلی سینا

همه بذات خدا واصل میشوند و حق میشوند و خدا میشوند و بنظم و نثر این
مطلب باطل را شیوع داده اند در میان مخلوقات و این کفر را رواجی داده اند
یکی از آنها در این باب میگوید: هرچه از دریا بدریا میرود: از همان جا
آمدست آنجا رود: نعوذ بالله این عین کفر است و باطل و با توحید خدا درست
نمیاید. دیگری گفته: از جمادی مردم و نامی شدم: وز نما مردم ز
حیوان شدم: تا آنکه میگوید: بار دیگر باید جستن زجو کل شیء هالک
الا وجهه بار دیگر از ملک پران شوم آنچه در وهم ناید آن شوم: که افکار و
میرساند بجائی که من واصل بخدا میشوم و خدا میشوم نعوذ بالله و همه اینها باطل است
چرا که نظر آنها بهمین عالم است و عقلشان هم بهمین چشم ظاهر است
که هرچه را میبینند بچشم او را تعقل میکنند و هرچه را که نمی بینند انکار او
میکنند مثل آدمی ببینند بچشم خود اینکه گندمی کاشته و یا ورزنده زراعت میکنند
این او را بار که در زمین افتاد و ساکن شد متفسخ میشود و متعفن میشود
دلیر میشود که روز اول حبه است و روز دوم خیلی زمین دار و روز سیم
جمعش بیشتر میشود و بعد میپوسد و متفسخ میشود و آن اصیت
او تمام میشود و صورت شخصیه او باطل میشود حالا این نوع و رفقای

[illegible]

او شد

او نشد ملاصدرا و سایر حکمای غیر الهی میگویند که عقل و فؤاد همین نطفه است
که چنین رو بمبدء میرود و تلطیف میشود روح میشود عقل میشود فؤاد میشود
بلکه او میگویند که هرچه رو بمبدء و مبادی علل میرود و هرچه شی خود بخود تلطیف
میشود و این کلام سخیف باطل است و خدا را مبادی علل گرفتن کفر و
نفاق و زندقه است و اگر آنها خیال کرده اند که پس انسانی هم بهمین
طور تخم او را افکار رود و از ذات خدا جدا میشود و باین دار ارض
دنیائی میآید و شاخ و برگ عرض میرساند و بعد که مرد و اضمحلال گشته تخم
واصل میشود نعوذ بالله از این مذهب باطل که بهمین طریق آن نفس ناطقه است
خیال میکنند و میگویند که اول جمادی است و تلطیف میشود و نبات میشود
و باز از آن نبات هم تلطیف شده حیوان میشود و باز آن حیوان ترقی
کرده انسانی میشود و آن هم ترقی کرده انسان کامل میشود و از کامل واصل
میشود و از واصل بحق حق میشود و خدا میشود نعوذ بالله و نعوذ بالله در وقت
مردن میگفته اند و مربط و سرنا در پیش او نواختند که من دارم رو بمبادی
علل میروم نعوذ بالله دارد میمیرد و چنین غلطی میکند و مردن را بمبادی
علل رفتن تعبیر میکنند و حال آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید:
سبب موت فقد و خرابی اعضا و جوارح است دیگر رو بمبادی علل رفتن

و خواه شده که کی است لیکن اینها و امثال این اشتباه کرده‌اند و مسئله
نفهمیده‌اند و ندانسته‌اند که عقل چنین نیست زیرا که عقل از عالم جبروت
است و دور و جدای از خورشی ساکن است و در این زمین بدن زرع نمی‌شود که
از نمو کند و زیاد شود بلکه گندم و گیاه اینها عین زمین‌اند و معنی زمین‌اند
و ماده زمین‌اند و از جنس زمین‌اند و عقل را با زمین سروکاری نیست پس
اینجا عجب اشتباه کرده‌اند که عقل را هم مثل گندم و گیاه گرفته‌اند و اشتباه
آنها همه از این است که چون حکیم خواهد طریقه نمو شیئی را بیان کند
در میان الفاظ با این کلمات تعبیر می‌آورد تا اینکه ذهن مبتدی انس
بگیرد و این مثال تقریبی است و وضع لفظ ندارد بلکه مناسبت باید در آن
باشد مثل ظاهر او اینکه این هوا را نمی‌توان در این ارض غرس کرد
و هم چنین نار را نمی‌توان در این زمین غرس کرد چرا که نسبت تعلق با آنها نمی‌شود
شجر و زرع را برای نمو زرع و غرس می‌کنند لا عقل بلکه اینکه حکما گفته‌اند
و می‌گویند و تعبیر می‌آورند آن است که این تعلق اعالی همان عقل است
با دانی عقل و نه خیال کنی که کاه او را بیاورند و در اینجا جنس‌شی
می‌کنند یا غرس می‌کنند که جای او از این عقل خالی نشود و عقل
از جای خود شده که جای شما زرع می‌کنند خیر چنین نیست بلکه بهال

تعلق

تعلق اعالی با دانی

تعلق اعالی او است با سفل و دانی خورشی و دانی عقل است اعلی از کار روح است
و باز بجهت مناسبت اعلای روح تعلق با دانی او می‌گیرد که اعلای نفس است
و هکذا اعلای نفس که تعلق با دانی می‌گیرد دانی او از نفس اعلای طبع است و
هکذا اسفل طبع اعلای ماده است و اسفل ماده اعلای مثال است و اسفل
مثال اعلای جسم است که این اعلای هر رتبه او تعلق با دانی او می‌گیرد و واقع
نطفه حقیقی بر او می‌نشیند و از ارض او به ماء ادنای رتبه او باشد که این
نطفه از نیز و بیکجهت مناسبت ما بین آنها الی احد و عین آن عالی نماینده
پائین که غرس شود و نمو کند مثل این افلاک که از علوی است و این
عناصر که امهات سفلی است که آن از علوی حرکت می‌کنند بجانب این
امهات سفلی بجهة القاء نطفه حق بر اینها که آن شعلات کواکب
است که بر آنها اشراق شعله ستقره می‌نشیند و این سبب تولید فلذ
نبات می‌شود صلاله که افلاک اینجا نیایند بلکه از جای خود حرکت نکنند
پس همین طرح است تعلق عقل بهمین جسد پس نه خیال کنی که
این انسانی کیاری است او را میکارند و آب می‌دهند که نمو می‌کند و بعد
نیایه و نشو چرا که چراغ گذاشته از دو سر بالای او مرتبه گذارده از دو بار
و سر بالای او مرتبه دیگر تا هفت مرتبه شد گذارده اند صلاله

بیان نطفه زرع

از دو بار برروی آن مرتبه
مرتبه دیگر

چراغ طرح شعله حق است که بر اهل میکند و اولی بر دوری و او بر ستمی و از انوار
ما بقی و همه یکار روشن و با ضیاء است و همه جا را روشن میکنند و جای آنکه
چراغ املاء از جای حق و کت نمه و دو غم زده و کاری محکم و از جای بنیامعا
و یگانه رفته هم چنین عقل در سر جای خفاشی است و مرد نیکو روح
بر روی آب است و مرد نیکو نفس بر روی آنها و مرد نیکو طبع بر روی آنها و مرد نیکو
مانند مثال و جسم بر روی آنها است و او وارد کار حق شده میکنند
پس اهلی که از عالم اعراض و دنیا است که کسی خیال کند که آنها بود را این
مدارج کاشته است و نمو کند است یعنی که از جمادات بنبات مرود و از نبات
بحیوان و از حیوان بانسان و از انسان بانسان کامل و از انسان کامل بحق
واصل میشود جمیع این اعتقادات فاسد است و از روی هوا و هوس
گرفته اند و از کتب ملحدان و کبران و یهودان و ارامنه و فرنگان
برگرفته اند و از کتاب اسموات و اخبار رسول و احکام ائمه هدی علیهم السلام هیچ
از اینها نگرفته اند لهذا این دین و این مذهب شما و غلات و مفوضه شما است
و اسباب بدبختی این خلق بسیار شما است و غافل از اینکه گناهان ایشان
هم باید بر دوش شما حمل گشته مثل عذاب آنها هم علاوه بر عذاب خود
عذاب کشند الموت حقٌ ایها المنکر والخلع حقٌ وهی
حتی مستقر همه کسرا از مرگ گریز نیست چنین اشخاص را
از جهنم خلاصی نه درم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این وصیت نامه ایست از لفظ مبارک بهترین کاینات و خلاصه موجودات
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که روزی آنحضرت از راه شفقت و رحمت
زبان در نصیحت گشوده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مخاطب
ساخته فرمود یا علی تو در نزد من چنانکه هارون بود در نزد موسی یعنی برادر
و وصی منی و بعد از من پیغمبری نخواهد بود اگر می بود تو بودی یا علی مؤمن
را سه نشان است نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه دادن
یا علی منافق را سه نشان است چون سخنی گوید دروغ گوید و چون وعده
کند خلاف کند و پیوسته در دل او عداوت باشد یا علی نیک بخت را سه
نشان است ملاقات نمودن کسی که پیوسته از او بریده باشد و چیزی
بخشیدن بکسی که از او طمع نداشته باشد و دعا کند کسیرا که با و ظلم کرده
باشد یا علی بدبخت را سه نشان است طاعت خدا ترک کردن و بنده
گان خدا را آزردن و بدی با کسی کند که با و نیکی باید کرد یا علی را شکر را
سه نشان است عبادت پنهان کردن و در مصیبت صبر کردن و رضا
بقضا دادن یا علی آمرزیده را سه نشان است ترسیدن از خدای تعالی

و ترسیدن از عذاب قبر و ترسیدن از رسوائی روز قیامت یا علی دشمن
ترین مردم نزد خدای تعالی کسانی باشند که ظاهر ایشان خیر نماید و باطن
ایشان بد باشد و بدتر از ایشان کسانی باشند که در ظاهر دوستی کنند
و در باطن در هلاک سعی نمایند یا علی نیکوترین مردمان در نزد خدای تعالی
کسانیکه منفعتش بمردمان رسد و عمرش دراز باشد بکردار نیک
و بدترین مردم آنکس باشد که نفعش بمردم نرسد و عمرش کوتاه باشد
بکردار بد یا علی بدانکه دوستان خدای تعالی رحمت را از طاعت بسیار
و عبادت نیافتند بلکه بجود و سخاوت یافتند یا علی چهار
خصلت بهترین خصلتها است اوّل راست گفتن دویم امانت نگاه
داشتن سیم حلال خوردن چهارم سخاوت کردن اگرچه اندک داشته
باشد یا علی هر کس مسلمانی را طعام دهد از روی اخلاص خدای تعالی
هزار نیکی در نامه اعمال آن ثبت کند و هزار بدی او را محو کند و هر کس
گشاید بحاجت برادر مؤمن خدای تعالی هر حاجتی که داشته باشد روا
کند یا علی در وقت خشم خود را نگاه باید داشت و از دعای مظلوم

حذر

حذر باید کرد که زود اجابت میشود یا علی سوگند خوردن برکت از عمر ببرد و اگرچه
راست باشد یا علی دیانت نیست کسی را که از معاصی باز نیاید و توبه نکند و از
خدای تعالی نترسد و سخاوت نیست کسی را که شرم و وفا نداشته باشد
و کسی را که مروت نباشد و بخیل را توبه قبول نگردد مگر از بخل توبه کند یا علی
خفتن بسیار آدمی را دل مرده گرداند و فراموشی آورد یا علی کسی را دین
کامل بود که مؤمنان را بحق راه نماید و از عمل بد مردم را منع نماید یا علی مادر
گناهان هفت چیز است اوّل دروغ گفتن دویم برای خدا شریک قرار دادن
سیم عجب کردن چهارم تکبّر کردن پنجم حسد بمردمان بردن ششم حرص در
امورات دنیا داشتن هفتم خمر خوردن یا علی هر کسرا خدای تعالی نه چیز را کرامت
کند نیک بخت جهان است اوّل تن درستی دویم ایمان کامل سیم تحصیل علم
چهارم بعلم عمل کردن پنجم خانه نیک ششم زن نیک هفتم فرزند نیک
هشتم قناعت نهم آنکه در هر شهر و قریه باشد روزیش در آنجا برسد
یا علی شش چیز علامت جهل بود اوّل خشم کردن بمردمان دویم
بی منفعت سخن گفتن سیم چیزی بآدم بدعمل وقف دادن چهارم از

دشمن ایمن بودن و چیزی با آدم و وام خوار دادن پنجم دوست را از
دشمن فرق نکردن ششم پیری نفر و شیطان را کردن یا علی هفت چیز را
پس از مرگ ثواب نویسند تا روز قیامت اول آنکسی که مسجد و مهمانسرا
بسازد دویم کسیکه آب چشمه و قنات جاری سازد خصوصا در بیابانها
بقصد آنکه انسان و وحوش و طیور و چهارپایان سیراب کردند
سیم آنکه بخط خود کلام الله را درست با صحت بنویسد تا از آن یاد
کاری در جهان بماند و خوانندگان کلام الله او را بدعای خیر یاد کرده
باشند چهارم کسیکه از او کار نیک و عمل نیکو در صفحه روزگار یادگار بماند
بعد از فوت او و او را بدعای خیر یاد میکرده باشند پنجم کسیکه درختی
نشاند به نیت آنکه بندگان خدا در سایه او بنشینند و میوه او را بخورند
ششم کسیکه مردمان را علم آموزد هفتم کسیکه فرزند صالحی از او یادگار
بماند یا علی هر کس پیش از طعام خوردن دست بشوید حق تعالی گناهان
او را بیامرزد و بعدد هر لقمه مثل آنست که بنده آزاد کرده باشد
و چون از طعام خوردن فارغ شود دست بشوید بعدد هر حق تعالی

بعده

بعدد هر موی او (که در بدن) هشت ثواب حق تعالی اما اشارت بآن کسانی است
که محبت اهل بیت نبوت و ولایت را داشته باشد و با عمل صالح ختم کرده
باشد یا علی هر کس پیش از طعام خوردن ابتدا به نمک کند خدا او
را از هفتاد مرض نگاه دارد یا علی هر کس پدر و مادر را در زندگی بدعای
خیر یاد کرده باشد و بعد از فوت ایشان قرآن بجهت آنها خوانده
باشد و ثواب آنرا بارواح آنها قربت کرده باشد چنان
باشد که هر روز هزار مؤمن و مسلمان را از کافر خریده باشد و آزاد
کرده باشد یا علی شش طایفه اند که از حوض کوثر آب خواهند خورد
پیش از آنکه فوت شوند اول مرد مؤمنی که اهل خانه خود را گوید
که سائلان را از در خانه خود محروم باز نگردانند دویم کسیکه در
مجلس علما بسیار بنشیند و سخن ایشانرا گوش کند و صدق پندارد
سیم کسیکه مردم را القرض الحسنه دستگیری کند چهارم زنیکه عزت
شوهر را نگاه دارد پنجم فرزندیکه پدر و مادر از او راضی باشند
ششم کسیکه فرزند خود را کلام الله بیاموزد یا علی هر کس از یکانک

مال حرام دست بدارد بهتر است از آنکه ده هزار درهم صدقه بدهد
و هر کس از برای رضای خدا تعالی ترک معصیت کند مثل آنست
که برابر هزار عابد سنینه عبادت کرده باشد یا علی در روز قیامت
سه طایفه را حسرت و پشیمانی بسیار باشد اول عالمیکه جمعی
بفتوای و سخن او کار کنند و او بعلم خود رفتار نکرده باشد
آنجماعت را به بهشت برند و ویرا بدوزخ دویم منعمیکه به محنت و مشقت
مال بسیار جمع نموده باشد و خیر نکرده باشد و خیرات نساخته باشد
و زکواة و خمس آل محمد را نداده باشد و از برای رضای حق تعالی
صدقه بمستحق نرسانیده باشد و برای وارثان گذارده باشد
و وارثان از آن مال خیر و خیرات و آنچه مذکور شد کرده باشند
صاحب مال را بجهة تقصیریکه کرده بدوزخ برند و وارثانرا به بهشت
سیم شخصی که طاعت بسیار کرده باشد و مال بناحق از مردم
گرفته باشد روز قیامت صاحبان مال را جمع آورند و ثواب طاعت
های او را بصاحبان مال دهند و او مفلس بماند از ظلمی که بمردم کرده

و مال

و مال بناحق که از مردم گرفته پشیمان شود و پشیمانی سودی ندارد
لاعلاج شد را راه دوزخ پیش گیرد یا علی نه فرقه را از مردمان در
روز قیامت چون باد صرصر از صراط بگذرانند اول حاکم عادل
دویم کسیکه از مسجد بیرون آمده باشد و باز دل او مایل بمسجد باشد
سیم کسیکه چون خدای تعالی را یاد کند دل او سوزان و چشم او گریان
باشد چهارم کسیکه از حرام اجتناب کند پنجم کسیکه در پنهان
داشتن صدقه بسیار بدهد ششم کسیکه با آن روزها فریفته نشده
باشد هفتم هر کسیرا که خدای تعالی روی نیکو و خلق نیکو داده باشد
و محبت اهل بیت نبوت و ولایت بوده باشد او را به بهشت برند
و آتش دوزخ بروی حرام بود هشتم دو مؤمن که از برای رضای خدا
باهم دوستی کرده باشند نهم هر کس که مؤمنان را برای رضای
خدا تعالی طعام دهد در روز قیامت او را در سایه عرش خدای
تعالی راه دهند یا علی چون مهمان بخانه کسی آید روزی خود را با خود
بیاورد خیر و برکت در آنخانه پدید آید و چون بیرون رود گناهان
اهل آنخانه را بیرون برد و در صحرا بیندازد یا علی از چهار چیز ننگ نباید داشت

اول از برای پدر و مادر برخاستن و تعظیم کردن با وجود حقیر و فقیر
بودن دویم خدمت مهمان کردن سیم آنکه عالمانرا خدمت کند
خاصه آنکس که مردم را علم آموزد چهارم آموختن چیزی که کسی
نداند یا علی نه چیز است که بغایت دشوار است اول قرض اگر
چه اندک باشد دویم غربت اگرچه یکروز باشد سیم با نادان
معامله کردن اگرچه یک بار باشد چهارم با دشمن بسر بردن
اگرچه یکدم باشد پنجم سفر کردن اگرچه یکروز باشد ششم با خری
موانست کردن اگرچه کم قیمت باشد هفتم دختر داشتن اگرچه
یکی باشد هشتم در وقت خشم صبر کردن اگرچه صابر باشد نهم
با صحبت جاهلان بودن اگرچه نامرد بود یا علی هرکس مؤمن شیعه
غریب را اگر در پیش خود جای دادن و رعایت کند و در حق
او احسان نماید حقتعالی جمله گناهان او را بیامرزد و هفتاد
گونه بلا از او دور کند یا علی بیست و چهار چیز است که آنها
مفلسی و فقر و فاقه است اول در اول طعام بسم الله
الرحمن الرحیم نگفتن دویم بعد از طعام الحمد لله رب العالمین

نگفتن

نگفتن
سیم نماز بگذاردن چهارم دروغ بسیار گفتن پنجم پدر و مادر را بنام
خود خواندن ششم فرزند را دعای بد کردن هفتم در نماز بامداد و بعد از
نماز بامداد و بعد از نماز عصر خوابیدن هشتم پیش پیش پیران راه
رفتن نهم سر کوزه و نمکدان را نپوشیدن دهم ناسپاسی کردن
یازدهم بعد از طعام دست بسفره پاک کردن دوازدهم موی سر و
محاسن را ایستاده شانه کردن سیزدهم ایستاده نان خوردن
چهاردهم نشسته دستار بستن پانزدهم دست در زیر زنخدان زدن
شانزدهم ناخن را بدندان گرفتن هفدهم با ناخن خلال کردن هجدهم
خابیده طعام خوردن نوزدهم سر بر زانو نهادن بیستم در حمام خواب
کردن بیست و یکم از جانب دسته کوزه آب خوردن بیست و دویم در
بیت الخلا چیزی خوردن بیست و سیم بر روی بیمار نظر کردن بیست و
چهارم در بیت الخلا سخن گفتن یا علی هرکس در هر ساعت از دوازده
ساعت روزی سی مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را بگوید چنان
باشد که حج پسندیده گذارده باشد و از جمیع بلاها ایمن باشد

و هر که سه بار سوره قل هو الله احد بخواند چنان باشد که یکمرتبه ختم قرآن
کرده باشد و چون کسی ده مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد چنان
باشد که حج و نافله و زیارة باشد یا علی هر کس در وقت طلوع آفتاب
هفت مرتبه سوره فاتحة الکتاب و هفت مرتبه آیة الکرسی و هفت
مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون و هفت مرتبه سوره اخلاص و هفت
مرتبه هفت معوذتین بخواند و بعد از آن بگوید اللهم اغفر لی و لوا
لدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء
منهم و الاموات انک علی کل شیء قدیر هفت مرتبه تا مدت یکسال
فرشته دست چپ گناهان او را ننویسد و حضرت حق سبحانه و تعالی
او را از جمیع آفات و بلیات نگهدارد و نیک بخت دو جهان
گردد یا علی هر کس بعد از نماز هفت مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان
باشد که با کافران جهاد کرده باشد یا علی هر کس از منزل خود
بیرون آید سه مرتبه آیة الکرسی بخواند حق تعالی دو فرشته همراه
او کند تا او را از بلاها نگهدارند و حامی و معین او باشند و
چون بمنزل خود آید آیة الکرسی را بخواند بامر حق تعالی فقر و

فقر

و فاقه نه بیند یا علی پنج چیز نور چشم را زیاد کند اول نظر
کردن بسبزه دویم نظر کردن بر کلام خدا سیم نظر کردن بروی
پدر و مادر چهارم بر آسمان نظر کردن و صنع خدا را مشاهده
نمودن یا علی پنج چیز موی را سفید گرداند اول قرض بسیار دویم
بوی خوش همراه داشتن سیم خوردن بسیار چهارم نفس
زنان پنجم بلغم بسیار یا علی مردم خوش خو را نزد خدای
تعالی مرتبه نماز گذاران و روزه داران و جهاد کنندگان
بود یا علی پیوسته با طهارت باش که ملائکه از برای تو آمرزش
میخواهند یا علی دروغ مگو اگر همه مصلحت باشد یا علی صدقه
در پنهان بده که خشم خدای تعالی بلطف مبدل می شود چون
انگشتری بدهی حجاب بود میانه تو و آتش دوزخ و صدقه
را بامداد باید داد که بلاها بامداد از آسمان بزیر می آید تا رد
بلا کند یا علی کسیکه در مسجد باشد در پناه خدای تعالی باشد
تا وقتیکه از مسجد بیرون آید یا علی در باب هیچ کس از نیکی

معنی سفله

تقصیر مکن اگرچه سفله باشد حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول
الله سفله کدام است حضرت فرمودند سفله آن است که اورا
پند دهی گوش نکند و بسرزنش از کار بد دست برندارد و هر چند
اورا طعن و کنایه گویند ملول نشود یا علی به پرهیز از حجامت کردن
در اول ماه و در وسط ماه و در آخر ماه که علت زیاده میشود و بیم مرض
بود نعوذ بالله یا علی در روز چهارشنبه حجامت مکن که علت را
زیاد میگرداند و در روز یکشنبه اراده کارها نمودن خوب است
اگر طریقه نباشد یا علی در روز چهارشنبه شروع در هیچ کاری مکن
که بغایت بد است مگر دارو خوردن یا علی در روز پنجشنبه حاجت
خواستن بسیار خوب است که حضرت ابراهیم را نزد نمرود
بردند حاجتش برآمد یا علی در روز پنجشنبه و جمعه نکاح کن که
بسیار خوب است یا علی شب چهارشنبه برهنه مشو که شیطان
راه میزند و بیم خرع است نعوذ بالله یا علی پنج چیز دیوانگی آورد
اول افاده دویم جنون سیم خون بسیار از دماغ رفتن چهارم در

طار

نماز و در جامه خواب عطسه زیاد زدن پنجم در مسجد غیبت کردن
یا علی در اول شب و آخر شب و در اول روز و در آخر روز نباید
خفتن و در آستانه در نباید نشست و آستانه در را نباید بالین
کرد و بر پشت طبق و غربال نان نباید خورد که بسیار بد بود و بناخن
خلال کردن نباید کرد که مرض آورد و بکارد نباید نان برید
که بی حرمتی تمام بود و چون نان خوردی ریزه آنرا نباید انداختن
که فقر و فلاکت آورد و در مستراح سخن نباید گفت و چون
بول و غایط کنی آب دهان نباید بر او انداخت و بسر کین و
استخوان استنجا نباید کردن و عورتین خود را در برابر آفتاب و
ماه برهنه نباید کرد که بسیار بد بود و دست ناشسته بطعام
دراز نباید کرد که فقر و فاقه آورد بر طعام گرم و کوزه آب نباید
دمید که بسیار بد بود و بر عورتین خود و مردم نباید نگریست
که بیم نابینائی بود و در بول و غایط نباید نگریست که بغایت
بد است و چون خمیازه بکشی دست بر دهان باید گذاشت

و در تاریکی نان نباید خورد و در جائیکه بول کرده باشند غسل نباید
کرده علت پدید آید و بیم آبله باشد نعوذ بالله یا علی در میان بانگ
نماز و اقامت دعا کن که در آنوقت البته دعا اجابت میشود
یا علی بدان که شومترین مردمان دزدان باشند که از عمل خیر بدزدند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله آن
چگونه باشد حضرت رسول ص فرمودند که هر کس رکوع و سجود
نماز را بشرایط و قواعدی که حقتعالی فرموده بجا نیاورده باشد
او را دزد نماز گویند اجماعت از جمیع دزدان بدتر باشند
و نماز ایشان قبول نباشد یا علی آدمی بسه چیز در بهشت میرود
اول آنکه مال خود را بذل کند و بدرویشان بخشد در راه خدا دوم
نفس خود را خوار دارد سیم آنکه ترک دنیا گوید و توجه زیاد بنماز
و روزه داشته باشد از برای رضای حقتعالی و جهة شهرت
و ریا نباشد یا علی همسایه فاسق سخی بهتر از همسایه عابد بخیل است
یا علی هر کس سخاوت پیشه باشد نزدیک باشد برحمت خدایتعالی

و دور

و دور بود از عذاب دوزخ یا علی سخاوت درختیست در بهشت
و شاخهای او در دنیاست هر کس دست در آن شاخ بزند میرود در
بهشت یا علی در شب معراج دیدم که بر در بهشت نوشته بود که بهشت
حرام است بر جمله بخیلان و منافقان و کسی که پدر و مادر را آزرده
باشند یا علی بدانکه چون حق تعالی دوزخ را پیدا فرمود دوزخ گفت مرا
از برای که آفریده ندا آمد که ترا از برای بخیلان و منکران و منافقان
آفریدم یا علی از دعای اهل سنی و شیعه و قرآن خوان با حذر باش که
تعالی دعای ایشان را از ولد اجابت میکند یا علی رضای پدر و مادر را
نگاه دار که رضای خداوند در رضای پدر و مادر است یا علی پدر
یا علی
و مادر را دوست دار تا در دنیا و آخرت عزیز و محترم باشی یا علی هر کس
متوجه سفر و امری باشد رفیق راه شیطان باشد یا علی هر کس
در اول صحبت داشتن با زن بسم الله نگوید یکی از اتباع شیطان
در آن جماع مشارکت نماید با او و آن فرزند شیطان صفت و شریر و
ضرر رسان باشد چنانکه حق تعالی در کلام مجید میفرمایند

وشارکهم فی الاموال والاولاد یعنی مشارکت مینماید شیطان
در مال و فرزندان شما اگر بسم الله نگوئید یا علی هر کس حلال خورد
روی او در دنیا و آخرت سفید باشد و دعایش زود مستجاب
شود و هر کس حرام خورد دلش سیاه گردد و دعایش مستجاب
نشود در گناه کردن حریص شود نعوذ بالله یا علی حق تعالی چون ز بندهٔ
خشم گیرد از مال حرام او را روزی کند و جامهٔ غفلت در او پوشانند
و شیطان را بر وی موکل گرداند خداوند یا علی کریم و رحیم است بر کسانی که اطاعت
او کرده باشند و قهار است بر کسانی که پیروی شیطان کرده باشند
یا علی هر کس را که حق تعالی دوست دارد دعای او را دیرتر اجابت
کند اما حاجتش را بدهد ملائکه مقرب بتضرع و زاری گویند
یا ربی و رجائی و سیدی و مولائی این بنده بدرگاه تو حاجتی دارد
از حضرت عزت ندا آید که من رحیم بر بندگان خود عالم السرّ
والخفیاتم تضرع و زاری بنده خود را دوست میدارم یا علی
نماز و روزه بدرگاه الهی قبول نشود الا بطهارت و

واعتقاد

واعتقاد درست و صدقه را قبول نکنند الا از وجه حلال یا علی
توبه کننده را بدرگاه الهی توبه قبول نیست تا شکم را از لقمه حرام
پاک ندارند و از وجه حرام اجتناب ننماید و گوشتی که از حرام در
بدن او بهم رسیده باشد گداخته نشود و قوت خود را از حلال
نسازد یا علی هر کس در دار دنیا راستگو باشد نام او را در جریدهٔ
نیکان نویسند یا علی صدقه بده از برای مردگان خود که حق
تعالی فرشتهائی آفریده است و آن فرشتگان را بر مرده
گان موکل کرده و آن فرشتگان شادی میکنند و بدان
صدقه ارواح را بشارت میدهند و آن ارواح چون
آن بشارت را بشنوند دعا گویند بر کسان خود که در
دنیا بجهت روح ایشان صدقه داده اند و مناجات
کنند یا ربی و رجائی بیامرز اهل بیت ما را و روشن گردان
دل ایشان را چنانکه ما را شاد کرداند بدین صدقه
یا علی در روز قیامت جمیع ابرار بهشت برند ندا آید که

ایشان را برکردانید بدوزخ برید که ایشان در دنیا مال حرام
خورده اند و از مردمان بنا حق چیزی کرفته اند یا علی بهر مسلمانی
که برسی سلام کن بجهة سلام کردن کراما الکاتبین حسنه
در صحیفه نامه اعمال تو بنویسند و چون ترا مدح کویند این
دعا را بخوان تا ترا عجب نباشد که حق تعالی متکبران را دشمن
است چنانچه فرموده اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون ولا
تواخذنی بما یقولون واغفر لی ما لا یعلمون
یا علی هر کس با خویش و اقربای خود دوستی نماید در دنیا و
آخرت ملعون است یا علی بلا در دنیا شد و مباش که چون
شاد باشی خدای تعالی ترا دوست ندارد یا علی چیزی که به
کسی بدهی باز مستان با وجود انکه باد محتاج باشی مکر پدر که
چیزی بفرزند بخشیده باشد یا علی اکر بقدرت از او باز
ستاند باکی نیست یا علی بچوب کز یا بچوب سر سوخته خلال
مکن که در هر یک آفات عظیم است اول فقر و فاقه دویم

درد

درد دندان سیم کند دهان یا علی بدانکه خداوند عالم مردم
بدخوی و بد طبع را دشمن دارد یا علی غیبت نباید کرد که
هیچ کس از مردمان نباشد که او را عیب و علتی نباشد
یا علی اکر طاعت کنی و صدقه دهی از برای رضای خداوند
که طاعت و صدقه ریائی را ثواب نباشد یا علی بدانکه آفتاب
هر روز که بر آید کوید ای آدمیان من امروز روز شمایم و
فردای قیامت بر افعال شما کواه باشم و شب نیز همین
کوید پس در شب و روز چنان معاش کن که فردای
قیامت بر تو کواهند یا علی چون حق تعالی بنده را دوست
دارد چهار خصلت پسندیده با وی دهد اول انکه راستکو
بود دویم انکه در امانت مردم خیانت نکند سیم انکه
اهل سخاوت باشد چهارم انکه نفس خود را از حرام
نکاه دارد یا علی با مرده کان صحبت مدارید که پیغمبر
بدبو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردید

یا رسول الله مردگان چه کسانند حضرت فرمودند مردگان توانگران

که دل ایشان سیاه گشته و مرده باشد که با ایشان بهمنشین

بودن و صحبت داشتن دل را سیاه میکند از صحبت ایشان دوری

نمائید یا علی پرهیز از سخن چلپان دایشان دشمن حضرت خداوندند

یا علی بهترین مردم کسی است که سخی و صابر باشد یا علی عالم باش

یا متعلم یا علی احمق کسی باشد که سخن خیر را بشنود و گوش

نکند و اگر گوش کند در نیاید و بدان عمل نکند یا علی بپرهیز از

دوستی که نیکی را بپوشانند اما اگر بدی ببینند بزودی در

میان مردم اشکار کنند یا علی چون بخوابی با وضو باش

و بخواب که حقتعالی پاکان را دوست میدارد و چون

دست و رو بشوئی آب بسیار مریز که بد و وبال بود

یا علی چون از رو شستن فارغ شوی یک مرتبه سوره انا

انزلنا بخوان که ثواب عظیم دارد و چون از وضو ساختن

فارغ شوی ده مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست تا از

آتش

آتش و از رنج نجات یابد یا علی چون از وضو فارغ شوی رو باسمان

کن و بگو سبحانک اللهم بحمدک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شریک له و اشهد انک محمد عبدک و رسولک و اشهد ان علیا

و الائمة من ولده اولیاء الله و وصی رسولک استغفر الله و اتوب

الیک هر کس این کلمات را بگوید حقتعالی او را بیامرزد یا علی هر کس

در وقت غروب آفتاب لا اله الا الله محمد رسول الله علیا و الائمة

من ولده اولیاء الله را زیاد بگوید خداوند گناهان وی را بیامرزد

یا علی چون نماز صبح را بگذاری همانجا بنشین و قرآن بخوان یاد ذکر

خداوند را بگوی تا برابر حاجیان ثواب حج و عمره را دریابی یا علی در ماه

رمضان سحر خوردن ثواب عظیم دارد لیکن اگر خواب نکند و نماز بخواند

و قرآن بخواند و ذکر حقتعالی بگوید یا علی در روز جمعه غسل کردن ثواب

عظیم دارد یا علی در وقت سر بسجده گذارند چون از تسبیح سجده فارغ

شوی در حالت سجده بگوی رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی

ذنوبی لا یغفر الذنوب الا انت یا علی هر کس فکواه مال بدهد

دشمن خدا تعالی باشد آسمان و زمین او را لعنت کنند که خلاف
امر خدا کند یا علی با ربا خوار منشین که ربا خوار بدترین مردمانست نزد
خداوند یا علی قرآن را بلند بخوان و دعا را آهسته یا علی نمازها را
بتعجیل بباید کرد که شیطان راه می یابد یا علی برادرم جبرئیل گفت
اگر من از آدمی بودم هفت خصلت را شعار خود میساختم اول نماز جماعت
را بجا آوردن دویم در مجلس علما نشستن سیم بیماران مسلمانانرا
پرسیدن چهارم بر جنازه مسلمانان نماز کردن پنجم مومنانرا
از برای رضای خدا تعالی آب و طعام دادن ششم میانه مسلمانان
مصالحه نمودن تا نزاع برطرف شود هفتم یتیمانرا عزت داشتن
و نواختن بجهت آنکه هر وقت یتیمی بگرید ملائکه بگریند و عرش عظیم
بلرزد و جای آنکس که یتیم را بگریانند در دوزخ باشد یا علی در
تن آدمی هیچ عضوی بهتر از زبان نیست اگر زبان را از بد گفتن
نگاهداری از همه بلاها محفوظ بمانی یا علی در هر ماهی سه روز
روزه بدار که ثواب عظیم دارد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

که آنرا

که آنرا ایام البیض گویند یا علی هر کسیکه در یکشب پنج مرتبه بگوید
استغفر الله لی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و
المسلمات الاحیاء منهم و الاموات حقتعالی امر کند تا
نام او را در جریده عابدان و صالحان ثبت نمایند یا علی
هر کس در هر روزی صد مرتبه بگوید لا اله الا الله قبل کل احد لا
اله الا الله بعد بقاء و نفی کل احد در هر هفت طبقه آسمان
هیچ فرشته نماند که جهت او آمرزش نخواهد یا علی هر کس روزی که
یکشب یک بار بگوید اللهم بارک لی و فیما بعد
الموت در روز قیامت حساب او بآسانی گذرد
یا علی روزی فراخ قناعت کم آزار خشم خداوندست
یا علی در شب نماز بگذارد دو رکعت نماز شب بهتر از هزار
رکعت نماز روز بود که سنت گذاری یا علی توبه
را در روز بکن و چون نماز بگذاری در آسمان منگر که
بی حرمتی تمام بود یا علی شب در آسمان نظر بکن و در میان

قطار شتران راه مرو که تن را رنج و زحمت رسد یا علی
درویشان را زحمت مرسان و همسایه را گرامی دار یا علی
با رفیقان در مقام خشم و غضب مباش و چون خواهی سخن گوئی
اول اندیشه کن اگر صواب بود بگوئی و اگر خطا بود مگوئی یا علی اگر کسی
خواهد که ترا ضیافت کند اجابت کن بسفر تنها مرو و در خانه
تنها طعام مخور که شیطان همکاسه تو میشود یا علی با همکاسه
ظلم مکن و تکه بزرگ بر مدار که بسیار بد بود یا علی چون مشورت
کنی با دانایان کن و سر خود را با کس مگو یا علی زبان درازی
مکن و بر زیردستان ستم مکن و بندگان را خدمت سخت مفرما
یا علی با مردمان متکبر منشین و سائلان را محروم مگردان
یا علی در بلا صابر باش تا بمرتبه ایوب برسی و از اسباب بگوا[illegible]
یا علی از گناهان گریان باش که خدای تعالی آب چشم عاصیان
را دوست میدارد یا علی آنچه حق تعالی بتو داد قناعت کن
یا علی پیوسته خود را پاک دار چون بول و غایط واقع شود

مخرج

عمر از دروغ [illegible]
عمر از [illegible]

[illegible] محصول [illegible]
[illegible]

مخرج بول و غایط را پاک بشوی که تلخی جان کندن و عذاب
قبر از بی طهارت بود یا علی چون طعام خوری یا جامه در بر
پوشی بگو بسم الله و الحمد لله و در وقت داخل شدن
مسجد بگو بسم الله و السلام علی من اتبع الهدی السلام
علی رسوله محمد و آله اللهم افتح لی ابواب رحمتک و ابواب
عفوک یا علی در آفتاب بسیار منشین که ظاهر صفار
رو را ببرد و دردهای مختلف پدید آید یا علی هر روز
و هر شب سوره یس را بخوان تا خداوند ترا از بلا
ایمن دارد یا علی اگر بسیار ضرور افتد اندکی قرض
کن که قرض بسیار رنجیست و شب و روز خجلت و زرد
روئی است یا علی هر کس در شب آدینه سوره البقره
و سوره الدخان را بخواند حق تعالی بفضل و کرم خویش
بر گناهان اول و آخر او ببخشاید و هر کس در وقت
خفتن سوره الحمد و سوره المص را بخواند و بر رکاه

حقتعالی تقرب یابد یا علی هرکس در وقت خفتن
سوره والسماء والطارق را بخواند ثواب بسیار دارد
و در نامه اعمال او بنویسند یا علی هرکس صلوات بسیار
فرستد و سبحان الله والحمد لله را بسیار بگوید و قل
هو الله احد را بسیار بخواند خداوند بعدد هر حرفی هزار
حسنه و هزار درجه در بهشت باو کرم کند و بر شفاعت به
دو رحمت کند یا علی این دعا را همیشه بخوان اللهم انی
اسئلک العفو والعافیة والمعافات فی الدین
والدنیا والآخره یا علی چون غمی بتو رو دهد این دعا را
بخوان بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا لا اله الا
انت استغفرک واغفر لی واصلح شأنی وفرج همی
وغمی و پیش از طعام سه لقمه نان با نمک بخور که هفتاد
گونه علت را ببرد یا علی چون ماه نو ببینی بگو سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد یا علی
هرکس در وقت ضرورت نماز تا غروب آفتاب
درست

درست است قضا نمیشود یا علی هرکس طعام از روی سیری
بخورد دلش سیاه گردد و اکثر اوقات رنجور باشد یا علی
هر آنکه حسود را راحت نباشد و دروغگو را وفا نباشد
و بدخو را توبه قبول نباشد یا علی چون روزه بگشائی این
دعا را بخوان بسم الله الرحمن الرحیم اللهم توجهت وجهت
وعلی رزقک افطرت وعلیک توکلت یا غفار
اغفر لی یا غفار یا علی فرزند را نیکو دار و نام نیکو کن یا علی
گوشت خروس بخور که بسیار بد باشد مویز بخور که
فصاحت زیاد شود و بلغم را ببرد یا علی از مالداران
زکوة بستان اگر نه هند کردن ایشان را آن که
دشمن خداوند یا علی در چهار خانه فرشته داخل نشود
اول خانه که در آن خمر باشد دویم خانه که در آن سگ
باشد سیم خانه که در آن مهمان نرفته باشد چهارم
خانه که در آن بی نماز باشد یا علی جادوگران را
بکش که سر فتنه انگیزانند یا علی هرکس مهمان را گرامی

دارد چنان باشد که خداوند را تعظیم کرده باشد یا علی
چون خربزه خوری سر آن را جدا مکن و از دون کاف تا
بر تو صحت بود و چون خرما خوری دانه او را جمع کن و دور
میداز و در جای پاک بلند از و چون ترا عطسه آید
بگو الحمد لله یا علی بیمار را تا سه روز نگذرد و اندهید
یا علی با تواضع ضعیف باش که خدای تعالی متکبران را
دشمن است یا علی چون بسفر یا بحرب دشمن روی
سوره یس را بخوان و سوره انا انزلنا را ده مرتبه بسیار
بعد از یس بخوان و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار
بفرست تا سفر تو بخیر و خوبی باشد اگر حرب باشد
بر دشمن ظفر یابی یا علی چون از دشمن ترسان
باشی بگو یا اله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و
اسمعیل و اسحق و یعقوب و منزل التوراة والانجیل
والزبور والفرقان العظیم یا علی چون عروس را بخانه
بری هر دو پایش را با آب و گلاب بشوی و آن گلاب را
درمیان

درمیان خانه بریزد بعد از آن هر دو دست و پیشانیش را
بگیر بگوی اللهم بارک لی فی هذه الناصیة و بارک لنا فی
ناصیتی پس باید عروس را تا یک هفته سرکه و سیر و سیب
ترش ندهد اگر بدهد علت پدید آید یا علی زنیکه فرزند
ندهد حصیر کهنه از او بهتر باشد یا علی اول ماه با زن جماعت
مکن که اگر فرزند پدید آید دیوانه بود یا علی چون از ماه بگذرد
مانده باشد جماعت مکن که اگر فرزند بوجود آید احول باشد
و شب عید با زن صحبت مدار که اگر فرزند بوجود آید
شش انگشت بود و در برابر آفتاب با زن صحبت مدار
که اگر فرزند بوجود آید بدفعال و بخیل باشد باید که چون
مرد از صحبت داشتن فارغ شود با زن خود از یک
دستمال پاک کنند که میان مرد و زن
دشمنی ظاهر شود و در وقت صحبت داشتن نگاه
بر فرج زن مکن که اگر فرزند بوجود آید نابینا بود یا علی

در برابر آفتاب و ماه و ستاره و در زیر درخت میوه
دار با زن صحبت مدار که اگر فرزند بوجود آید منافق
باشد و هرگز چیزی از او بوجود نیاید یا علی چون متوجه
سفر باشی با زن صحبت مدار که اگر فرزند بوجود آید
مبذر باشد و خدا و نه مبذر را دوست ندارد چنانکه در
کلام مجید میفرماید ان المبذرین کانوا اخوان الشیطان
یا علی اگر در شب دوشنبه با زن صحبت بداری در
ساعتیکه قمر در عقرب نباشد اگر فرزند بوجود آید
نیک بخت دو جهان است و چون بمیرد او را درجه
شهدا دهند یا علی بر روی کسی طپانچه مزن و بسیار
مبر بود و بدین سخنان گوش دهد عمل کن و این وصیت
را عزیز دار تا در دنیا و آخرت ناجی و رستگار باشی
و از آتش دوزخ امان یابی و به بهشت جاودان برسی
انشاءالله تعالی تمت

کیفیت زنان جهنمی

حکایت زنان جهنمی از این امت و کیفیت عذاب آنها

روایتست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که روایت فرموده
آن بزرگوار از پدرانش از حضرت امیرالمومنین علی ابن
ابی طالب علیهم السلام که روزی داخل شدم من و فاطمه زهرا
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیدیم آن بزرگوار را که
گریه میکند گریه شدیدی پس عرض کردم من بآنحضرت که
پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا چه چیز سبب گریه
تو شده است که گریه میکنی فرمود یا علی در شب معراج دیدم
جماعتی از زنان امتم را در عذاب سختی که منکر و متغیر کرده
بود صورت آنها را که بدم آمد پس گریستم از آنچه که دیدم از
سختی عذاب آن زنان پس آنحضرت بیان فرمود
حالات ایشانرا پس فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که
ای حبیب من و نور عین من و قوه چشم من خبر ده
مرا که چه بوده است اعمال ایشان که باین عذابها
مبتلا شده اند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود اما آنکه آویزان شده بود بموهای خودش پس

آنزنی بود که نمی پوشانید موهای خود را از مردان نامحرم
واما آنکه آویزان شده بود بزبان خودش پس آنزنی بود
که اذیت میکرد شوهرش را ببد زبانی خود واما آنکه آویزان
بود به پستانهای خود پس او زنی بود که شیر میداد اولاد
مردمان دیگر را بغیر اذن و رضایت شوهر از این حدیث
معلوم است که این عمل حرام است واما آنکه سرازیر او را
آویخته بودند بپاهای خود پس او زنی بود که بیرون میرفت
از خانه بدون اذن شوهرش واما آن زنی که میخورد
گوشت بدن خود را پس او زنی بود که زینت میکرد
بدن خود را از برای مردم واما آنزنی که بسته بود دستهای
او بپاهای او و مسلط شده بود براو مارها و عقربها
که او را میگزیدند پس او زنی بود که بد وضو میساخت
و چرکین و نجس بود لباسهای او و غسل جنابت و
حیض نمیکرد و پاکیزه کی در لباس و بدنش نبود و زنی
بود که خار و سبک میشمرد نماز را و اعتنائی نمیکرد
واما

واما آنزنی که کور و کر و لنگ و لال بود پس او زنی
بود که اولاد از زنا میاورد و بگردن شوهر خود میانداخت
یعنی زنا میداد و اگر اولادش میشد میگفت بشوهرش
که این از تو است واما آنزنی که تکه تکه میکرد گوشت بدن
خود را با مقراضها پس او زنی بود که عرضه میکرد بمردان خود را
بلکه با او زنا کنند واما آنزنی که میسوخت روی او
و بدن او باتش جهنم و آنزن رودهای شکم خود را
میکشید پس او زنی بود که قوادی میکرد یعنی مابین مردان
حرام و زنان حرام جمع میکرد و آنها را بهم میانداخت
واما آن زنی که سر او مثل سر خوک بود و بدن
او بدن خر پس او زنی بود که سخن چینی میکرد و
دروغ بسیار میگفت واما آنزنی که بصورت سگ
بود و آتش جهنم از دبر او داخل شکم او میشد و از دهن
او بیرون میامد پس او زنی بود که فتنه انگیزی میکرد

و مفسدی میکرد و نوحه خوانی میکرد و حسود و بخیل بود

پس بعد از این فرمایشات آن بزرگوار صلوات الله علیه و آله فرمود که جهنم و عذاب چاه ویل حاضر و مهیا است از برای زنی که بغضب در آورد شوهر خود را و بهشت مهیا است برای زنی که راضی باشد از او شوهرش و

حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند روزی به بعضی خود که آیا میدانید معنی این آیه را که خدا فرموده و لا یعصینک فی معروف عرض کردند نه فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بفاطمه زهرا علیها السلم که وقتی من مردم پس نخراشی برای فوت من روی خود را و نکنی در مصیبت من موی سر خود را و واویلا نگوئی در مصیبت من و نوحه گری نکنی بر من پس حضرت باقر فرمود این است آن معروفی که خدا در آن آیه فرموده است که عصیان نورزند تو را زنان امت تو در معروف

در ذکر ثواب بردن نماز نماز گذاران این است

ادبستا

ابتدا

کیفیت صعود دادن ملائکه نمازهای خلق را و رد کردن بعضی از آنها

روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بمعاذ بن جبل که ای معاذ خبر میدهم ترا بچیزی که خبر نداده است هیچ پیغمبری بامت خود و اگر یاد گیری از آن نفع میدهد ترا در زندگانی دنیا و اگر نشنوی این خبر را و حفظ نکنی منقطع میشود حجت تو نزد حق تعالی بعد از آن فرمود آن حضرت بدرستیکه حق تعالی هفت فرشته آفریده است پیش از آنکه خلق کند آسمانها را پس مقرر کرده است در هر آسمانی فرشته را که پوشانیده است آن آسمان را بعظمت خود و معین کرده است بر هر دری از درهای آسمانها یکی از آن فرشتهها را که دربان باشد پس مینویسند فرشتگانی که موکل عمل آدمی اند عمل آن بنده را از وقت صباح تا وقت شام بعد از آن بالا میبرند آن فرشتگانی که موکلند عمل آن بنده را و آن عمل را نوریست مثل نور آفتاب تا برسد آن عمل بآسمان دنیا که آن آسمان اول است پس فرشتهها که برده اند آن عمل را ستایش میکنند

العمل او بسیار و بسیار میدانند پس میگوید آن فرشته که
موکل آسمان اول است که توقف کنید و بزنید این
عمل را بر روی صاحب او بدرستیکه من فرشتهٔ غیبتم پس
آنکسیکه غیبت کرده باشد نمیگذارم عمل او را که
از من بگذرد و بغیر من برسد زیرا که پروردگار من امر کرده
است مرا باین کار پس فرمود آنحضرت که بعد از آن روز
دیگر میایند فرشتگانی که موکلند باعمال بندگان و با ایشان
عمل صالح است پس میگذرند با نعمت و ستایش میکنند آن
عمل او بزرگ میدانند آن عمل را تا میرسند باسمان دویم
پس میگویند فرشته که در آسمان دویم است که توقف کنید و
بزنید این عمل را بر روی صاحب این عمل بدرستیکه اراده
نکرده است صاحب این عمل باین عمل مگر اسباب دنیا را
منم صاحب دنیا نمیگذارم عمل او را که از من بگذرد
و بغیر من برسد و حال آنکه او دوست میدارد دنیا را
پس حضرت

[illegible]

پس حضرت فرمود که بعد از آن بالا میروند فرشتگانی که موکلند
بر بندگان و میبرند عمل بنده را از روی شادی با صدقه و نماز
و بسبب این عمل که با ایشان است عجبی دارند و در میگذرند
از آسمان دویم و میرسند باسمان سیم پس میگوید
فرشته که در آسمان سیم است که توقف کنید و بزنید این عمل را
بر رو و پشت صاحب او زیرا که من فرشتهٔ صاحب کبرم پس
میگوید آن فرشته که این بنده اگرچه عمل صالح کرده ولی تکبر بمردم
برمردمان در مجلس وجی فخر و امر کرده است پروردگار
من که نگذارم عمل او را که از من بگذرد و بغیر من برسد پس
فرمود آنحضرت که بالا میروند فرشتگانی که موکلند باعمال
آدمی اند و با خود میبرند عمل بنده را و آن عمل میدرخشد مثل ستاره
درخشان در آسمان و آن عمل را آواز بلند است بتسبیح و
تهلیل و روزه و حج پس فرشتگان میبرند آن عمل را تا باسمان
چهارم پس میگوید فرشته که در آسمان چهارم است توقف
کنید و بزنید این عمل را بر روی و شکم صاحب او که من فرشته

عجیم بدرستیکه صاحب اینعمل عجب داشت بنفس خود و او عمل صالح
میکرد و عجبی در نفس او پیدا شد از ان عمل و امر کرده است مرا
پروردگار من که نگذارم که عمل او از من درگذرد و بغیر من برسد
پس فرمود آن حضرت که بالا میروند فرشتگانی که موکلند
باعمال بندگان و میبرند با خود اعمال بنده را مانند عروسی که او را
میبرند بسوی اهل او پس میرسند باسمان پنجم نماز و جهاد در
میان آن نماز و آن عمل آوازی باشد مانند آواز شتر و روشنی باشد
مثل روشنی آفتاب پس میگوید فرشته که در آسمان پنجم است
که توقف کنید بدرستیکه من فرشته حسدم و بزنید اینعمل را بر
روی صاحب او و بنهید اینعمل را بر گردن او بدرستیکه او
حسد میبرد بر کسی که چیزی میاموخت یا عمل میکرد از برای
خدا و بطاعت و فرمان برداری او و هرگاه که میدید که یکی
زیاده بر او هست در عمل و عبادت حسد میبرد و پی افتاد
در عمل او پس بر میداشت اینعمل را بر دوش خود تا نمایان شود
و لعن میکنند آن عمل او را پس حضرت فرمود که بالا میروند
فرشته

فرشتگانی که موکلند باعمال بندگان تا میرسند باسمان ششم که توقف
کنید بدرستیکه من صاحب رحمتم بزنید این عمل را بر روی
صاحب او و نابینا کنید روشنائی چشمهای
او را بجهة آنکه صاحب اینعمل رحم نکرده است بر چیزی بدرستیکه
وقتی که میرسید به بنده از بندگان خدا خواری و ذلتی از
ارتکاب گناهی بجهة ضرر در آخرت یا ضرر در دنیا شادی میکرد
بر خواری او و شماتت مینمود امر کرده است مرا پروردگار
من که نگذارم عمل او را که از من بگذرد پس حضرت فرمود بالا
میروند فرشتها و میبرند با خود عمل بنده را بدانش و اجتهاد
و ورع و تقوی و آن عمل را آوازی باشد مانند آواز رعد
و روشنی چون روشنی برق و با آن عمل سه هزار فرشته باشند
پس میروند تا میرسند بفرشته که در آسمان هفتم است پس
میگوید آن فرشته که توقف کنید و بزنید این عمل را بر روی
صاحب او بدرستیکه من فرشته حجابم محجوب میسازم هر عملیرا
که از برای خدا نیست بدرستیکه او خواسته است باینعمل

رفعت شان و بلند را از بزرگان و ذکر کردن او را در مجلس
و آوازه او در شهرها امر کرده است مرا پروردگار من که
نگذارم عمل او را که از من بگذرد و بغیر من برسد مادام که آن عمل
از روی اخلاص و از برای خدا باشد پس حضرت فرمود
که بالا میروند فرشتگان و میبرند عمل بنده را از روی شادی
که با آن عمل نماز و روزه و زکوه و حج و عمره و خلق نیک و خاموشی
و ذکر بسیار است و متابعت میکنند آن عمل را فرشتگان که
در آسمانها اند و آن هفت فرشته که موکل هفت آسمان اند
تا جماعت خود میشوند و میدرند حجابها را و از همه در میگذرند تا
آنکه میایستند پیش حق تعالی و گواهی میدهند برای آن
بنده بعمل صالح و دعا پس حق تعالی میگوید بفرشتگان
که شما نگهبان عمل بنده منید و من نگاهبانم آنچه را که
در نفس او است بدرستیکه او اراده نکرده است
باین عمل مرا لعنت من بر او باد پس فرشتهها میگویند که
بر او باد لعنت تو و لعنت ما بعد از آن گریست معاذ

وعرض کرد

وعرض کرد یا رسول الله پس چه عمل کنیم که پسندیده باشد
آنحضرت فرمود پیروی پیغمبر خود کن در یقین و اگر در عمل تو
تقصیری باشد قطع کن زبان خود را از برادران مؤمن
خود و از حافظان قرآن و بد ایشان را مگو و عیب مکن ایشان را
و باید که باشد گناهان تو بر تو و بار مکن گناهان خود را
بر برادران مؤمن خود و پاک مگردان نفس خود را بمذمت
برادران مؤمن و بلند مگردان نفس خود را به پست ساختن
برادران مؤمن و ریا مکن و بنظر در میاور عمل خود را و داخل مکن
دنیا را در آخرت و فحش و ناسزا مگو بمردمان در مجلس خود
که موجب آن میشود که حذر کنند از تو بجهت کج خلقی تو و
سر گوشی مگو با کسی هر گاه دیگری حاضر باشد و تکبر مکن
بر مردمان که اگر چنین کنی منقطع شود از تو خیرات
دنیا و از هم مدر مردمان را یعنی درشتی و بدخلقی مکن
بمردمان که از هم میدرند ترا سگان اهل دوزخ
چنانکه حق تعالی فرموده است وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا

ابا معاذ چیست مراد از ناشطات بدرستیکه ناشطات
سگان اهل دوزخ اند که گوشت و استخوان دوزخیان
را از یک دیگر جدا میکنند گفتم که چه کس طاقت دارد
این خصلتها را آنحضرت فرمود که ای معاذ اینها آسان
است بر کسیکه آسان کرداند حق تعالی اینها را بر او
راوی میگوید که ندیدم معاذ را که بسیار تلاوت
قران کند هم چنانکه بسیار تلاوت میکرد این حدیث
شریف را چه خوب حدیثی است تفسیر قال
رب اشرح لی صدری گفت موسی ای پروردگار من گشاده
گردان برای من سینه مرا که در وی بگنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا
متحمل و برده بار ساز تا از هر سخنی تنگدل نشوم و یسر لی امری
و آسان کن برای من امر و کار مرا که تبلیغ رسالت است
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و بگشای گره
را از زبان من تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون
روزی موسی را در زمان طفولیت در کنار داشت موسی
دست

دست بر ریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بر گرفت
و برکند فرعون را خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون
که زن فرعون بود عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این
کودک جوهر درخشان دیده و بدان متوجه شد و اگر جمره
آتشی هم پیش بنهند دست بدان نیز خواهد رسانید پس طشتی
از آتش و طرفی پر از یاقوت پیش موسی آوردند جبرئیل
دست او را گرفته بسوی جمرات آتش برد موسی جمره بر
داشته در دهن نهاد که زبانش سوخت و گرهی بر آن
بماند که سخنش مفهوم نمیشد این جا است که از حق سبحانه
و تعالی درخواست کرد تا آن عقدها منحل شود و در آنجائیکه
فرعون گفت فمن ربکما یا موسی پس کیست پروردگار
شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنی ندا را
مخصوص ساخت بموسی با آنکه خطاب با هر دو برادر
بود سرش این بود که فرعون دانسته بود که بر
زبان موسی علیه السلام عقدها هست که سخن او نیک

مفهوم نمیشود خواست او را نزد حضار در مجلس انفعال
دهد و شرمندگی نماید و از الخلال عقده خبر نداشت پس
موسی بزبان فصیح گفت ربنا الذی اعطی کل شیء
خلقه ثم هدی چه خوش گفته است این رباعی
چون باده و جام را بهم پیوستی میدان بیقین که رند بالا
دستی جام است شریعت و حقیقت باده چون جام
شکستی بیقین بدمستی در وادی ایمن وحی شد بموسی
فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی یعنی
پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نعلین خود را وحق
تعالی امر بخلع آن فرمود تا قدم موسی تراب ارض
مقدسه را مس کند و تبرک از پای وی رسد
محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب
است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و
لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی وغیر او پای برهنه
سیر میکردند کنجی که زمین و آسمان طالب او است

تا درنگری

بیان

تا درنگری برهنه پا یابان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل
خود را از عیال و اولاد فارغ کن و بعضی دیگر گفته اند یعنی فکر
دنیا و آخرت را از دل بیفکن و بیرون انداز یعنی در عالم تفرید
قدم بر دو کون زن القصه چون موسی نعلین بیرون کرد و در
وادی مقدس قرار گفت خطاب رسید ما تلک بیمینک
یا موسی یعنی چه چیز است بدست راست تو ای موسی حق
تعالی بجهة استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت
پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است
یعنی آگاه باش تا عجیب به بینی قال هی عصای موسی
گفت این عصای من است و ان عصا از چوب مورد
بهشت بود که ان طول ده گز و سر آن دو شاخه و
در زیر ان سنان تث نهاد و از آدم علی نبینا واله و
علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از او بموسی
رسید القصه جواب داد و نعم الهی را تعداد نمود
و گفت اتوکؤ علیها تکیه میکنم بر ان عصا چون مانده

میشوم در راه و وقتیکه بر سر رمه و گله میباشم که آنها میچرند
وَاَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي و فرو میریزم برگ از درختان
باین عصا برای گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ اُخْرَىٰ
و مراد از آن عصا کارهای دیگر هست آورده اند که در راهها
با موسی سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با
دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه او را
محافظت نمودی و بهر جایی که رسیدی تنه او ریسمان
و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درخت
سایه دار شدی و هر میوه که مرغوب موسی بودی بر او
پدید آمدی و در شبهای تیره چنین شمع و چراغ نور دادی
و چون موسی احتیاج گفت که مرا با او کارهاست قَالَ اَلْقِهَا
گفت خدای تعالی بیفکن او را یا موسی حضرت موسی گمان
کرد که او را همچو نعلین بدور میباید افکند فَاَلْقَاهَا پس بیفکند
او را بپشت سر خود فی الحال آواز عظیم بگوش وی رسید
برگشت و نگاه کرد فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ دید آن عصا را
که اژدهای

که اژدهای شده و پیشتاق بهر سمت آورده اند که
اول مار زردی شد بزرگی عصا بعد از آن بزرگ شد
برابر شتر بختی و دراز شد و بر چهار قائمه سطبر گویاه رفتن
آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هشتاد یا چهل درع
بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و از چشمش
چنین برق میدرخشید و سنگهای عظیم که رسیدی یک
لقمه کردی و درختهای بزرگ را از بیخ برکندی و بخوردی
چون موسی او را بدید بترسید از آن شد روی بگریز نهاد
وقَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا
الْأُولَىٰ گفت خدای تعالی که بگیر او را و مترس از وی
که زود است که ما او را برگردانیم بحالت اولی او که
همان عصا باشد فائده علما گفته اند که علم خدای سبحانه
بچیزها حضوری است و متصف بگذشته و آینده
نیست نه مثل علم ما بچیزها است که ما علم ببعضی چیزها را در
زمان گذشته بهم رسانیده ایم و ببعضی چیزها در زمان آینده

بهم میرسانیم و تشبیه کرده اند اینرا بریسمانی که هر قطعه از
آن برنگی باشد و در دست شخصی و بگذرانند از ریسمان را
در برابر چشم موری پس آن مور بسبب حقارت چشم در هر زمانی
یکرنگی از آن ریسمان را که برابر چشم او آمده می بیند و آن
رنگ که میگذرد رنگ دیگر را می بیند پس نظر بدیدن
آن مور گذشته و حال و آینده میباشد چنانکه قطعه از آن
ریسمان که از نظر او گذشت آن قطعه را در زمان گذشته
دیده و قطعه را که در کار دیدن است در زمان حال می
بیند و قطعه را که بعد از این از نظر او خواهد گذشت
در زمان آینده می بیند بخلاف آنکسیکه ریسمان را در
دست دارد که همه آن رنگها را در یک حال می بیند و در
نظر او زمان گذشته و آینده و حالی نمیباشد پس علم خدای
عز و جل بمعلومات از قبیل علم کسی است که ریسمان را در دست
دارد و علم ما بمعلومات از قبیل آن مور است. لامکانی
که در او نور خداست. ماضی و مستقبل و حال از کجا است.

ماضی و

ماضی و مستقبلش پیش تو است. هر دو یک چیزند و پنداری دو است.

حدیث

بروایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند از
ابا و اجداد کرامش که آن بزرگواران فرمودند که بدرستیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله وصیت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام و وصیتهای بسیار که از جمله
مقصود اینها هر کس از امت من حفظ کند چهل حدیث را که طلب کند
توحید کند با وصفا یعنی قربة الی الله این احادیث را تعلیم کرد و حفظ
نماید که اگر حسبة لله و قربة الی الله و برای امر آخرت او را محشور میکند
خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت در زمره انبیا و اولیا
و شهدا و صالحین و نیکوکاران و چه خوب این بزرگواران رفیقانی
هستند پس حضرت امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله که آمدند آن
احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اولا اینکه ایمان بیاوری بخدای
سبحانه که شریک و شبیه برای او در خدائیش نیست یعنی توحید کنی او را در
ذات و صفات و افعال و هم چنین عبادت کنی او را و عبادت
غیر او را نکنی یعنی عمل طاعتی را برو و ریا و سمعه و عجب و شراکت
غیری بعمل نیاوری پس اگر توحید کردی خدا را در اینچهار مقام خدا
خدا را توحید کرده و شخص موحد و ثانیا برپا داری نماز

با وضوی کامل داند در وقتهای آن و بتأخیر نیندازد نماز را از وقتهای آن
بی علت و سببی پس هر کسیکه در کسل نماز ضایع کند از وقتش بی علة و جهتی
عقب خدا مستحق است و نماز را ادا کند زکوة حق پس و نفقه حق الله
در میان زمان زکوة و را بجا روزه بگیرد تمام ماه مبارک رمضان را
اگر عذر شرعی نداشته و حج خانه مکه را اگر از برای
او مهیا شده که استطاعت رسیده باشد و ترک حج نکند در موسم حج
و ساده آنکه عصیان و نافرمانی والدین نکند که عاق ایشان شود
و مال یتیم نخورد مال یتیم والمعنی به هر سه و مال نخورد های ربائی
را و نه سعی شراب نخورد بلکه هیچ چیز از مسکرات و مست کننده
نخورد و عاشرا زنا و لواط نکند و دیگر آنکه سخن چینی و فتنه
در میان خلق راه نرود و دیگر آنکه قسم بخدا نخورد از دروغی
و کذب و دیگر آنکه دزدی نکند و دست او به مال مردم از روی زور و دزدی
دراز نشود و دیگر آنکه شهادت دروغ در باب هیچکس نگوید خواه
مؤمن و خویش او باشد یا بیگانه و دور باشند و دیگر آنکه قول
حق خدا را از هر کس که باشد و بر سر خدا لکه کم باشد خواه بزرگ باشد
و نماز که همیشه کلام حق را بشنید باید بگیرد و عمل کند و عمل نماید خواه

که

کم خواه از او و دیگر آنکه رکون و تکیه بظالم نکند و اگر چه آن ظالم دوست و نزدیک
او باشد و دیگر آنکه عمل بهوی و هوس نفس نکند و امر دین را بازیچه نگرداند
و دیگر آنکه نسبت زنا بزنان شوهر دار نکند و دیگر آنکه اعمال
طاعات را از روی ریا بعمل نیاورد به هر کسیکه بهتر از تو باشد
شرک آوردن بخدای عز و جل است و دیگر آنکه نگوید بشخصی کوتاه قد
ای کوتاه نه از برای بلند قدی بگوید ای بلند یعنی اراده تو بایی کلمه
اظهار عیب او باشد یعنی عیب جوئی کسی مکن و ریشخند بخلق خدا
مکن و دیگر آنکه حسد نبرد و مصیبت کسیکه بتو برسد و دیگر
آنکه شکر کند خدا را بر نعمتهائی که بتو انعام کرده است ایشانرا شاکر
باشی و دیگر آنکه ایمن نباشد از مکر خدا و ایمن از عذاب و عقاب خدا
بر گناهانی که از تو سر زده است و آنکه محروم و مایوس نباشی از
رحمت حق تعالی و دیگر آنکه توبه و انابه کند بسوی خدای عز و جل از
گناهان خفت پس هر کسیکه توبه کند از گناهان مثل کسی است
که گناهی نکرده باشد و دیگر آنکه اصرار و ابرام و تکرار نکند در گناهان
با آنکه استغفار هم بکند که اگر چنین باشد پس مثل کسی است که

ریش خنده کننده باشد بخدا و آیات خدا و پیغمبران خدا یعنی تو به اشک کانه
از روی سخریه و استهزاء است ۷ و دیگر آنکه طالب نباشی غضب خدا را
به سبب جنایت مخلوقین یعنی مخلوق فرا فرمانبردار نیستی بکاری که در او غضب
خدا باشد و یکی دیگر آنکه اختیار نکنی دنیا را بر آخرت هرگز بلکه
باید اختیار کنی و مقدم داری امور آخرت را بر جمیع دنیایت زیرا
که دنیا فانی و نابود است و آخرت دار بقاء و همیشه برقرار است
و یکی دیگر آنکه بخل نورزی بر برادران فقیر خود از آنچه که قادر باشی و توانی
و یکی دیگر آنکه باید پنهانی تو مثل ظاهر و آشکار تو باشد یعنی که نباشد
آشکار تو خوب و نیکو که مردم ترا توصیف کنند و باطن و پنهانی
تو زشت و ناپسند باشد که ملامت (شنعت) کردی لیکن اگر چنین کردی
و باین طور شخص باشی پس مطلع باش که تو از جمله منافقین و منافق
جای او در درک اسفل است نمود باید و یکی دیگر آنکه دروغگو نباشی
و باید دارنده دروغگویان هم نباشی که اینها همه دشمنان خدا اند
و یکی دیگر آنکه لعنت و دشنام ندهی زمانی که بشنیدی امر حقی را یعنی که جواب آن را ۹
رد کنی یا نپسندی یا نگذاری که مردم متابعت او کنند که وبال اینها
همه در گردن تو خواهد بود باید موافق شوی تا از عهده آمدی

اینها برا

آنها برای و یکی دیگر آنکه نشود که نفس خود ترا و عیال خود ترا و اولادهای
خود ترا و همسایگان خود را بحسب قوت و طاقت اینها و اینکه عمل
کنی با آنچه که میدانی و فهمیدی از دین و مذهب و شریعت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و از آنها وانگذاری که در وقت آنها عمل باید نیکی که مواخذه
خواهی شد و یکی دیگر آنکه معامله و رفتار نکنی با احدی از خلق خدا از
مگر بحق و راستی یعنی آگاه باشی و بطور شرع رسول با همه مردم رفتار
کنی و خلاف شرع با هیچ احدی نکنی که مورد مواخذه واقع خواهی شد
و یکی دیگر آنکه سهل و نرم باشی از برای مردم نیک و بدکار یعنی اشقیا و نیکان
هر که باشد یعنی بطور شرع با همه که مساعد باشی برو مبر که جبر و تعدی مکن
اینست که در حرف همین کلام مبارک مفاد دوان لا تکون جبارا عنیدا
یعنی باید نباشی تو جبر کننده بمخلوقات خدا و سرکش و عنود و طاغی نباشی
و یکی دیگر آنکه بسیار روز یاد کنی تسبیح و تقدیس و تهلیل خدا را و بسیار دعا کنی
و زیاد یاد مرگ و هولهای بعد از مرگ که از قیامت و صحرای محشر و کتاب
و دوزخ و اینکه بسیار قرائت کنی قرآن را و عمل کنی بانچه در قرآن است
و یکی دیگر آنکه غنیمت شماری برای جهت نیکی و کرامت و بخشش و

احسان بمؤمنین و مؤمنات بهر چه که دست برسد و بشنوانید و ملول نشود
از افعال خیر و نیکو و نزار از کردن کارهای نیکو و خیر بملالت نکرد و یکی
دیگر آنکه نظر کن و ببین آنچه را که برای نفس خود صفت نمیخواهی
و بد میدانی پس آنرا در باب احدی از مؤمنین بجا میاور و یکی دیگر
آنکه ثقل و سنگینی خود را بر کسی میفکن و کل بر کسی مشو و یکی دیگر
آنکه منت مگذار بر کسی وقتی چیزی بدو عطا و بخششی کنم باش که منت
ضایع میکند اجر ترا و یکی دیگر آنکه باید دنیا پیش تو زندان تو باشد
یعنی با تلخی و فقر و فاقه و دشمن و رنج و سختیهای او بساز و صبر کنی که زندان
مؤمن است این دنیا تا اینکه خدا برای تو قرار دهد و مباح کند
بهشت خود را یعنی خوشی که دارد دنیا نکبت میشود با آخرت
یکی از این دو هر دو را با هم نکنند در این دو عالم بهم نمیشوند و این حدیث
شریف نقل میشود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
این چهل حدیث است هر کس درست کند عادات و طبیعت یعنی ظاهر
و باطن خود را باینها و حفظ کند آنها را که یاد گیرد آنها را از من امت
پیغمبرم از است داخل میشود در بهشت برحمت خدا و میباشد
از فاضل ترین مردم و درجات بزرگ آنها لیس خداوند عزیز و جلیل بعد از

پیغمبران

پیغمبران خدا و صدیقین که کیانند هم نشسته و محشور میکنند خداوند
عالم او را در روز قیامت با امامان پیغمبران و صدیقان و شهداء و
نیکوکاران و چه خوش رفیقان و شفیعانند آن سعادتمندان هستند
آن بزرگواران **فائده** در حدیث دیگر آن حضرت فرمود کسیکه حفظ کند
از احادیث ما چهل حدیث مبعوث میکند او را خداوند عالم در محشر
در حالتیکه دانا و فقیه نام او باشد و در شمار اصحاب شود
و در دنیا حدیث دیگر فرمود و لم یعذبه او را عذاب نباشد **چنانچه**
حضرت بحق ناطق یعنی حضرت صادق علیه السلام فرموده که داخل نمیشود هرگز
در بهشت بنده که در قلب و دل او بقدر مثقالی از خردل کبر و تکبر باشد
و هیچ داخل جهنم نمیشود کسی که بقدر مثقالی از خردل ایمان در دل
او باشد شخصی عرض کرد بآن حضرت فدایت شوم چه میگوئید دربارهٔ آن که میپوشد
لباسهای فاخر و سوار میشود بر اسبهای رهوار که از حالات او کبر و تکبر
احساس میشود حضرت فرمود این تکبر نیست بدرستیکه اصل تکبر این
نیست که تکبر آن انکار کردن حق است یعنی چنان کسی که تکبر و تمکین نمود
در جهنم است و ایمان آن اقرار کردن بحق است هر طور باشد

ردّ بر نصاری

فائده روایت است که روزی حضرت امام رضا علیه السلام با ابن قره نصرانی
فرمود چه میگوئید در باب مسیح عرض کرد ای آقای من او از خدا بود ولیکن حضرت
فرمود چه اراده کردی ازاین گفتار که از خدا است و من در کلام خدا از چهار
قسم آمده است تو کدام را اراده کردی آیا اراده نمودی ازاین گفتگو که
من تبعیضیه باشد چنانکه بعضی از کل باشد که عیسی بعضی از خدا باشد
یا از قبیل استحاله باشد مثل اینکه سرکه از خمر گرفته شود یا اینکه
ولد باشد یعنی پدر و مادر نسبی که بر طریق مناکحه و مزاوجه
بهم آمده باشد یا مثل صنعتی باشد که از صانعش صادر شده
باشد که بطور خالق و مخلوقیت باشد یا نزد تو وجهی دیگر است و معنی
دیگر اراده کرده پس بیان کن تا مطلب تو معلوم شود پس ابن قره نصرانی
منقطع و متحیر گردید که چه جواب بگوید زیرا که جواب مقرون بصواب نداشت
فائده بدانکه کفار مکلفند بفروع و اصول هردو باهم اگرچه قبول نمیشود
از آنها فروع بدون ایمان لکن اصولی از آنها درست نباشد عملی است
فروع دین از ایشان قبول و پسندیده نمیشود مثل اینکه مسلمان مکلف
است بگذاردن نماز که اگر بی وضو و طهارت باشد نمازش صحیح نیست
تا اینکه طهارت گیرد و بعد نماز کند و این مطلب از این جهت است
رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث بر کافه انام و پیغمبر بر تمام اهل

که قسم نجم دارد

معانی متی در کلام آمده

عالم

عالم امکان است و همه ایشان را خوانده است باسلام و دعوت نموده است هدایت ایشان را
با ایمان آوردن که فائده علاوه و اگرچه بعضی از احکام فروع بسته است ببعض دیگر
و هرگز هیچ عملی از کفار و مشرکین قبول نخواهد شد در حالتی که ایمان نیاورده
باشند بدین اسلام و ایمان نیاورده باشند بخاتم الانبیاء علیه و آله السلام
پس معاقب و مؤاخذ خواهند بود اولا بترک ایمان و شرک و کفر خود و بعد
ثانیا و معذب خواهند شد بسبب ترک فروعات از نماز و روزه و حج و غیرها
فائده روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بیرون آمدند در صبحگاهی
عبدالله بن عمرو و عمرو بن العاص از پیش عثمان بن عفان پس دیدند امیر
المؤمنین علی علیه السلام را پس عرض کردند یا علی ما شب بیداری کشیدیم
امشب را در امری که امید داریم که خداوند عالم ثابت قدم بدارد این امت را
در آن امر پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که پنهان است بر شما آنچه را که شما دارید
نشستید پس و گفتگو میکردید تا آخر که تحریف کردید و تغییر دادید و تبدیل
کردید پانصد حرف را که سیصد از آن را تحریف کردید و صد از آن را تغییر
دادید و سیصد از آنها تبدیل کردید پس وای بر آنکه که بنویسند
چنین کتابی را با دستهای خود پس میگویند این قرآنی است که از
جانب خدا نازل شده است و مرحوم نراقی در مناهج الاصول [illegible]
از عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که این قرآن را آیات بسیار

در تحریف و تغییر قرآن

از آن اند جمله اند در این التماسات در آن هر چند حرفی قال علیه السلام
علیه السلام در کلمات استغفار و توبه حضرت بجهت تلقین و تعلیم محبین و موالیان
خود میفرماید و اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر
لی جمیع ما احصیت من مظالم العباد قبلی فان لعبادک
علی حقوقا و انا مرتهن بها تغفرها لی کیف شئت و
انی شئت یا ارحم الراحمین یعنی و سؤال میکنم از تو ای خدای کریم رحیم
اینکه صلوات و رحمت و برکات خود را [illegible] بفرستی بر محمد و آل او
که واسطه‌های فیض‌اند و شاهان رحلت یافته‌اند در دنیا و شفیعان
هستند مرا اند در عقبی و اینکه بیامرزی از برای من تمام آنچه را که احصی و شمار
کرده از مظلمه‌های بندگانت که پیش من است یعنی آن ستم‌ها و ظلم‌هایی که
از من نسبت به بندگان و مخلوقات صادر شده است و من الان ذمه‌ام
بحقوق ایشان مشغول است که [illegible] حق هر یک هر یک سوا ادا کنم زیرا
که بدرستیکه از برای بندگان تو بر من حقهای چند است که من در گرو
ایشانستم تا ادا کنم بیامرز تو آنها را برای من بطوریکه میخواهی و در
هر مکان که میخواهی ای رحیم ترین همه رحیمان کلام معلوم شد از
این کلمات شریفه که نفوس جمیع خلق در گرو حقوقات مردم است هر یک

ارزانی

راهی باید حقوق ایشان را ادا کند و نفس خود را از گرو ایشان بدر آورد
چنانکه در حدیث طولانی مطلبی که امام عابد زاهد راکع ساجد
حضرت امام زین العابدین علیه السلام کیفیت ادای حقوق هر یک هر یک را
بیان میفرماید و آن حدیث مطول نورانی پر فوائد است که بطور
ادای حقوق هر کدام را از جمیع جهت بر خلق تمام فرموده است که
میفرماید حق الله الاکبر علیک یعنی حق خداوند عز کبیر بر تو این است که
عبادت کنی او را و شریک با او قرار ندهی چیزی را پس اگر تو این کار را
بکنی بر خلق [illegible] با اخلاص و از روی خلوص و پاکی قصد و نیت خدا هم
قرار داده از برای تو بر ذات مقدس خود حتی اینکه کفایت کند امور
دنیا و آخرت تو را یعنی با جمیع آورد ارزانی [illegible] و معاد تو را هر دو
و حق نفسک علیک یعنی و حق نفس تو بر خود تو اینست که وادار
او را بطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه و اوامر او شود [illegible] و از
نواهی او پرهیز شود و حق اللسان اکرامه عن الخنا یعنی
و اما حق زبان تو اکرام و دور داشتن اوست از خنا و دروغ گفتن
و عادت ندادن او را بکلمات خیر و ترک گفتگوهای بیهوده که ثمری
در آنها نیست و زبان نرم با مردم و رفق دادن و نیکو گفتن با ایشان

وحق السمع یعنی وحق گوش تو آنستکه او را پاک نگاهداری از شنیدن غیبت
و شنیدن هر چیزیکه حلال نیست از برای تو شنیدن آن مگر از قبیل صدای محرمان
و صدای ساز و دهل و کلمات لهو بی معنی و قصص و حکایات باطله مثل شاهنامه
و کتب دراویش و قصه حیدر بیک و سمنبر و شیرویه و ارده و سیمین بدن و
شنیدن کتب صوفیه و بابیه و مذاهب باطله و قوانین دول ظلمه و امثال اینها

شنیدن غنا و آوازها که طرب یجال کنند و هکذا ۲

وحق البصر ان تغضه یعنی وحق چشم تو آنستکه بپوشی او را از آنچه
حلال نیست از برای تو نظر کردن بر آن مثل نظر کردن بنامحرمان و عورات
مسلمین و مسلمات و نظر کردن بر مؤمنین از روی غیظ و غضب و ترسانیدن
اینها و هکذا بر روی هر کس از روی غضب و قهر بر آنها و باز از حق
چشم تو نظر کردن است در آسمان و زمین و مخلوقات یکی کن از روی عبرت و تفکر

وحق یدیک ان لا تبسطهما الی ما لا یحل لک وحق دو دست تو آنستکه
دراز نکنی او را بسوی چیزیکه برای تو حلال نیست تصرف کردن در آن مثل
و اموال مردم از روی غصب و دزدی و ظلم و ناحق وحق رجلیک
ان لا تمشی بهما الی ما لا یحل لک وحق دو پای تو آنستکه مشی نکنی با آنها
و نروی بطرف چیزیکه حلال نباشد برای تو رفتن بسوی آن مثل رفتن بدر
خانه اهل ظلمه از برای کمک و اعانت اینها در ظلمشان بخلق خدا و رفتن بسوی

اهل طرب

165

بلغ

اهل طرب و معرفت بجهت گوش دادن بمزخرفات و اباطیل آنها و هکذا رفتن
بمجالس ساز و سرود و شنیدن بانگ تار و طنبور فبهما تقف علی
الصراط یعنی پس باین دو پا نگاهداشته میشوی بر روی صراط که در آنجا
باید از عهده اعمال و رفتارت برآئی پس نظر کن یعنی تفکر کن و خوب
باش که اگر از عهده جواب سؤال ملائکه حساب بر نیائی پس افکنده میشوی
در آتش جهنم یعنی قهراً ترا بجهنم میاندازند با عذاب و مانی خود بسوزی
وحق بطنک ان لا تجعله وعاء للحرام وحق شکم تو آنستکه
قرار ندهی او را ظرف از برای حرام یعنی او را جای غذای حرام نکنی و نخوری
و بر سر سیری باز دو باره نخوری وحق فرجک علیک ان تحصنه
من الزنا وحق آلت شهوت و عورت تو آنستکه او را نگاه داری یعنی حفظ بکنی
او را از زنا و لواط با هر که و هر چه باشد از انسانی یا حیوانی و هکذا
حفظ کنی او را از اینکه نامحرم او را به بیند و نظر بآن کند که باید
عورتین حفظ شود از همه این معاصی حفظ کند و داخل در هیچکدام نشد
وحق الصلوة یعنی وحق نماز تو آنستکه بدانی که او توشه و زاد
تو است بسوی خداوند عالم هر شب و ترا در پیش روی خدا میدارند
که از عهده صحت و سقم او برآئی پس وقتیکه دانستی تو این مطلب مواظب افعال

پس بایست طهارت جستن و بنماز ایستادن مانند بندهٔ خوار ترسناکی که امیدوار باشی و خائف
و ترسان باشی و محتاج و خاضع و خاشع و تعظیم کنی آنکسی را که در برابر
ایستاده ای در پیش روی او ایستاده با سکون و وقار و اقبال کنی بدل خود
بسوی او و توجه تو بسوی او باشد یعنی از ما سوای او فراموش کنی و توجه
بسمت حضرت خود باشی و بر پا بداری آن نماز را با آنچه از ارکان
و حدود و حقوق آن از دانستن شرایط شکیات و سهویات و مقدمات و
مقارنات و منافیات از او احکام تقلیدیا اجتهادی در آن
براستی و درستی و صحت باشد تا اینکه مقبول درگاه الهی شود
و حق الحج ان تعلم انه وفادة الی ربک یعنی و حق حج تو آنستکه
بدانی که او هم توشه تو است بسوی پروردگار و رفتن و فرار کردن
تو است بسوی خدا و تمام کنان از گناهان خود و را یعنی حج است قبول توبه
تو و بجا آوردن و ادای از واجبات که حق واجب کرده است او خدا
بر تو و حق الصوم ان تعلم انه حجاب و حق روزه تو آنستکه
بدانی که او خدا از عالم او ستر و حجاب و پرده قرار داده است برای تو
و مانع است بر زبان تو و گوش و چشم و شکم و فرج تو تا تو پوشیده
شوی از آتش جهنم پس اگر تو ترک کنی صوم را یعنی روزه نگیری
پس پاره کرده ستر و پردهای خدائی را از خودت یعنی حضرت

جبله کرده بنداست آنرا و حق الصدقة ان تعلم انها ذخرک عند ربک
و حق صدقه و تصدق دادن تو آنستکه بدانی که آن ذخیره تو است که
پیش و نهاده نزد پروردگار و حفظت و امانت است که او را گذارده
نزد خدای حضرت که هر وقت خواستی بگیری او را محتاج نیستی دیگر
بسوی شهادت مردم که شاهد بیاورند تو در پیش او با امانت بگذارد
و باید تو باشی خاطر جمع تر در این امانت که گذاشته پنهانی خاطر جمع تر
با جبران امانت گذاشته در آشکارا و باید هم بدانی که آن صدقه
دفع و دور میکند از تو بلاها و ناخوشیها را در دنیا و دفع و دور
میکند از تو آتش جهنم سوزان آخرت و حق الهدی ان ترید به
الله عز و جل و لا ترید خلقه و حق اشترا قربانیکه در مکه
میکشند اینستکه تو اراده و نیت کنی قربانی را نه برای خیال
فقط جلب شود اراده نکنی با آن خلق را یعنی باید خالصاً قربانی
تو برای الله تعالی شود نه بجهت رو و ریا میان خلق باشد
و اراده کنی با آن قربانی مرحمت و رحمت و مغفرت خدا را
و نجات تو از غضب و سخط خدا در روز قیامت و حق السلطان
ان تعلم انک جعلت له فتنة و انه مبتلی فیک یعنی و حق
پادشاه زمان تو بر تو اینستکه بدانی که قرار داده شده تو از برای امتحان

و بدرستیکه او هم محکوم شود در ربا با تو سبب آن حقی که قرار داده است
از برای او بر تو از حق سلطنت و آن اینستکه تو خود را در مقام
سخط و غضب او در نیاوری که بر او یاغی و طاغی بشوی و پای جنگ و
جدال در پیش آری و تو خود را بدست خود بهلاکت انداخته باشی اگر
غضب او شدید شود در مقام قلع و قمع و قتل و نهب و اسر تو
و متعلقان تو برآید و هر صدمه که از او بتو رسد تو خود شریک
با او در آن صدمها که بتو رسیده است زیرا که خود سبب شده‌ای حق شما

و حق سائسک بالعلم التعظیم له و التوقیر لمجلسه و حق آن
عالم و معلم که در پیش او تلمذ میکنی و علم میخوانی این چیزی است که
تعظیم کنی از برای او یعنی او را عزیز و معظم دانی و بزرگداری او را و با ادب بنشینی
در مجلس او و او را احترام کنی و نیکو گوش بدهی بکلمات او و در هنگام
بیان علم و مسائل رو بکنی با او و بلند نکنی در مجلس او و نزد او تکلم با او صدای
خود را و جواب نگوئی کسی را که سؤال میکند از آن عالم پیش
از آنکه او جواب بگوید بلکه گوش باشی و ساکت تا او جواب
بگوید و صحبت نکنی در مجلس او با کسی و غیبت کسی نکنی
در نزد او و اینکه دور کنی از او و دفع بدگوئی که در باب او نزد

و اینکه

و اینکه بپوشانی عیبهای او را و اظهار کنی نیکوئیها و حالات خوش او
و هم نشینی با دشمن او نکنی و دشمنی نکنی با دوستان او پس اگر
چنین کردی شهادت میدهند از برای تو ملائکه‌های خدا بانیکه
تو قصد کرده و رو کرده بخدا و یاد گرفته علم دین و مذهب را جهت
که وجه الله از برای مردم و حظ در حطام و متاع دنیا نه

و اما حق سائسک بالملک و اما حق مالک تو یعنی آنکه تو او را فرضاً
ملک واجب و ترتیب داده باشد که تو برای او یا بجهت زراعت کنی و باغ
و بستان تعمیر آوری پس حق او اینستکه اطاعت کنی او را و نافرمانی
فرمان او نکنی یعنی در همه وقت او مصالح اطاعت او کنی و الا در
چیزهائی که سخط و غضب خدا باشد اطاعت مکن زیرا که هیچ طاعتی
و حق فرمانی نیست در چیزی که در عمل آن معصیت خالق باشد
مثل اینکه مالک تو و صاحب او امر کند که قتل نفسی
و از قلعه رعیت بزور یا بحیله غصب کنی تا حکم مزن شود در
اینحالت چه حد نباید سخن او را بشنوی و مال غیر را بجهت او
غصب بکنی و اما حق رعیتک بالسلطان و اما حق
رعیت بر پادشاه زمانی اینستکه بدانی که آن رعیتها را خدا و عالم

رعیت تو قرار داده است بجهت ضعف بنیه ایشان و قوت بنیه تو که میتوانی
سلطنت کنی پس واجب است بر تو که بطور رحمت در میان ایشان
حکم کنی و راه روی و مثل پدر مهربان در مقام مهربانی باشی به ایشان
و درگذری از کارهای جاهلانه ایشان و تعجیل نکنی در شکنجه
و عقوبت ایشان و شکر کنی خدای عز و جل را بر اینکه ترا قوت داده
و بر ایشان سلطان کرده است و اما حق رعیتک بالعلم یعنی و اما
حق شاگردان تو که علم پیش تو تحصیل میکنند آنست که بدانی که خدای
عز و جل ترا بر ایشان قیم و سرپرست قرار داده بواسطه
علمی که بتو عطا فرموده است که تو آن را بر ایشان تعلیم کنی و گشوده است
از برای تو از گنجهای علم و حکمت پس اگر تو هم نیکو کردی در تعلیم دادن
بمردم از آن علوم حقه و ایشان را زجر و سختی نکردی
بر ایشان زیاد میکند خدای تعالی فضیلت و بزرگی ترا و اگر تو منع کردی
از مردم علم خود را ... ایشان وقت طلب کردن از تو واجب
است بر ذات حق جل و علا اینکه سلب کند از تو آن علم را و بهاء
و نور و روشنائی آن علم را و ساقط کند از دلها محل محبت
و دوستی تو را بدیگر تو را ... دست ندارند و اما حق

بنده

الزوجة یعنی و اما حق زن تو بر تو اینست که بدانی که خدای تعالی قرار داده است
او را از برای تو محل سکون و آرام تو و الفت تو و مونس تو باشد
پس بدانی تو که این نعمتی است از جانب خدای تعالی بر تو پس او را اکرام کن
و برفق و مدارا با او زندگانی کن و اگر چه حق تو بر او بیشتر و واجب
تر است لکن او هم بر تو حق دارد من جمله اینکه بر او ترحم کنی بجهت اینکه
او اسیر زیر دست تو است و طعام دهی به او و بدن او را از نامحرمان
بپوشانی و اگر تقصیری از او سر زد از جهالت او است از او عفو نمائی
و درگذری و در مقام انتقام بر نیائی و اما حق مملوکک یعنی و اما
حق غلام و کنیز تو بر تو اینست که بدانی او خلق کرده و مخلوق خدای تو است
و او پسر پدر و مادر تو است یعنی از اولاد حضرت آدم و نوح
او هم اولاد آدم و نوح است که گویا برادر تو هستند و الا گوشت و پوست
و خون او را تو مالک نشدی بجهت اینکه تو آن را خلق نکردی و چیزی از اعضاء و
جوارح او را تو خلق نکردی و روزی او را تو نمیدهی ولیکن خداوند عز و جل حبیب
کفایت المهمات همه بندگان را کرده و میکند پس در اینجا امر
تو کرده و او را غلام و کنیز تو کرده اینها و ترا بر او بزرگ و ولی قرار داده است

براو واو را بودیعه و امانت پیش تو آورده است تا صحبت کند تو را
در اجرای مرتوای از فرمانهای خیر و خوبی دارکه امر طاعت و مباح باشد
پس تو هم نیکی کن با وجدان خداوند هم تو چو شکرگزاری میکند ملاک
از او کراهت داری و عدم کردن ضبط است شد او را از او
دست تصرف خود بفروش یا بدل و عوض کن او را و اذیت و عذاب
مکن حق خدا را که اخرها بر تو پیش عقاب الهی گرفتار خواهی شد
ولا قوة الا بالله و توفیق هیچ طاعتی و عباداتی و خیری و خوبی نیست
مگر باذن و امر خدا و از جانب اوست بجمیع قوتها و همه مدد اوست
واما حق امک فان تعلم انها حملتک حیث لا یحتمل احد
احدا یعنی واما حق مادر تو آنست که بدانی که او تو را در شکم خود
حمل کرد و برداشت در حالتیکه هیچکس هیچکس را چنین بار در شکم خود
نمیکشید و طعام داد تو را از شیره دل خود در وقتیکه هیچکس
بکسی این چنین طعام نمیداد و محافظت میکرد تو را بجمیع اعضا و
جوارح خود و باک نبود اینکه خودش گرسنه باشد و اینکه
بقدر سیر کرده تو بود و در بند تشنه که خودش بود و تو را

از اب

آب میداد و سیراب میکرد و باک نبود از برهنگی خودش و تو را میپوشانید
و از سرما و گرما محافظت میکرد و ظهر میگرد و سایه برای تو درست میکرد
یعنی در آن گرمای ظهر تو را بزیر سایه و سایبانی میبرد که گرما اذیت نکند
و بیخوابی میکشید بجهة خاطر تو که تو را در خواب کند و محافظت میکرد تو را
از گرما و سرما تا اینکه تو فرزند او باشی و با او مهربان باشی و فرمان
بردار او باشی و تو طاقت شکرگذاری او را نداری مگر بیاری خدا و
بتوفیق آن واما حق ابیک یعنی واما حق پدر تو بر تو آنستکه بدانی
او اصل تو و ریشه تو است که اگر او نبود تو هم نبودی لا اینکه بزرگ شدی
پس هرچه خودت را میشمردی که تعجب بیاید از خلقت وجود خودت پس بدان
هر نیکیکه بدر زا اصل و بیخ نعمت است بر تو و خلقت تو پس حمد
کن خدا را و شکرگذاری کن برای همه نعمت و قدرتیکه بتو داده است و
نیست قوت بر طاعت و عمل و طاعت و عبادتی مگر از جانب خداوند عالم
واما حق ولدک یعنی واما حق اولاد تو پس آنستکه بدانی او از
تو است و جزء تو است و نسبت بتو است در این دنیا از بعد خیر و شر او
یعنی در خیر او و تو شاد باشی و با جور او در عاصی او و تو هم تب و خیر میشود

وهر رنجیکه تو سوال کهتر میشوی از آنچه تو برا او میدهیست و تسلط و تحکم داری
مثل بهتر اولاد و زن و عیال و خدم و حشم تو از نیکی و ادب دادن ایشان
و هدایت و محمدی احبار را براه توحید و خدا شناسی و اعانت کردن ایشان
بر طاعت و بندگی خدای تعالی یعنی عمر کن در امر خدای تعالی عمل کسی را
که میدانی او شایسته احسان است یعنی آن اولاد و و آخذ و معاونت
است در معاش او و اما حق اخیک یعنی و اما حق برادر تو بر تو
اینستکه بدانی که او دست کار گذار تو است و عزت و آبروی تو است
در میان مردم و قوت و شوکت تو است در نزد مردم پس نگیری او را
اسباب بقوت بر معصیت خداوند حبیب و نگیری او را اسباب ظلم
و ستم کردن بخلق خدا که او را اسباب معصیت و ظلم و ستم نکنی و
باین است معصیت خدا که و خدا نخواهی او را در مقام یاری کردن دشمن
دشمن خدا را خیر خواه آن دشمن خدا یعنی با اعداء الله حرامت باشی
و برادرت را هم یاری و کمک ایشان او ادار نکنی اگر اطاعت کرد خدا
را که او شایسته شد و اگر نکرد پس باید باشد خدا نزد عالم گرامی تر بر تو
از آن برادر یعنی اخیار دین برادرت از او و دیگر هیچ و نیست قوتی مگر بخدا

واما حق

واما حق مولاک المنعم علیک یعنی و اما حق آن آقائی که ترا آزاد کرده است
و آزاد کرده است برتو اینستکه بدانی اینکه او مال خود را صرف داده است که تو را
و بها است و خرج تو را کشیده است از لباس و غذا و احتیاج تو و بعد آزاد
کرده است ترا از ذلت بندگی و فرمان برداری و وحشت و ترس او
و بقدر کرده است ترا بعزت حری و آزادی و عزت و انس او پس رها
کرده است ترا از سختی و آزاد کرده است ترا از قید و بند بندگی و بیرون
آورده است ترا از زندان و مختار کرده است ترا بر نفس خود و
آسوده کرده است ترا از برای اطاعت و بندگی خداوند عالم و بدانی تو
که او اولاتر از همه خلق است بتو هم در زندگی تو و هم در مرگ تو و بدرستیکه
یاری کردن تو او را واجب و لازم است بر نفس تو و آنچه محتاج است بری
ان از مال و جان یعنی در همه حالات معین و یاور او باشی
و نیست قوة و اعانتی مگر بخدا و از جانب خدا و اما حق مولاک الذی
انعمت علیه و اما حق آن غلام خود را که ترا انعام کرده شما براو یعنی غلام
زر خرید تو حق او بر تو اینستکه بدانی که خداوند عالم حق و عز قرار داده است
آزادی ترا او را وسیله و واسطه از برای تو لیک او و برده وجاب کیمیا انعامات

بهتر است که او را
آزاد کنی

آزادی او را از برای تو از آتش جهنم و همچنین اینکه ثواب و مزد تو برای آزادی
میراث اوست در این دنیای عاجل بشرطیکه از برای او وارث قریبی نباشد
و این مقابل و مکافات است از برای آنچه که تو خرج نمایی در معی
او که و در قیامت جزای تو بهشت است و اما حق ذی المعروف
علیک یعنی و اما حق صاحب احسان و معروف بسوی تو بر تو اینست که
شکر کنی او را و ذکر کنی احسان او را و گفتگوی نیکو در باب او بکنی
و خالصاً و مخلصاً او را دعا کنی در مابین خود و خدای عز و جل
پس اگر چنین کردی بدرستی تو از جهت نیکی شکر کرده او را در پنهان و
آشکار پس اگر دست رسید یعنی وسعتی پیدا کردی بر تلافی کردن او
روزی مکافات بکن او را و اما حق المؤذن یعنی و حق اذان دادن
کسی اینست که بدانی او بیاد تو می‌آورد پروردگار تو را جل جلاله و خبردار
میکند تو را در بهره و نصیب تو در عبادت و بندگی و یاری کننده است
تو را در به جا آوردن عبادات و بندگی که واجب کرده است خدای تعالی
بر تو پس شکر کن آن مؤذن را بر اینکه او شکر نیکوکاری که احسان کرده است
بسوی تو و اما حق امامک فی صلوتک یعنی و اما حق آن کسی که پیش نماز تو

است

که تو در نماز خود اقتدا با او میکنی این است که بدانی او گرفته است سفارت
و ایلچی گری را در مابین تو و مابین پروردگار تو و تکلم و گفتگو میکند از جانب
تو و تو چیزی در باب او نمیگوئی و او دعا میکند از برای شفاعت تو و تو دعائی
در باب او نمیکنی و کفایت میکند و مهمات ترا یعنی دور میکند از تو
هول و وحشت ایستادن در پیش خدای عز و جل پس اگر نقصی در
آن نماز باشد جزو تو نیست و اگر تمام و بی نقص باشد تو شریک او هستی
با او و بیفضا نشد از برای آن پیشنماز بر تو فضل و زیادتی پس حفظ کن او را
آن پیشنماز نفس تو را بنفس خودش و نماز تو را بنماز خودش پس شکر اورا
کن بقدر اینها و اما حق جلیسک و اما حق همنشین تو بر تو این
است که نرم کنی از برای او جانب خود یعنی با او بلطف و مدارا
گفتگو کنی و انصاف بدهی در گفتگو کردن با او و بر نخیزی از آن
مجلس و مقام مگر باذن او و اما کسیکه نشسته است تو را در آنجا
پس بعد از آن از نشاء آمده جایز است از برای رفتن و دور شدن از
تو بغیر اذن تو و فراموش کنی لغزشهای او را و نگاه داری
خوبیهای او را و گفتگو نکنی در باب او مگر نیکی را و اما حق جارک

یعنی و اما حق همسایه تو بر تو آنستکه حفظ کنی او را در حالت غیبت او
اکرام کنی او را در حالت حضور او و یاری و کمک کنی او را وقتی که مظلوم
باشد و جستجوی عیبهای او را مکن پس اگر بدی و عیبی از او بر تو معلوم شد
بپوش آنرا بر او و اگر دانستی که او قبول نصیحت از تو میکند پس نصیحت
کن او را در ما بین تو و او یعنی در جای خلوتی که خارجی نباشد و او را بطور
ملایمت نصیحت و موعظه کن و الا او را در پیش روی مردم ها او مکو که قبول نمیکند
و وامگذار او را و او نزد شدت و سختی و تنگی و از زلت و لغزشهای او در گذر
و از بدیهای او چشم بپوش و معاشرت و رفتار نما با او رفتار کریمانه
بزرگانه و نیست قوت و قدرت بر هیچکاری مگر بیاری و اعانت خداوند
و اما حق الصاحب یعنی و اما حق رفیق و مصاحب تو آنستکه صحبت کنی
با او بطور تفضل و کرامت و انصاف و گرامی بداری او را چنانکه او
اکرام میکند ترا و نگذاری او سبقت و پیشی بگیرد از تو بمکرمت و کرامت
و تفاوتی یعنی توجه باشی و ترا او لبریا و احسان و کرامت کن و
او سبقت بگیر پس اگر او سبقت گرفت بر تو مکافات و تلافی
کن او سبقت و کار او را آنچه را که در باب تو احسان و تفضل کرده که تلافی او شده

زن

و منع و زجر کن او را از معصیت خدای عز و جل و هر گاه همت بر آن کند و باش
برای او مهربان و رحمت و مباش بر او عذاب و نیست قوت و اعانت مگر
بخداوند عالم و اما حق الشریک یعنی و حق کسی که با تو شرکت در کار و بار
کسب است اگر غائب باشد کفایت کن امر او را بنیکو جهد و آور کار او
و اگر حاضر باشد رعایت کن حالت او را و حکم مکن غیر حکم او یعنی تکول
باشید و عمل مکن برای و میل خودت بدون گفتگو و مصلحت کردن با او
و حفظ کن مال او را برای او و خیانت مکن در امر او و دوست دار و یاری
رسانی در امر او بدرستیکه دست خدای تبارک و تعالی بر روی دو شریک است
مادام که خیانت بهمدیگر نکنند و نیست یاری و قوت مگر از جانب خداوند عالم
و اما حق المال و اما حق مال تو بر تو آنستکه اول او را نگیری
و بدست نیاوری مگر از جای حلال و ثانیاً خرج و صرف نکنی او را مگر در جاها
شرع اقدس اذن داده باشد و اختیار نکنی بر نفس خودت در انفاق
مال کسی را که حمد ترا نمیکند یعنی ترا بخوبی یاد نمیکند و مدح از تو نمیکند پس
عمل کن در آن مال بطوریکه خدا قرار داده و در اطاعت و بکار آن تا طاعت
خدا را کرده باشی و بخل مکن در راه موجبات حسرت در آن پس بنشینی

با حسرت و پشیمانی باو رسد و اما آنچه مدح و نیت قربت و اعانت تعز لحمه او عالم

و اما حق غریمک یعنی و اما حق طلب کار تو بر تو این است که اگر دارا

باشی بدهی ادا نمایی و طلب او را زود رد کنی و اگر تهی دست باشی

پس رضای او را طلب کنی به نیکویی رد کنی او را از پیش خود بحرف

لطیف خوب یعنی طلب او را تا مقدار [illegible] بحرف چرب و نرم و او را راضی

کنی و مهلت از او بخواهی تا بزیادتی فتح و فرجی و اما حق الخلیط و اما حق

کسیکه با تو مخالطه و معامله دارد اینستکه او را فریب ندهی و با او غش

و حیله سازی نکنی و خدعه و مکر با او نکنی و بترسی از خدا در امر او

و اما حق الخصم المدعی علیک و اما حق دشمنی که ادعائی دارد

بر تو اینستکه اگر آنچه را که ادعا میکند بر تو حق است و صفت

شاهد نکشی بر نقض صفت که او طلب دارد از تو پس تو ظلم نکنی باو

و حق او را تمام و کمال بدهی باو و اگر آنچه را که ادعا میکند باطل است

و بر تو حقی ندارد پس با او برفق و مدارا رفتار کنی و غیر از مدارا

با او کاری نکنی و غضب در نیاوری خدای عالم را در امر او که بدی و رد

باو بگوئی و غیبت و افترا باو بزنی و فحش و کتره باو بگوئی و اذیت

ازاری

ازاری باو برسانی و نیت تو در کاری [illegible] از جانب خدا و نزد عالم و اما حق خصمک

الذی تدعی علیه یعنی و اما حق طلب کاری تو بر کسیکه بر او ادعا داری

اینستکه اگر محق باشی در دعوای خود مخالفت نکنی کشمکش با او و انکار

نکنی حرف او و حق دارد یعنی لجاجت و کتابت [illegible] با او سازگار و حق او

ریزی پامال نکنی و اگر ادعاات بر باطل و حق بر او نداری پس بترسی

از خدای عزوجل و تقوی پیشه کنی و توبه و انابه کنی بسوی حق تعالی و ترک دعوی کنی

و اما حق المستشیر و اما حق کسی که با او مشورت در امری کند این استکه

بدانی که برای او رای پسندیده است که اختیار کند تو رای او را از جهت

در خیرخواهی او و اگر چیزی نمیدانی او را راهنمائی میکنی بسوی آنچه که

میداند و اما حق المشیر علیک و اما حق مشورت کننده با تو اینستکه

تهمت بر او نزنی در آنچه که موافق رای تو نگردد و موافق نیاید برای تو باز راست

و اگر مطابق آمد حمد کنی خدای عز و جل را و حق المستنصح یعنی و اما حق کسیکه

از تو طلب نصیحت و خیرخواهی میکند اینستکه آنچه نصیحت خوب است باو برسانی

و باید باشد طریقه تو رحمت و مدارا باشد برای او و اما حق الناصح

یعنی و اما حق کسیکه نصیحت میکند ترا اینستکه نرم کنی از برای او بال خود را

[illegible] و خاضع و خاشع [illegible]

و در گذاری از بدی او و کوشش کنی یعنی کوشش در پوشش عیبهای او بدهی
پس اگر شنوی و نصیحت او مطابق با صواب آید حمد کنی خدای عز و جل را
و اگر موافق نیاید مر رحم کنی بر او و او را متهم نکنی در نصیحت او بر تو
و بدانی که او خطا کرده است و مواخذه نکنی او را در این خطایش مگر
خطایش فاحش و نصیحتش ضایع باشد که در این وقت مستحق است
برای تهمت و وقعت بنمایی که اعتنا نکنی بچیزی از جرمهای او و امر و نهیهای او
در هیچ حالی و نیست قوت و قوتی مگر باستعانت خدای علام جل شانه
وحق الکبیر توقیر سنه وحق بزرگتر از تو بر تو اینستکه او را توقیر و تعظیم
کنی و بزرگش بدانی بجهة مقدم بودن او در اسلام پیشی از تو و ترک گفتگو
کنی با او در نزد دشمنان و جلو نیفتی بر او در سلوک راه که او میکند
و مقدم نشوی بر او و او را نادان و جاهل نشماری و اگر کار نادانی
بتو از او صادر شود که جاهلانه باشد تحمل کنی با او و صبر کنی و اکرامش
بر او بپوشانی و او را گرامی داری بجهة حق و حرمت اسلام او
و اما حق الصغیر و اما حق کوچکتر از تو بر تو اینستکه بر او رحم کنی
در تعلیم دادن او یعنی بنرمی و مدارا و تکرار طلب بر او حالی کنی

وعفو

و عفو کنی بر او اگر تقصیری کرده باشد و بپوشانی عیبهای او
و شکر کنی و با او مدارا و مهربانی کنی و یاور او و اعانت او باشی
در هر حال و حق السائل و اما حق سؤال کننده از تو اینستکه
عطا کنی او را بقدر حاجت او و روا کنی و اما حق المسئول
و اما حق مسئول و آن کسی که عطا کرده است بر تو اینستکه چون عطا کرد
شوی پس قبول کنی و بپذیری با اظهار شکر نعمت او و بشناسی قدر فضل
و انعام او و اگر منع کرد شوی یعنی چیزی نداده حق او اینستکه
قبول کنی عذر او را و خوبی بگویی و نفرین نکنی وحق من سرک سببه لله
تعالی یعنی وحق کسیکه ترا مسرور گرداند بسبب خدای تعالی اینستکه
حمد کنی خدای تعالی را اول پس شکر گذاری آن شخص را تا بیانه که به رای حق او
بر تو داری و اما حق من اساءك و اما حق کسیکه بدی بتو رسانده
و ترا غمگین و دلگیر نماید حق او اینستکه از او عفو نمایی و اگر بدانی
که آن عفو ضرر تو است تا یاری کند حق تعالی ترا چنانکه فرموده است
ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل
و اما حق اهل ملتک یعنی و اما حق اهل مذهب و ملت تو بر تو اینستکه

در باطن و پنهانی خیرخواهی برای آنها سلامتی و رحمت را و دعا را که باید کار آنها
والفت پیدا کنی با آنها و در مقام اصلاح امورات آنها برآئی و شکر نیکوکاری
و نیکوکاران آنها را و اذیت نرسانی به بدکاران آنها و دوست بداری
برای آنها آنچه را که دوست میداری برای نفس خود و نخواهی برای
آنها آنچه را که نخواهی برای نفس خود و اینکه پیرمردان آنها را
بمنزله پدر خود بدانی و جوانانشان را بمنزله برادرهای خود بدانی و پیره
زنهای آنها را بمنزله مادر خود بدانی و اطفال کوچک آنها را بمنزله
اولاد خود بدانی و اما حق اهل الذمه بر تو آنستکه قبول کنی از آنها
آنچه را که خدا قبول کرده از آنها و ظلم نکنی بر آنها مادامیکه
وفا میکنند بعهد خودشان با خدای عزیز و جلیل تا آنکه در
ذمه اسلام هستند و بطور قرارداد جزیه خود را میدهند
فائده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که حکما و دانایان
قدیم گفته اند سزاوار است رفتن بدر خانهای مردم از برای یکی
از این ده چیز باشد اول آنها رفتن بخانه خدا است یعنی مکه معظمه
بجهت بجا آوردن اعمال حج و اداء واجبات آن و اداء حق آن
دویم در خانهای سلاطین حق است که اطاعت آنها ثابت است

باید ظلم کرد نشود

رفتن در خانه مردم در ده مکان

وحق ایشان

وحق ایشان واجب است و منفعت آنها برای تو زیاد است و عظیم است
و ضرر عدم اطاعت آنها سخت و شدید است دویم در خانهای علماء
است آن چنان علمائی که از ایشان استفاده و استفاضه میکنی
علم دین و دنیای خود را یعنی علم اصول دین و فروع دین خود را از ایشان
اخذ میکنی پس رفتن بدر خانهای علمای ربانی واجب و لازم است
چهارم در خانهای اهل کرم و بخشش و جود است که انفاق
میکنند ایشان مالهای خود را در راه رضای خدا و شکر سعیهای
گذاری خدمت ایشان و امید با آخرتشان و پنجم در خانهای سفهاء
و مردم زمانه است که انسان محتاج میشود بسوی آنها در حوادثات و
بلیات و پناه میبرد بسوی آنها در حوائج و مقدرات و مباحثات خود
و ششم در خانهای اشراف و بزرگان است بجهت گرفتن بخشش و انعام
آنها و رفع حوائج خود از ایشان است و هفتم در خانهای
کسانی است که امیدوار و از آنها نفع خود در باب مشورت و مشورت
با آنها و از رای با حزم آنها و گرفتن اسباب و اثاث و چیزهائی که محتاج است
بسوی آنها و هشتم در خانهای برادران است تا ادا کند حق برادری

و صله ارحام [illegible] حقوق ایشان را بجای آورد

و پنجم در بیان خوابهای دشمنان چنانچه اگر کسی ببیند که بعدا او آمد و شد
داهیه و دشمنی آنها و اگر ببیند بحیله و مدارا و مهربانی و دیده و بازو
عداوت آنها و هم در بیان خوابهای اشخاص است که شخص را بر ... میشود
میشود تا آید و شد با ایشان ... از آنها و اگر ببیند از ایشان طور ادب ...
موجب بودن را و الشان میکرد ... و صحبتهای از ایشان که این ده طایفه
اهل دیده و بازدیده و حی است و صحبت آنها و الا مایه صحبت ایشان
و ششم خفظ الفت ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده کسیکه
ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس البته برادری نمیکند با کافری
و منافق و رفاقت ندارد با بدعمل و فاجری زیرا که هر کس برادری
کند با کافری یا رفاقت نماید با فاجری او خود شریک فروق جرات
است

ظهور حضرت ... حضرت ... پس حضرت ... [illegible] ... علقه است و یک ماه دیگر مضغه است و یک ماه دیگر ... [illegible] ... نطفه است ... [illegible]

قوای مجرده ۴ است
اغاذیه ۲ نامیه ۳ مولده ۴ مصوره
اما غاذیه آن حاکم است در کم و زیادی ذات و اما نامیه در جمله اقطار بدن برود
بتناسب طبیعی تا نمو حاصل آید اما مولده آن نطفه را از اب ... اما مصوره
غذا را اشکال اعضا دهد از درازی و کوتاهی و کلفتی و نازکی فائده اگر کسی ...
جاریه را بجوش بحارت ... گشته دیگر بزرگ نشود فائده آب ...
اگر چه دره بود در عرض اندازند بمیرد فائده ناخن ادمی را اگر بسوزانند و ...
او را نکو را نند چنانکه ... او را دوست ... فائده ...
باهم جمع شوند بچه بهم اید که لشکر عجیب و غریب بود و او را ...
فائده اگر ... جمع شوند بچه عجیب و غریب آورند و او را ... خواهند

در حضرت شیخ از نفسی دم نزد آدم
معذور بدار این که دل در خفقان است

گر مونس اسلام ... حیف است که او راست
حق بر طرف شیخ ... در میان است

او خون دل ما خورد و این خون دل خلق
باد ... که آب لب ترازنست

زان مسجد و سجاده و تسبیح ... که زاهد
... بگویید بشان است

... که بیا ... زهد
... که ما ...

در رسته ما رسم عزیزی است ... راه
در زمان ... که ...

گر واعظ مسجد بخراین که میشنو
این احمق بیچاره بماند حیوان است

پنهان نخورم باده و پیدا نکنم زهد
رندی و هوسناکی من فاش و عیان است

ای ... که امروز ...
... در ... است

با ... ان ... کوی ...
... زهد ... گشت

ای زاهد ظالم که ... زهد ...
... امروز ... حق اما

از رزق ... که ...
... مراد است ... بیان است

... ارها ... بنفش ...
... بلقیس است

ان ... که از آن ...
... در ... است

... عمر
... است

...

و له ... سنه ۱۲ ... انا
... ۱۳۱۴ سنه

۱۷۲

۱۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی فاتح الوجود والجود فی الغیب
والشهود وخاتم الانبیاء والمرسلین وآله الطیبین الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بنده
مسکین محمد باقر بن محمد جعفر رحمة الله تعالی که در این آوان محنت
اقران رساله بنظر رسید از شخص نصرانی که خود را ملقب بمغوی
نموده بود که فی الحقیقة مغرور بوده که آن رساله مشتمل بود بر سیزده فصل
ودر دوازده فصل آن اصرار زیادی داشته در عدم تحریف توریة
وانجیل واشخاص چندی را اسم برده که بواسطه آن مغرور

مغرور